



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

اخلاق اسلامی

محمد رضا امین زاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق اسلامی

نویسنده:

محمد رضا امین زاده

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	اخلاق اسلامی
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۳	سخن ناشر
۱۵	۱- مبادی اخلاق
۱۵	اشاره
۱۷	نگاهی به دنیای جدید
۱۹	مفهوم اخلاق
۱۹	محور بودن انسان در مباحث اخلاقی
۲۱	موضوع اخلاق
۲۱	فطری بودن فضایل و رذایل
۲۳	اخلاق و هستی ادراکی توحیدی
۲۵	اخلاق و شخصیت
۲۶	اخلاق دینی و اخلاق دنیوی
۲۷	خصوصیات اخلاق دنیوی
۳۰	ویژگیهای اخلاق دینی
۳۲	آیا اخلاق نسبی است یا مطلق؟
۳۳	در پاسخ این شبهه می‌گوییم:
۳۵	۲- اخلاق در دو دیدگاه و کمال نهایی
۳۵	اشاره
۳۷	اخلاق در فرهنگ غرب
۴۱	اخلاق در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام
۴۴	اسلام اخلاق عملی است

۴۵	اخلاق و کمال نهایی نفس
۴۵	اخلاق و نفس
۴۶	معنای کمال
۴۷	کمال نهایی
۵۰	۳- رابطه انسان با خدا
۵۰	اشاره
۵۲	بیان یک مطلب کلی
۵۴	رابطه انسان با خدا
۵۶	معرفت به خود
۵۶	معرفت به خدا
۵۶	ایمان قلبی
۵۷	اخلاص در اندیشه و عمل
۵۷	چگونگی رابطه انسان با خدا
۶۰	انس با خدا
۶۳	ذکر خدا
۶۴	مفهوم ذکر
۶۹	نجات بشر و رابطه با خدا
۷۲	۴- رابطه انسان با خود
۷۲	اشاره
۷۵	منظور از خود
۷۵	گام اول در رابطه انسان با خود اینست که بداند: کیست؟
۷۶	گام دوم
۷۷	کدام غیر؟
۸۰	غفلت چیست؟
۸۰	اثرات غفلت بر نفس
۸۱	خودفراموشی

- ۸۳ اثر دیگر غفلت، خدا فراموشی است.
- ۹۳ ۵- رابطه انسان با اجتماع
- ۹۳ اشاره
- ۹۶ نکته اول
- ۹۶ نکته دوم
- ۹۷ نکته سوم
- ۹۸ نکته چهارم
- ۹۹ نکته پنجم
- ۱۰۱ نکته ششم
- ۱۰۱ نکته هفتم
- ۱۰۳ انصاف
- ۱۰۴ وفای به عهد و وعده
- ۱۰۵ سفارش به حق و صبر
- ۱۰۷ حق
- ۱۰۷ صبر
- ۱۰۹ حفظ شخصیت
- ۱۱۱ صلۀ رحم
- ۱۱۳ اجتماع اسلامی
- ۱۱۳ علت چیست؟
- ۱۱۸ ۶- رابطه انسان با طبیعت
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۲۱ طبیعت
- ۱۲۱ بهره گیری مادی
- ۱۲۹ بهره گیری معنوی
- ۱۳۳ طبیعت، عبادتگاه حق
- ۱۳۵ یک بینش غلط

- ۷- رابطه انسان با آخرت ۱۳۹
- اشاره ۱۳۹
- پاسخ: ۱۴۲
- رابطه صحیح با آخرت ۱۴۷
- رابطه مثبت با آخرت در دنیا ۱۴۷
- بعد علمی رابطه مثبت با آخرت ۱۴۸
- بعد عملی رابطه مثبت با آخرت ۱۵۲
- رابطه منفی با آخرت ۱۵۶
- بعد عملی رابطه منفی با آخرت ۱۶۰
- اثر منفی در زندگی دنیا ۱۶۰
- ۸- صفات برجسته اخلاقی ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- عزت نفس ۱۶۷
- مفهوم نفس ۱۶۹
- عزت نفس چیست؟ ۱۶۹
- عزت در شعاع وابستگی ارادی به خدا ۱۷۰
- شناخت عزت نفس در شعاع شناخت ذلت نفس ۱۷۱
- کیفیت کسب عزت نفس ۱۷۴
- عزت جامعه ۱۸۰
- عزت اعتباری ۱۸۱
- زهد در دنیا ۱۸۲
- کیفیت زهد در دنیا ۱۸۶
- ۹- صفات اخلاقی ۱ ۱۸۹
- اشاره ۱۸۹
- چند نکته در بیان استعاذه ۱۹۲
- هَيِّجَانِ الْجُرْصِ ۱۹۲

- ١٩٦ وَ سُورَةَ الْعُصْبِ
- ١٩٧ وَ غَلَبَهُ الْحَسَدِ
- ١٩٨ وَضَعِفِ الصَّبْرِ
- ١٩٩ وَقَلَّ الْقَنَاعَةِ
- ٢٠٠ وَ شَكَسَهُ الْخُلُقِ
- ٢٠٢ وَالْحَاجِ الشَّهْوَةِ
- ٢٠٣ وَمَلَكَهَ الْحَمِيَّةِ
- ٢٠٥ وَ مَتَابَعِهِ الْهَوَى
- ٢٠٥ وَمُخَالَفَةِ الْهُدَى
- ٢٠٧ وَسَيِّئَةِ الْغَفْلَةِ
- ٢٠٧ وَتَعَاطَى الْكُلْفَةِ
- ٢٠٨ وَ إِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ
- ٢١٠ ١٠- صفات اخلاقي ٢
- ٢١٠ اشاره
- ٢١٢ وَ الْإِضْرَارِ عَلَى الْمَأْتَمِ
- ٢١٣ وَاسْتِضْعَارِ الْمَغْصِيَةِ
- ٢١٣ وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ
- ٢١٤ وَمُبَاهَاةِ الْمُكْتَرِبِينَ
- ٢١٤ وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمَقْلَبِينَ
- ٢١٥ وَسَوْءِ الْوِلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا
- ٢١٥ وَتَرْكِ الشُّكْرِ لِمَنْ اضْطَنَّعَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا
- ٢١٦ أَوْ أَنْ نَعْصِدَ ظَالِمًا أَوْ نَخْذُلَ مُلْهُوفًا
- ٢١٦ أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّ
- ٢١٧ أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ
- ٢١٧ وَ نَعُودُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غِشِّ أَحَدٍ
- ٢١٨ وَ أَنْ تُفْجِبَ بِأَعْمَالِنَا

- ٢٢٠ وَ تَمَدُّ فِي أَمَانِنَا
- ٢٢١ وَتَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ الشَّرِيذِ
- ٢٢٣ وَ اخْتِقَارِ الضَّغِيرِ
- ٢٢٣ وَأَنْ يَسْتَخْوِدَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ
- ٢٢٣ أَوْ يَنْكَبِنَا الزَّمَانُ
- ٢٢٥ أَوْ يَتَهَضَّمَنَا الشُّلْطَانُ
- ٢٢٥ وَتَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ
- ٢٢٧ وَمِنْ فِدْدَانِ الْكُفَافِ
- ٢٢٨ وَ تَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتِهِ الْأَغْدَاءِ
- ٢٢٨ وَ مِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْاَكْفَاءِ
- ٢٢٩ وَمِنْ مَعِيشِهِ فِي شِدَّةٍ
- ٢٢٩ وَ مِيَّتِهِ عَلَى غَيْرِ عَدَّةٍ
- ٢٣١ وَتَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخَشْرَةِ الْعُظْمَى
- ٢٣١ وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى
- ٢٣١ وَأَشْقَى الشَّقَاءِ
- ٢٣٢ وَسُوءِ الْمَابِ وَ حِزْمَانِ الثَّوَابِ
- ٢٣٢ وَ خُلُولِ الْعِقَابِ
- ٢٣٣ فِهْرَسْتِ مَطَالِبِ
- ٢٤٣ دَرَبَارِهِ مَرَكِزِ

اخلاق اسلامی

مشخصات کتاب

سرشناسه: امین زاده، محمدرضا، - ۱۳۳۵

عنوان و نام پدیدآور: اخلاق اسلامی / محمدرضا امین زاده

مشخصات نشر: قم: موسسه در راه حق، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: ص ۲۰۶

شابک: ۹۶۴-۶۴۲۵-۳۶-۴۷۰۰۰ ریال

موضوع: اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: موسسه در راه حق

رده بندی کنگره: ۸/۲۴۷/۸BP/الف ۸۶ الف ۲۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۴۹۲۴

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

دهه چهل دهه ای بود که گروهی می کوشیدند از مذهب علیه مذهب استفاده کنند و این مطلب تازه ای نبود. آنان با القای افکار مسموم و التقاطی، ذهن جامعه به خصوص نسل جوان را آشفته می ساختند و در انحراف آنان از مسیر فطری و الهی تلاش می کردند.

در چنین دهه ای، یعنی سال ۱۳۴۳ جمعی از علماء و دانشیان حوزه علمیه قم، مؤسسه در راه حق را تأسیس کردند. انگیزه آنان، هدایت جامعه به ویژه نسل جوان و تحصیل کرده به صراط مستقیم بود. اینان با وجود موانع بسیاری که رژیم طاغوت بر سر راهشان می گذاشت با توکل به خدا و عنایات الهی به رسالت خطیر خویش همت گماشتند. و از خطرهای نهراسیدند.

اولین گام، مقابله با مزدوران و جیره خواران استعمار و دشمنان اسلام بود که می خواستند مذهب را موجودی جامد و بی روح معرفی کنند. از این رو دوره اول و دوم «نشریات رایگان» مؤسسه، مختص انحراف های دین مسیحیت بود.

در پی آن، یک دوره تاریخ اسلام با رعایت ایجاز منتشر شد و توانست نسلی که داشت در منجلاب فساد غرقه می شد، مخاطب قرار دهد. نوجوانان و جوانان وقتی دیدند روزنه ای به سوی حق به رویشان باز شده، جوانه های امید در قلبشان به بار نشست و با عطش وصف ناپذیر، مطالب اخلاقی و هشدار دهنده نشریات را چون آبی گوارا نوشیدند و روح تشنه شان را سیراب ساختند.

شیاطین برای اجرای سیاست نابودی ایمان و پاکی، در گذشته های نه چندان دور

«مارکسیسم» را علم کردند. مکتبی با ظاهری پر زرق و برق و فریبا. این مکتب در پرتو اصطلاحات پر آب و تاب و دفاع از کارگران و بر پایه بافته های فلسفه مادی، بسیاری از جوانان را در گرداب خویش هلاک ساخت و دل و ایمان آنان را ربود.

مؤسسه، در مبارزه وسیع با این مکتب انحرافی بر آن شد تا نشریاتی را در دو سطح ساده و تخصصی منتشر سازد تا هم حقایق را بازگوید و هم پرده از چهره فریبنده مارکسیسم برفکند.

از طرفی دیگر، اشتیاق مردم به فراگیری اصول دینشان و تقاضاهای مکرر آنان در این مورد، باعث شد مؤسسه، اصول عقاید را با روشی نو و علمی عرضه دارد. به طور کلی انتشار نشریات رایگان مؤسسه در راه حق، تحوّل شگرف را در جامعه پدید آورد و زمینه را برای بیداری نسل جوان فراهم ساخت و بسیاری را از دام مکر مکاتب انحرافی رهاوند و بیدار کرد.

افزون بر این فعالیت ها، نشریات عمیق و کلیدی آن، به زبان های زنده دنیا ترجمه شد و در آن سوی مرزها تشنگان را از زلال معارف اسلامی سیراب ساخت.

واحد آموزش این مؤسسه، برای تربیت دانش پژوهان علوم اسلامی گام های بلندی برداشته و نخبگانی را پرورش داده است، علاوه بر آن، با پاسخگویی به سؤالات، خدمات شایانی را ارائه داده و می دهد.

از این رو با توجه به سابقه درخشان مؤسسه در راه حق لازم بود برای گسترش معارف اسلامی کتاب های ارزشمندی تألیف و منتشر شود که چنین مهمی را مؤسسه در طی سال های طولانی به انجام رسانده و می رساند.

در راه حق، علاوه بر نشر و توزیع آثار خود، کتب مناسب ناشران معتبر را به دست شیفتگان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم به دورترین نقاط می رساند.

در پایان باید از همه کسانی که در این راه والا و هدف بزرگ ما را یاری داده و هزینه سنگین مؤسسه را از ابتدای تأسیس به دوش کشیده اند، سپاسگزاری نماییم و توفیق و سعادت همه خادمان قرآن و ائمه عصمت و طهارت علیهم السلام را از خدای مَنان بطلبیم.

... و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و إلیه أنیب

... مسئول انتشارات در راه حق

... عباس صالح مدرسه ای

۱- مبادهی اخلاق

اشاره

ص: ۵

با نگرشی گذرا بر دنیای جدید - که دنیای سیاست، اقتصاد، صنعت، بهداشت و علم و...

است - می توان به این مطلب پی برد که حاکمیت و اصالت در حیات انسانها، سیاست و دنیاداری و علم بوده که به عنوان محور و اصل در زندگی فردی و اجتماعی، پدیدار شده اند.

نیرومندترین و رشد یافته ترین انسان یا جامعه در چنین دنیایی، انسان و جامعه ای است که در علم و سیاست و اقتصاد، پیشرفته تر باشد؛ رشد در آنها ملاک عظمت و قدرت، و عدم رشد، ملاک عقب ماندگی و ضعف محسوب می شود.

امروز تمام آرزوی یک ملت این است که از علمی تجربی و رشد یافته، اقتصادی قوی و دولتی نیرومند برخوردار باشد؛ زیرا مشاهده می کند که حقوق ملتی که در این سه پدیده عقب مانده و ضعیف هستند؛ پایمال است. افریقا، امریکای لاتین، برخی از کشورهای آسیایی و بخصوص خاورمیانه در آتش این ضعف می سوزند و محکوم و زیر سلطه دو ابرقدرت شرق و غرب هستند.

جوامع ضعیف برای این که این ضعف را تا حدی پوشانند و خود را در ردیف کشورهای قدرتمند قرار دهند، از فرهنگ خود فاصله می گیرند و سعی می کنند در حیات فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به رنگ آنها در آیند و لااقل در زندگی مصرفی و سبک رفتار، همگام با دنیای جدید، پیش بروند.

آنچه در چنین دنیایی محکوم و منکوب واقع شده، «اخلاق انسانی» است. فضایل و رذایل، دیگر تابع عقل و دین نیست، بلکه روبنایی از علم و سیاست و اقتصاد است. حق و

فضیلت آن جاست که اینها موجود باشند و ارتجاع و بطلان در جایی است که این چند پدیده نباشند. چرا آمریکا و برخی از کشورها حق و تو دارند و هر قانونی را می توانند باطل اعلام کنند و آنچه در جهت میل سیاسی و اقتصادیشان است، حق جلوه دهند؟ آری، چنین حقی، معلول رشد سیاسی و اقتصادی است که زور و قدرت را برای آنان پدید آورده و به جای معبود حقیقی نشسته است.

برای هر صاحب فهمی روشن است که در دنیای جدید، سیاست و اقتصاد، به جای دین و عقل نشسته و بشر را تدبیر می کند و تعیین کننده حق و باطل شده است. رابطه انسان با خود، اجتماع و دین، طبق ضوابطی است که صاحبان سیاست و اقتصاد، بر اساس منافع خود تعیین کرده اند. دین، حتی در میان اهل دین، در حاشیه زندگی قرار گرفته است. کم هستند افرادی که دین و اخلاق دینی را به متن زندگی بیاورند و بر اساس آن، به محاسبه نفس پرداخته و روابط، آداب و سبک رفتار فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود را بر اساس اسلوب اخلاق دینی، تنظیم کنند.

باید یاد آور شویم که منظور ما از دین، آن دینی است که دست تحریف، آن را آلوده نساخته و پاسخگوی مسائل فکری و عملی انسان در ابعاد مختلف باشد. در این سلسله مباحث برآنیم تا به مبادی اخلاق و سپس، بیان اخلاق در فرهنگ اسلامی و نقش آن در سازندگی انسان اشاره نموده، به بررسی کمال نهایی انسان و رابطه انسان با خود، اجتماع و طبیعت و در پایان، به بیان صفات برجسته اخلاقی و صفات اخلاقی پردازیم.

راغب، در مفردات، می گوید: «اخلاق» جمع «خلق» به معنای سیرت و صورت باطنی است. چنانکه «خلق»، به معنای شکل و صورت ظاهری است. (۱)

اخلاق عبارت است از پیدایش کیفیت مثبت و منفی (فضیلت و رذیلت) در ظهور فعلی استعدادها و سجایای باطنی که در پی ممارست و تمرین، ملکه می گردند.

علم اخلاق، علمی است که از فضایل و رذایل و نیز رفتار و گفتار ناشی از آنها، همچنین کیفیت ظهور فعلی صفات (مثبت یا منفی) نهفته در نفس بحث می کند. با توجه به گستردگی مباحث علم اخلاق، آنچه مورد نظر ماست، مباحثی است که برخی در فلسفه اخلاق و برخی دیگر در علم اخلاق مورد توجه قرار می گیرند.

محور بودن انسان در مباحث اخلاقی

در این که محور مباحث اخلاق، «انسان» است؛ هیچ تردیدی وجود ندارد اما سؤال در رابطه با علت این مطلب است که چرا انسان، محور در مباحث اخلاقی است؟ و اگر او نبود سخن از اخلاق هم نبود، چنان که سخن از ارسال رسل و تنزیل کتب هم به میان نمی آمد.

لازم به توضیح است که چرخش نظام هستی و نظم در جهان - که مجموعه ای از پدیده ها را تشکیل می دهد - براساس وجود قانون تکوین است. به این نحو که هر پدیده ای به گونه ای

ص: ۹

آفریده شده که از مقررات خاصّ طبیعی و وجودی خود نمی تواند تخلف کند.

«... لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَىٰ مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ...» (۱)

نه آن کس را که مشیت و... از آن سوی که آنان را به پیش انداخت؛ یارای برگشت و تأخیر ندارند و از آن سوی که آنان را بازداشت توانایی پیش رفتن ندارند. [به عبارت دیگر، از حدی که برایشان تعیین نموده، قدمی پیش و پس نتوانند نهاد].

آیاتی از قرآن، گویای این مطلب است که فرشتگان (۲) و موجودات آسمانها و زمین (۳)، از قانون تخلف نمی کنند؛ اما انسان تخلف می کند و قانون را نادیده می گیرد و مسلم است که تخلف او از قانون تکوین (قانون حاکم بر نظام هستی) نیست. او قادر نیست جوانی اش را برای همیشه نگاهدارد و پیر نشود، یا در حال کودکی بماند و جوان نشود، یا به سنّ معین که رسید، خواهان ظهور غریزه جنسی نباشد...، پس تخلف او از قوانین تشریعی است که توسط رسول ظاهری (پیامبران) و رسول باطنی (عقل) بیان می شود.

«إِنَّا هِدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، إِنَّمَا شَاكَرًا وَ إِنَّمَا كَفُورًا» ۴ (انسان را به راه (حقّ و باطل) راهنمایی و هدایت کردیم، خواه شکرگذار این نعمت باشد و خواه کفران و ناسپاسی کند).

طرح مسائل اخلاقی - که براساس تشریح دین و عقل است - بر محور بودن انسان، بدان جهت است که او از نفسی دارای ابعاد مختلف، برخوردار می باشد. می تواند از مرتبه دانی عروج کرده، به مرتبه کمال انسانی نایل شود. (۴) و می تواند از مرتبه ای به مرتبه دیگر تنزل کند. (۵)

انسان از آن جهت که قادر است تنزل وجودی داشته باشد و ناقص شود؛ ابعاد حیوانی را شدت بخشد و بر خود حاکم کند؛ و یا تکامل وجودی پیدا کرده و کامل شود و به جهات انسانی قدرت دهد و به حاکمیت عقل و شرع تن دردهد؛ فضایل و رذایل، به عنوان محور مباحث اخلاقی در حیات او مورد توجه قرار می گیرند. به عبارت دیگر، انسان به لحاظ چند

ص: ۱۰

۱- (۱) - دعای اول صحیفه سجادیّه.

۲- (۲) - سوره تحریم، آیه ۶.

۳- (۳) - سوره رعد، آیه ۱۵.

۴- (۴) - آیات، ۲۷-۳۰ سوره فجر، بیانگر این عروج است.

۵- (۵) - آیه ۲۲ از سوره انفال، شاهد این تنزل است.

بُعدی بودن و برخورداری از اختیار و انتخاب، و استعداد پذیرش خوب و بد مکلف به تکالیف اخلاقی گردیده است تا در پرتو اخلاق دینی از حسیض حیوانیت به اوج انسانیت برسد.

موضوع اخلاق

«موضوع»، عبارت از آن حقیقت کلی است که محور تمام مسائل علم است؛ مانند جسم که از حیث سلامت و بیماری، موضوع علم پزشکی است؛ تمام مسائل پزشکی بر محور این حقیقت کلی است.

با توجه به تعریف اخلاق و این که انسان محور مباحث اخلاقی است موضوع علم اخلاق، «انسان» است از آن جهت که دارای فضایل و رذایل موجود در نفس است که در پرتو اراده و اختیار، ظهور فعلی پیدا می کنند.

فطری بودن فضایل و رذایل

آیا فضایل و رذایل - که مسائل مورد نظر در اخلاق اند - فطری انسان است یا این که تابع افکار اجتماعی و فردی و خیر و مصلحت اجتماعی و فردی هست؟

آیا می توان گفت: آنچه را که یک فرد برای خود خیر و مصلحت می داند فضیلت است و آنچه خیر و مصلحت فرد را در بر ندارد، رذیلت؟ و همچنین در اجتماع، آیا ابتدا مصالح و مفاسد، مورد نظر و توجه قرار می گیرند و آن گاه راجع به فضیلت و رذیلت اجتماعی حکم می شود؟ یا اینکه ابتدا، اجتماع مورد نظر است و مصالح و مفاسد و حسن و قبح در بُعد اجتماعی ملاحظه می شوند؟ البته در برخی از اجتماعات، خیر و مصلحت دنیوی و مادی - آنچنان که در جوامع غربی و شرقی مشاهده می شود - و در برخی از اجتماعات، خیر و مصلحت اخروی و دنیوی مورد توجه است.

پاسخ به سؤال فوق، نسبت به دیدی که می توان از انسان داشت، متفاوت است. اگر انسان را از حقیقت ثابت برخوردار ندانیم و تمام تحولات حاصل در وجودش را تابع عوامل خارجی بدانیم، نتیجه حاصل از چنین دیدی این خواهد بود که فضایل و رذایل، تابع شرایط موجود است، و سخن گفتن از فطری یا غیر فطری بودن اخلاق، بی اثر و پوچ خواهد بود.

اما اگر انسان را دارای حقیقت ثابت بدانیم و آنچه در او ظهور فعلی می یابد عبارت از قوا و استعدادها، غرایز و فطرتهای نهفته در او باشد، نتیجه حاصل از این دیدگاه این است که

انسان می تواند برخوردار از ابزار ادراکی ای باشد که شخص حق و باطل و خوب و بد باشد فضایل و رذایلی که در پرتو اختیار و اراده، ظهور فعلی پیدا می کنند. بر اساس این بینش، هرگز عوامل خارجی و اجتماعی، چیزی را در انسان ایجاد نمی کنند، بلکه احیاناً زمینه شکوفایی آنها را فراهم می آورند. بینش ما درباره انسان این است که او از حقیقت مجرد و ثابتی برخوردار می باشد که در جای خودش به اثبات رسیده است. آن حقیقت ثابت از دیدگاه قرآن، «روح الهی» است که در انسان دمیده شده است.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» ۱ (آن گاه که او را به خلقت کامل آراستم و از روح خود در او دمیدم....) فضایل و رذایل به این حقیقت ثابت الهام شده است.

«وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» ۲ (سوگند به نفس و به کسی که او را تعدیل کرد (و نیکو بیافرید) و شرّ و بدی، و تقوا و خوبی را به او الهام فرمود.)

طبق بیان قرآن، همان گونه که انسان دارای فطرت و توحیدی است و از طریق آن، به وجود خدای بزرگ - که دارای جمیع صفات زیباست - پی می برد. از راه فطرت نیز به فضایل و رذایل آشنا می گردد؛ و می یابد که فضیلت، تقوای نفس؛ و رذیلت، فجور نفس است. عقل نیز این بیان قرآن را تأیید و ثابت می کند، و مسأله حُسن و قبح عقلی بیانگر آن است که عقل به درک حُسن فضایل و قبح رذایل نایل می شود و به تبیین اخلاق نظری می پردازد.

اخلاق نظری بدان معناست که اراده و اختیار انسان، نقشی در حُسن و قبح صفات فضیلت و رذیلت ندارند. این که چه صفاتی خوب است و چه صفاتی بد، از قلمرو اختیار و اراده ما خارج است. اراده ما محور خوب و بد نیست؛ بلکه حُسن و قبح دارای ملاک عقلی و فطری است. این که عدالت و احسان خوب است و ظلم و بخل در انفاق، بد است؛ از جمله این صفات است. آنچه در قلمرو اختیار و اراده قرار می گیرد، مربوط به اخلاق عملی است - که دین و عقل عملی بیانگر آن می باشند - عمل به مسأله ای مشخص در مسیر حصول تهذیب نفس از جمله اخلاق عملی است. البته مشخص نوع اخلاق عملی، اخلاق نظری - به عنوان زیر بنای اخلاق عملی - است.

معنای فطری بودن فضایل و رذایل این نیست که مصادیق آنها را بدون تعلیم و تربیت و

وجود معلّم درک کنیم و محتاج به ارسال رسل نباشیم؛ اگر چنین بود، هیچ کس و هیچ قوم و اجتماعی در مصادیق فضایل و رذایل، اختلافی نمی داشت.

هر انسانی، حسن عدالت و قبح ظلم را درک می کند و در آن اختلافی ندارد؛ ولی در مصادیق عدالت و ظلم، آرا و نظرها مختلف است. لذا مسائل بیان شده در دین، مصادیق فضیلت و رذیلت هستند؛ که ملاک آنها حُسن و قبح عقلی است. زیرا عقل، نخست اعتماد به دین را ثابت می کند آن گاه می گوید. اوامر دینی - که بیان کننده فضیلت اند - برگشت به عدالت و کمال انسانی دارد. و نواهی - که بیان کننده رذیلت اند - برگشت به ظلم و نقص در انسانیت می کنند.

به عبارت دیگر، می گوییم: فضایل و رذایل از آن جهت فطری اند که انسان، به لحاظ مرتبه عالی وجودی اش، طالب کمال انسانی بوده و صفات معبود را جستجو می کند؛ و به لحاظ مرتبه دانی وجودی اش، در طلب مادیت و مُلک و در پی صفات پست حیوانی می باشند. بنابراین، آنچه از صفات و اعمال، مناسب مرتبه انسانی باشد، فضیلت و آنچه صرفاً در جهت رشد صفات حیوانی باشد - به نحوی که با بعد والای انسانی منافات داشته باشد - رذیلت محسوب می شود. از دیدگاه عقل، صفات انسانی حُسن، و صفات حیوانی صرف، نوعاً برای انسان، قبیح و زشت است.

اخلاق و هستی ادراکی توحیدی

دیدنِ هستی از دیدگاه توحیدی، هستی ادراکی توحیدی را تشکیل می دهد و اخلاق در این دیدگاه بسیار زیباست. با نگرش به هستی از چنین دیدگاهی استفاده می شود که اخلاق در پرتو هستی ادراکی توحیدی، معنا و مفهوم پیدا می کند. و درک حقیقت هستی در گرو ظهور فعلی اخلاق انسانی است. زیبایی اخلاق، در هستی ادراکی توحیدی، از آن جهت است که اخلاق، انسان را به هستی مطلق پیوند می دهد؛ به طوری که انسان، جلوه و مظهر جمال و صفات هستی مطلق می گردد.

چرا اخلاق در هستی ادراکی توحیدی دارای معنا و مفهوم است؟ در بینش شخصی که هستی را از دیدگاه توحیدی می بیند، آفرینش جهان حق است. زیرا جهان، شعاع و ظهور وجودی است از کمال مطلق، نور مطلق، زیبایی مطلق و... و انسان که پدیده ای از جهان می باشد؛ دارای وجودی است که آیه و نشانه حق است و می تواند با اراده و اختیارش به

مقامی نایل شود که حق مطلق را نظاره کند. و اگر روزی آیه حق در حدّ تراب و خاک بود؛ و روزی در حدّ، نطفه، روزی هم آیه حق در مقام بلند انسانی و عرفانی باید باشد.

بنابراین، حق بودن جهان و انسان، و آیه و نشانه حق شدن، در گرو بینش هستی ادراکی توحیدی است. و اخلاق به معنای نایل شدن به فضایل انسانی در داشتن چنین بینشی است، زیرا فضایل انسانی در مرتبه عالی وجود انسان مطرح است؛ مرتبه ای که نظر به مطلق دارد. لذا اگر منکر هستی ادراکی توحیدی باشیم؛ آنچه وجود خواهد داشت؛ اخلاق انتفاعی خواهد بود؛ اخلاقی که در آن، خواسته های دنیوی مطرح است. دیگر این که درک حقیقت هستی در ظهور فعلی فضایل انسانی است. انسان با اتّصاف به صفات الهی موفق به دیدار حق می شود و به قرب هستی مطلق می رسد. و رسیدن به چنین دیداری در بینش هستی، ادراکی توحیدی است و اتّصال مرتبه انسانی به حق مطلق در گرو اخلاق حسنه و مکارم اخلاق؛ و آیه و نشانه حق شدن در مقام انسانی، آن گاه تحقق می یابد که انسان، رنگ الهی بگیرد. و اخلاق، وسیله ای جهت گرفتن رنگ و صفات الهی است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«جَعَلَ اللَّهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسَبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ» (۱) خداوند، مکارم اخلاق را سبب اتّصال بین خود و بندگانش قرار داد؛ پس کافی است یکی از شما تمسک بجوید به اخلاقی که متصل به خدا باشد.

انسان، در پرتو اخلاق اسلامی، مراحل سیر و سلوک را طی می کند تا زمینه رشد را فراهم کرده و قابلیت را در نفس ایجاد نماید تا از جانب مبدأ وجود، بر ظرفیت وجودی اش افزوده شود تا متخلّق به صفات الهی گردیده، در نهایت به قرب الهی نایل شود.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» ۲. کسی که به لقای پروردگارش امیدوار است؛ باید نیکوکار شده و در پرستش خدا کسی را با او شریک نگرداند.

ص: ۱۴

حقیقت باطنی شخص که تعیین کننده نحوه افکار، رفتار و گفتار اوست؛ شخصیت نامیده می شود و منظور از حقیقت باطنی، مجموعه استعدادها، فطرتها و غرایزی است که ظهور فعلی یافته اند. گاهی نیز شخصیت، به موقعیتی که شخص دارد؛ اطلاق می شود؛ با توجه به موقعیت و اعتبار اجتماعی اش شخصیت اجتماعی، و با توجه به اعتبار علمی و سیاسی اش، شخصیت علمی و سیاسی پیدا می کند. اگر چه موقعیتهای مختلف اجتماعی، علمی و سیاسی و... بر رفتار، گفتار و افکار شخص تأثیر می گذارد؛ لکن تشکیل دهنده شخصیت حقیقی او نیست. ممکن است دو فرد از نظر شخصیت علمی و اجتماعی یا سیاسی مساوی باشند و به یک نحو مورد احترام قرار گیرند؛ ولی به لحاظ شخصیت حقیقی، کاملاً متفاوت بوده و هرکدام روش و سبک رفتاری مخالف با دیگری داشته باشد. کیفیت تربیت، نوع هستی ادراکی و نحوه تجزیه و تحلیل حیات و مسائل مربوط به آن، فعلیتی را در نفس انسان ایجاد می کنند که سازنده و فاعل شخصیت حقیقی است.

جایگاه اخلاق در این جا این است که به شخصیت، رنگ و روش و رویه می دهد. زیرا تربیت ظهور فعلی قوای نفس، و اخلاق، نحوه آن ظهور است. برای توضیح، به آن دو فردی را مثال می زنیم که استعداد علمی آنها یکسان شکوفا شده و از نظر تربیت استعداد علمی هر دو یکسان هستند. اما نحوه و روش ظهور فعلی آنها ممکن است متفاوت باشد. و لذا به کارگیری تربیت علمی در آن دو فرد مختلف خواهد بود.

کسی که در طول تحصیل، اندیشه اش ثروت جویی، ریاست طلبی، فخر کردن بر دیگران و به طور کلی رسیدن به دنیایی آباد بوده است؛ در مقایسه با کسی که تحصیلش، وسیله ای جهت رشد فکری، خدمت به هموع، جلب رضایت حق و... و بوده است؛ شخصیتی کاملاً متفاوت دارد. به عبارت دیگر، کسی که علمش همراه با تهذیب نفس است؛ شخصیتی انسانی، و فردی که علمش همراه با دنیاطلبی بوده است؛ شخصیتی دنیوی دارد. بنابراین، شخصیت کامل در پرتو تربیت، همراه با اخلاق پدید می آید. حسن خلق دینی و مکارم اخلاق، شرط لازم شخصیت انسانی است. در حالی که حسن خلق دنیوی یا سوء خلق، شرط لازم شخصیت دنیوی است. آن کس که صاحب شخصیت انسانی شد؛ در جستجوی حلال و دوری از کارهای زشت است.

امام علیه السلام فرمود:

«حَسَنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ: اجْتِنَابِ الْمَحَارِمِ وَطَلْبِ الْحَلَالِ وَالتَّوَشُّعِ»

عَلَى الْعِيَالِ» (۱) اخلاق زیبا و نیک در سه چیز است: ۱- دوری از محرمات ۲- طلب حلال ۳- ایجاد رفاه خانواده در حد امکان.

«حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ» (۲)؛ اخلاق و صفات پسندیده، دلیل بر عرق و وراثت نیکو و پسندیده است.

اما حسن خلق صاحب شخصیت دنیوی، همیشه توأم با ریا و نفاق است. احترام گذاشتن او به دیگران بدان جهت است که به دنیای بهتری برسد. و در صورتی که دارای سوء خلق باشد مرتکب اعمال غیر انسانی و زشت می شود.

در این جا مناسب است به توضیح حسن خلق دینی و دنیوی پردازیم.

اخلاق دینی و اخلاق دنیوی

یکی از غرایزی که در وجود انسان نهفته است؛ غریزه منفعت طلبی است. به همین جهت تلاش و اقدامش در زندگی، در جهت جلب منفعت خویش است. هیچ فردی علیه خود اقدام نکرده و بر ضرر خود گام بر نمی دارد. با وجود این غریزه است که به راهها و آرمانها و کالاهایی جذب می شود که آنها را به نفع خود می بیند. در مقابل، به دفع مواردی که ضرر و خسران داشته باشد؛ می پردازد. مثل انسان در این طبیعت، مثل تاجری است که کالایش را به دست گرفته و در جستجوی مشتری و بازاری است که آن را به بالاترین قیمت بخرد.

وجود انسان از هر کالایی عزیزتر است؛ لذا هر شخصی در نفع و ضرر این کالا دقت بیشتری دارد. آن جا که مواجه با خطر جانی و وجودی می شود، آرزو می کند که ای کاش همه هستی از آن او بود؛ آن را در قبال رهایی از این «خطر» می بخشید و نجات پیدا می کرد. و این دلیل روشن بر این حقیقت است که انسان فطرتاً وجودش را عزیز می دارد و براساس غریزه منفعت طلبی اش، در پی نفع و سود خود است.

لازمه چنین غریزه ای این است که به سمتی حرکت کند، و مقصدی را در نظر داشته باشد که سود بیشتری به دست آید و انتخاب هدف بهتر برای هر کس، بستگی به آگاهی او از هستی دارد؛ برخی طبیعت و دنیا را مقصد خود دانسته و برخی دیگر حقیقتی ماورای آنچه

ص: ۱۶

۱- (۱) - بحار ج ۷۱ ص ۳۹۴.

۲- (۲) - غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۹.

محسوس است را هدف قرار داده و به سمت آن حرکت می کنند. آنان که طبیعت و دنیا را مقصد خویش قرار می دهند؛ دارای اخلاق دنیوی، و آنان که هستی فوق مادی و دنیوی را جستجو می کنند و در رفتار و گفتار تابع آن حقیقتی اعلی هستند، دارای اخلاق دینی اند.

خصوصیات اخلاق دنیوی

اولین مشخصه اخلاق دنیوی برخوردار از بی ثباتی است. آنچه در دنیا وجود دارد؛ نفع و سود مادی با شرایط مختلفی است که هر فرد و اجتماعی با آن روبرو می شود. و لذا اخلاقی که تابع شرایط گوناگون و در حال تغییر و تبدل و دگرگونی باشد؛ دارای ثبات نیست.

شخص دارای چنین اخلاقی، تناقض گو است. گفتار، رفتار و افکارش تابع معیار صحیح نیست؛ به موقعیتی نظر دارد که رفتار آن است. دوستی با افراد، خوب سخن گفتن، احترام به دیگران و.. تابع شرایطی است که بر او حکومت می کند که به محض نفی آن شرایط، از دوستی، احترام و خوب سخن گفتن خبری نیست. در واقع نگاه چنین انسانی به مردم، نگاه ابزاری است. یعنی آنها را با دنیای خود مقایسه کرده و می سنجد؛ دنیایی که گرفتار آن است - تا آن جا که سود مادی اش اقتضا می کند، حسن خلق نشان می دهد. در غیر این صورت، رهایشان می کند و احياناً - اگر برایش مضر باشد - در صدد نابودی آنها بر می آید. افراد دارای چنین اخلاقی عملاً احساس گرا بوده و بسیاری از آنان برای آفرینش، غرض و هدفی قائل نیستند؛ دین و مسائل آن را از بعد منافع دنیوی نگریسته و تحلیل می کنند. تا آن جا با مذهب و مذهبیهون همراه اند که خساراتی به دنیایشان وارد نشود.

امام حسین علیه السلام فرمود:

«الْأَنْبِيَاءُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالْمَدِينِ لِعَقْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَحْضُوا بِالْبُلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ» (۱)؛ مردم بنده دنیایند و از دین تنها اسمی بر سر زبانها دارند و تا هنگامی که زندگی خوشی داشته باشند به گرد دین می گردند اما اگر با پیش آمدن ناگواری امتحان شوند؛ دینداران رو به اقلیت خواهند رفت.

دنیا و دنیاداران در نزد آنان عظیم و بزرگند. آنها فرش متکبرین و عرش متواضعین هستند و اگر اهل دین باشند؛ دین در حاشیه زندگیشان خواهد بود و بهره آنان از دین محدود به بهره دنیوی است. کسی که از اخلاق دنیوی برخوردار است، مورد اعتماد نیست؛ اسرار

ص: ۱۷

نگاه نمی دارد؛ امروز اقتضا می کند با تو صمیمی باشد اما فردا که شرایط عوض شد، تمام خدمات گذشته تو را نادیده خواهد گرفت.

علی علیه السلام صاحب چنین اخلاقی را «همج الرعاع» نامیده است؛ آن جا که فرمود:

«الْأَناسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالَمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاهٍ وَ هَمَّجٌ رِعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَشْصَةَ بِئُورِ الْإِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ» (۱)

مردم سه دسته اند: عالم ربانی، طالب علم و آموزنده ای که به راه نجات و رهایی است، و مگسان کوچک و ناتوانی که پیرو هر آواز کننده ای بوده و با هر بادی می روند، و از نور دانش، روشنی نطلبیده و به پایه استوار و مطمئنی پناه نبرده اند.

در اخلاق دنیوی، ظاهر با باطن هماهنگ نیست؛ ظاهر کار احیاناً شایسته و خوب است؛ گذشت می کند؛ تقوا نشان می دهد و.... ولی محرک او حب جاه، مقام، ثروت و شهرت و...

است. زیرا که اخلاق او از فضیلت برخوردار نیست. در اخلاق دنیوی، نفوس گرفتار اوهام و خیالاتند؛ از عقل بهره نمی گیرند. به همین لحاظ همیشه در حال شک و تردید هستند و نسبت به دیگران احیاناً حساسند، و گویا چنین می پندارند که افراد می خواهند به منافع آنان لطمه وارد کنند. اینان هنگامی که که دور از شغل و دوستان هستند - و به اصطلاح حالت خلوت دارند - احساس پوچی می کنند. خلاصه این که، چندان به مرتبه عالی نفس توجه نداشته و تا بعد حیوانی تنزل می یابند. به همین جهت، حرکت آنان به سمت دنیای فانی و پست است.

علی علیه السلام فرمود:

«الْأَنفُسُ الدُّنْيِيَّةُ لَا تَنْفَكُ عَنِ الدَّنَائَاتِ» نفس فرومایه و پست از دنائت و پستی جدا نمی شود.

باید توجه داشت که افراد متخلّق به اخلاق دنیوی، هنگامی خطرناکند که از امکانات لازم مادی برخوردار باشند. در غیر این صورت، احیاناً افراد به ظاهر آراسته ای هستند که نباید از دسیسه های آنها غافل بود. برای توضیح مطالب فوق، نیازی به بیان مثال و یا نقل حادثه و قضیه ای نیست؛ فقط کافی است نگاهی - هر چند کوتاه - به زندگی سیاست بازان، ثروت اندوزان، شهرت طلبان و ریاکاران و مقدّس مآبان بی شعور و عالمان متهتک و بی دین و....

بیندازیم. پایان کار اینان، این است که با غصّه و حسرت چشم از دنیا فرو خواهند بست و با

ص: ۱۸

روحي ناپاك و پراضطراب و وحشت زده به عالم پس از مرگ وارد خواهند شد.

قرآن افراد صاحب اخلاق دنیوی را چنین معرفی می نماید: «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» ۱؛ (ای رسول ما) بگو اوست خدایی که شما را از نیستی به هستی آورد دو گوش و چشم (شنوا و بینا) و دل (هوشیار) به شما عطا کرد و حال آن که بسیار کم از نعم او شکرگذاری می کنید.

حقیقت انسان و روح انسانی طالب صراط مستقیم بوده و به سمت و مقصد الهی دل بسته است. پس کسی که چهره برگردانده و پشت به حق کرده است، از نظر سیرت و صورت باطنی، به دور افتاده و نگونسار طئی طریق می کند. و لذا آن گاه که به محضر حق شرفیاب شود، خجالت زده و سرشکسته است.

«وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» ۲؛ و اگر ما به مشیت ازلی می خواستیم هر نفسی را به کمال هدایتش می رساندیم و لیکن وعده حق و حتمی من است که دوزخ را البته از (کافران) جن و انس پر سازم.

اگر حسن خلق دنیوی را درست تحلیل کنیم، پی خواهیم برد که برگشت آن به سوء خلق است؛ هر چند ظاهری آراسته دارد ولی دارای باطنی زشت است. علاوه بر این، حسن خلق دنیوی در بردارنده سه نوع ظلم است که قبح آن، فطری عقل است: ۱ - ظلم به خود ۲ - ظلم به دیگران ۳ - ظلم به خدا.

نتیجه ظلم به خود، محکومیت مرتبه عالی نفس انسان می باشد که کمال مطلق را می طلبد و این در حالی است که شخص دارنده حسن خلق دنیوی، متاع فانی دنیا را هدف اصلی قرار می دهد و این، دون شأن انسان است. ظلم به دیگران، نتیجه اش بی حرمتی به مقام انسانی افراد است. اخلاق انسانی اقتضا می کند که نظر به انسانها، نظر انسانی باشد نه وسیله ای و ابزاری. در صورتی که شخص متخلّق (۱) به اخلاق دنیوی، نگاه ابزاری به انسانها داشته و آنها را وسیله ای جهت منافع شهوی می بیند. و این، بی احترامی به انسانهاست؛

ص: ۱۹

۱- (۳) - مُتَخَلِّقٌ: پذیرنده اخلاق، مُتَخَلِّقٌ به صفات الهی، همخو شدن با صفات خداوند.

نادیده گرفتن شخصیت انسانی افراد بزرگترین توهین به مقام انسانی است. علاوه بر این، چنین شخصی با چنین دیدی نمی تواند حقوق دیگران را مراعات کند؛ به خصوص آن جا که با منافع او تضاد داشته باشد.

اما ظلم به خدا، نتیجه اش نا سپاسی صاحب نعمت است؛ از نعمتهای الهی بهره مند شدن؛ ولی در جهت خلاف خواست مالک آن نعمت، حرکت کردن؛ و نعمت خدا را در طریقی که هدف آن غیر از تقرّب به خداست، به کار گرفتن ظلم و بی حرمتی به مالک و ولی نعمت است.

بر این اساس، دنیا گرایی هر چند در آن حسن خلق باشد؛ صرف نظر از این که مانع رشد معنوی انسان می گردد؛ بر نقص وجودی او می افزاید.

ویژگیهای اخلاق دینی

اخلاق دینی در بر گیرنده آثاری متفاوت با اخلاق دنیوی است؛ این اخلاق از معیاری الهی برخوردار می باشد و آن، این که شخص دارنده چنین اخلاقی در پی جلب خشنودی خداست. و این بزرگترین فضیلت برای انسان است و تربیت در پرتو آن، صبغه (۱) و رنگ الهی پیدا می کند، ظهور فعلی استعداد که در پرتو تربیت می باشد؛ در جهت فضایل انسانی قرار گرفته، هنر، علم، شجاعت، و..... به خدمت انسان و انسانیت در می آید.

اخلاق دینی دارای ثبات است. بدین گونه که فضیلت در هر حال، فضیلت؛ و رذیلت؛ در هر شرایطی رذیلت است؛ خواه در جهت منافع دنیوی باشند و خواه نباشند. در اخلاق دنیوی، معیار، منافع دنیوی بود. گاهی منافع دنیوی اقتضا می کند که انسان به حقوق دیگران تجاوز کند، دروغ بگوید، که به دنبال آن، رذیلت، صفت حسن به خود می گیرد؛ اما در اخلاق دینی، معیار، قرب به خداست و با داشتن صفت رذیلت هرگز نمی توان به خدا نزدیک شد. لذا رذیلت همیشه رذیلت است. (۲)

در اخلاق دینی، هم حسن ظاهری وجود دارد و هم حسن باطنی. اخلاق اسلامی ظاهر و باطنش زیباست. ظاهرش امر به انجام کارهایی است که مورد تأیید عقل و شرع است و

ص: ۲۰

۱- (۱) - صبغه: رنگ، صبغه الله: رنگ الهی. در هنگام وقف «ت» خوانده نمی شود.

۲- (۲) - در بحث «مطلق و نسبی بودن اخلاق» این مطلب، روشن تر خواهد شد.

باطنش جلب خشنودی خداست.

افراد متخلق به اخلاق دینی از هماهنگی بیرون و درون برخوردارند. به همین جهت، تناقض در گفتار، اعمال و افکارشان دیده نمی شود؛ دارای ثبات شخصیت هستند؛ آفرینش را حق می دانند؛ توجه آنها به مرتبه عالی نفس است؛ از وهم و خیال، به عقل پناه می برند، به انسانها با دید الهی می نگرند؛ و با حسن خلق دینی، زمینه رسیدن به درجات معنوی را فراهم می آورند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ لِيُبْلَغَ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْمَآخِرَةِ وَشَرَفَ الْمَنَازِلِ وَإِنَّهُ لِرُضْعَةِ الْعِبَادَةِ (۱)؛ به راستی، بنده با حسن خلقش به درجات عظیم آخرت و منازل با شرافت نایل می گردد؛ با این که او در عبادت کم توان است و عباداتش زیاد نیست.

تردیدی نیست که اخلاق دنیوی - که معیار آن دنیا گرایی است - انسان را به مقام بلند معنوی در آخرت نمی رساند. زیرا آنچه در دنیا و برای دنیا باشد، فانی است و بقا ندارد.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» آنچه - از مال دنیا - در نزد شماست فانی می شود و آنچه - از خزاین رحمت - نزد خداست پاینده و باقی است.

حسن خلق دینی به دلیل برخورداری از باطنی زیبا، تقویت کننده ایمان است. چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْإِيمَانَ، قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّنِي فَقَوَاهُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ...» (۲) چون خدای متعال ایمان را آفرید، گفت: خدایا! مرا قوی گردان؛ پس خداوند او را به حسن خلق و سخاوت تقویت فرمود....

حسن خلق دنیوی در جهتی، بر خلاف ایمان است؛ به همین دلیل هرگز تقویت کننده ایمان نبوده، بلکه آن را به ضعف می کشاند. عمل صالح - که شرط لازم حیات پاکیزه است - در پرتو اخلاق دینی تحقق می یابد. زیرا عمل صالح آن است که از دو حسن و زیبایی برخوردار باشد:

۱

حسن ظاهری و به اصطلاح فعلی؛ بدین معنا که نفس فعل، شایسته و مورد تأیید عقل و دین می باشد؛ مانند: احترام به دیگران، مدارا، صبر و...

ص: ۲۱

۱- (۱) - المحججه البيضاء، ج ۵، ص ۹۳.

۲- (۲) - المحججه البيضاء، ج ۵، ص ۹۰.

حسن باطنی یا زیبایی فاعلی، بدین معنا که شخص دارای انگیزه شایسته ای است - بُعد معنوی فعل - و آن، انجام فعل در جهت خشنودی خداست.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱ کسی که از مرد و زن عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، پس او را زندگی طیب و پاکیزه دهیم و به آنها جزایی بهتر دهیم از آنچه انجام می دادند.

به طور قطع، عمل در پرتو اخلاق دنیوی هر چند شایسته باشد؛ ولی حسن باطنی ندارد.

و لذا در دیدگاه دین، چنین عملی نتیجه اش حیات طیب نخواهد بود.

آیا اخلاق نسبی است یا مطلق؟

دانستیم که محور اخلاق، «انسان» است، از آن جهت که انسان است؛ اما انسان نه به عنوان فرد و نه به عنوان موجود اجتماعی و نه هر قید دیگر؛ به همین دلیل نسبی و یا مطلق بودن اخلاق را به لحاظ انسان بودن انسان مورد توجه قرار می دهیم.

مطلق بودن اخلاق بدین معناست که حسن و قبح در مسائل اخلاقی دائمی بوده و آنچه موضوع حسن است، همیشه و دائماً نیکو است؛ و آنچه متعلق قبح قرار می گیرد؛ دائماً و همیشه زشت و بد است. به طوری که افراد، زمان، مکان و حوادث و... تغییری در قبح و حسن آنها به وجود نمی آورند. امّا معنای نسبی بودن این است که مسائل اخلاقی در معرض تغییر و تحوّل زمان، مکان و احیاناً حوادث هستند. نظیر سخن آنانی که مسائل اخلاقی را تابع طبع مادی انسان می دانند.

دانسته شد که اخلاق از فطریّات و وجدانیات است؛ به همین لحاظ، ذاتی نفس می باشد؛ لذا در مطلق بودن آنها شک و تردیدی وجود ندارد. ولی آنچه مورد شک قرار گرفته و برخی را به تردید در مورد مطلق بودن اخلاق، واداشته؛ این شبهه است که:

اگر اخلاق مطلق است و مسائل آن وجدانی است، پس چرا عقل و یا شرع در برخی از مواقع، حکم به ارتکاب قبیح و ترک حسن می کند؟ مانند آن جایی که نفس محترمه ای در معرض خطر باشد و ما برای نجات او دروغ بگوییم و این دروغ گفتن را تجویز کرده، گویا

حُسن صدق را به کذب بدهیم و قبح کذب را به صدق.

در پاسخ این شبهه می‌گوییم:

این گونه نیست که انسان، همیشه در مقام عمل، بین حسن و قبح قرار گرفته باشد. بلکه احياناً بین قبح و اُقبیح قرار می‌گیرد. چنانکه ممکن است بین حسن و اُحسن قرار گیرد. در مثال مزبور، شخص، بین دو عمل - که یکی قبیح و دیگری اُقبیح است - قرار گرفته. دروغ گفتن زشت است ولی قتل یک نفس محترمه، بدون جهت صحیح، زشت تر است؛ دروغ زشت است ولی شکست جبهه حق در میدان نبرد زشت تر است؛ راست گفتن حسن است لکن پیروزی جبهه حق اُحسن است. عمل به قبح را بر عمل به اُقبیح و عمل به اُحسن را بر عمل به حسن ترجیح می‌دهیم. و این حکم عقل از باب اهم و مهم است.

در مقام عمل، تراحم پدید آمده و در مقام تراحم، انجام هر دو غیر ممکن بوده و از توانایی انسان خارج است. لذا عقل قدم به میدان نهاده و به انسان، راه حل نشان می‌دهد و آن، این که: فکر کن و بیندیش، بین کدامیک ارجح و کدام یک راجح است. ارجح و اهم را بر راجح و مهم، مقدم بدار، و در واقع تقدم اهم بر مهم، حسن ذاتی داشته و فطری است.

چنانکه تقدم مهم بر اهم، قبح ذاتی دارد. یک نکته در اینجا باقی است و آن، این که: آیا دروغ گفتن در این جا دارای مصلحت شده - چنانکه در بیان بسیاری از افراد است که می‌گویند: دروغ مصلحت آمیز - یا این که مصلحت چیز دیگری است؛ ولی رسیدن به آن، از طریق ارتکاب قبح است؟ چنانکه می‌خواهیم به یک چمن زار و بوستان پر گل برسیم، چاره‌ای نداریم که از خارستان گذر کنیم. در این جا هم برای رسیدن به آن مصلحت، چاره‌ای نداریم که از زشتی دروغ بگذریم؟

آنچه به نظر می‌رسد این است که آنچه دارای قبح ذاتی است، دارای مصلحت نبوده و مصلحت در غرض اصلی شخص که پیروزی جبهه اسلام است، نهفته است؛ مثلاً: نفس محترمه باید حفظ گردد؛ این غرض دارای مصلحت است. راه رسیدن به چنین مصلحتی در برخی از مواقع ارتکاب قبح است. در اینجا اگر می‌گوییم دروغ مصلحت آمیز، بدان جهت است که به غرض دارای مصلحت منتهی می‌شود. به عبارت دیگر، مسامحه در تعبیر است.

اگر به گونه‌ای دیگر به مطلب نظر کنیم؛ اصلاً کذب در این جا یک مطلب بی‌رنگی خواهد بود که مورد توجه نیست و آن، این که ما در واقع، از طریق ترک اُقبیح که دارای حسن

ذاتی است به واقع رسیده ایم و چون ترک نکردن اَقْبِح، خود، ارتکاب قبیح است و رذیلت محسوب می شود؛ مرتکب فضیلت شده ایم، که ترک اقبیح باشد؛ یا مرتکب أحسن شده ایم که نجات نفس محترمه باشد. به هر حال در دنیای تراحمات، این فطرت و عقل و دین است که پا در میان گذاشته و ما را هدایت می کند.

۲- اخلاق در دو دیدگاه و کمال نهایی

اشاره

ص: ۲۵

طرح اخلاق در فرهنگ غرب، از دو جنبه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۳

بیان نظریات دانشمندان غرب پیرامون اخلاق و پرداختن به جهات مثبت و منفی آن، چنانکه فیلسوف شهید آیت‌الله مطهری (ره) و آیت‌الله مصباح یزدی (دام‌ظله) در فلسفه اخلاق به طور دقیق به نقد پرداخته و رأی صحیح را در اخلاق نشان داده‌اند.

۴

بیان روش عملی‌ای که در حال حاضر مورد توجه غرب بوده و حاکم بر حیات فردی و اجتماعی آنان است. البته منظور ما طرح نظریات و نقد آنها نبوده و کاری به جهات منفی و مثبت آنها نداریم. و اگر به نظریه‌ای اشاره می‌گردد به دلیل غرضی است که در طرح این بحث مورد نظر ما می‌باشد تا بدین ترتیب با حیات فکری و عملی غرب - اگر چه به طور اجمال - آشنا شویم.

غرب، بخصوص در چند قرن اخیر، از مذهب بسیار فاصله گرفته به طوری که در غرب، اخلاق را جدای از مبانی دینی پیشنهاد می‌کنند.

پایه اساسی اخلاق در قطعنامه جمعیت امریکایی هواداران اخلاق، چنین بیان شده است: «باید اهمیت اخلاق و موقع خطیر آن، در روابط و شؤون مختلف زندگی بشر اعم از فردی و اجتماعی، ملی و دولتی، بدون این که ادیان و عقاید مذهبی و اندیشه‌های متافیزیک، کوچکترین تأثیر و دخالتی داشته باشد، در نفوس افراد انسان به طور محکم جای گیر شود...»

به دنبال این نهضت، در انگلستان نیز هیأتی بنام جمعیت هواداران اخلاق به وجود آمد

که به جمعیت آمریکایی هواداران اخلاق پیوستند.... الهام نگرفتن از مذهب، موجب شده که نظریات مضحکی راجع به اخلاق - همچون نظریه راسل، نیچه و.... - ارائه شود.

راسل می گوید: «وجدان اخلاقی و محبت نوع و نوع دوستی و امثال این حرفها به درد نمی خورد، اخلاق از این ناشی می شود که انسان فکر دوراندیش داشته باشد. و وقتی انسان، دور اندیش بود، حساب می کند که مصلحت او در این است که رعایت نوع را بکند» نیز می گوید: «مثلاً من گاو همسایه را نمی دزدم، زیرا می دانم که اگر من گاو او را بدزدم، آن همسایه، و یا دیگری گاو مرا می دزدد» او می گوید: «آدم فکر می کند و می بیند که اگر بخواهد با دیگری بداخلاقی کند، او هم بداخلاقی می کند...»

این سخن، پایه اخلاق را از اساس متزلزل می کند، یعنی، این اخلاق، در جایی حکم می کند که قدرتها متساوی باشند... اما آن جایی که یک طرف قوی و طرف دیگر ضعیف است و قوی صد در صد مطمئن است که ضعیف، اساساً نمی تواند کاری کند، هیچ نیرو و عاملی نمی تواند وجود داشته باشد که قوی را دعوت به اخلاق کند.

نیچه می گوید: «بحث در این که دنیا خوب است یا بد و حقیقت آن چیست؟ بیهوده است؛ کسی نمی تواند آن را دریابد و بعضی می گویند بهتر آن بود که به دنیا نیائیم شاید چنین باشد، نمی دانم اما می دانم که خوب یا بد به دنیا آمده ایم و باید از دنیا هر چه بیشتر متمتع شویم.

پس آنچه برای حصول این مقصود مساعد است - اگر چه قساوت و بیرحمی و مکر و فریب و جنگ و جدال باشد - خوب است، و آنچه مزاحم این غرض است - اگر چه راستی و مهربانی و فضیلت و تقوا باشد - بد است...»^(۱)

نیچه مذهب اخلاقی سوفسطائیان یونان را تجدید کرد که می گفتند: «میزان نیکی و بدی، خود انسان است. هرچه نفس انسان می پسندد و آن را می خواهد خوب، و خلافش بد است و این همان مذهبی است که دو هزار و چهارصد سال پیش از این سقراط و افلاطون در معارضه آن مجاهده کردند...»^(۲)

توماس هابز - از فلاسفه مادی غرب - طرفدار خود پرستی افراطی - لذت طلبی و ارضای بی قید و شرط غرایز - است، او می گوید: «ما نیز مانند جانوران گرفتار نفسانیتاتی

ص: ۲۸

۱- (۱) - سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۱۲۷.

۲- (۲) - سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۱۳۰.

هستیم که بر ما مسلطند و هیچ اختیاری از خود نداریم؛ عقل هم از نفسانیات جلوگیری نمی کند و تنها محرک انسان در اعمال، مهر و کین و بیم و امید است. هر حرکتی که در نفس واقع می شود اگر با زندگی، ملایم و مساعد است؛ خوش آیند بوده و انسان خواهان آن است و اگر منافی و مزاحم باشد ناخوش آیند بوده و از آن می گریزد. و دواعی انسان هم بر آنچه می کند، جز گراییدن به خوشی و پرهیز از ناخوشی چیز دیگری نیست. پس، میزان اخلاق و بنیادش بر سود و زیان است و نیک و بد، امور نسبی هستند؛ یعنی حس و قبح امور، بر حسب سود و زیان آنهاست و نیک و بد، داد و بیداد، در نفس امر و حد ذات، حقیقت ندارد و آنچه نفع شخصی و لذت فردی در آن است، همان نیک است. بنابراین، مایه کارهای انسان، خودخواهی است. (۱)

نظریات راجع به اخلاق، منحصر به آنچه بیان شد، نیست. نظریات مختلف دیگری هم وجود دارند که یا اصلاً توجهی به مرتبه عالی نفس (روح انسانی) ندارند؛ و یا آن را در حاشیه قرار داده اند و اگر هم اهمیتی برای آنان قائل شده اند، به لحاظ شناخت سطحی به قضاوت نشسته اند. دنیای غرب و جوامع به اصطلاح متمدن، تابع این گونه نظریات بوده و زندگی فردی و اجتماعی خود را بر اساس آن بنا نهاده اند. به همین جهت، اخلاق در فرهنگ غرب، رنگهای مختلفی داشته است:

الف

اخلاقی که بر پایه «اصل لذت» گذاشته شد؛

ب

اخلاقی که بر پایه فرد پرستی و خودخواهی استوار گشته؛

ج

اخلاق مصلحتی، که تکلیف را نادیده گرفته و بر اساس نفع طلبی حرکت می کند؛

د

اخلاقی که اساس آن حب ذات و غریزه جنسی است.

ه

....

اکثر روشهای اخلاقی در غرب، بر اساس دنیاگرایی بوده و تمام توجه آن روی تمتعات مادی و شهوی دور می زند. بدین جهت است که غرب با نظریات اخلاقی و با روش عملی اش انسان را قربانی هوی و هوس حیوانی کرده و او را در حد حیوانیت نگاه داشته است. آنانی که به جوامع غربی سفر کرده اند؛ جامعه را غرق در مسائلی می بینند که انسان و حیوان در

آن مشترکند؛ محبت، عاطفه، و... که در غرب وجود دارد، در حدّ حیوانی آن خلاصه می شود و

ص: ۲۹

۱- (۱) - سیر حکمت در اروپا، ج ۲، ص ۷۴.

بس. روش عملی غرب به خوبی نشان می دهد که اخلاق بر پایه احساسگرایی، وهم و خیالگرایی است نه بر پایه عقل و مذهب صحیح، در واقع، اخلاق در غرب، اخلاق انتفاعی است نه ایمانی. و آنچه در شأن انسان است، اخلاق ایمانی است نه انتفاعی. مسائل اخلاقی آن گاه که بر محور ایمان باشد، فضیلت دارد؛ محبت، عاطفه، گذشت، انفاق، مدارا و.. آن گاه که بر محور سود جویی، غریزه جنسی، فرد پرستی، حب ذات و لذت جویی و زیبا گرایی دنیوی باشد، نه تنها دارای فضیلت نیست؛ بلکه همان اخلاقی دنیوی است که در مقاله قبل بیان داشتیم.

پیامدهای نامطلوب این اخلاق را در جهان کنونی مشاهده می کنیم و شرق و غرب و جوامع تابع این دو بلوک، گرفتار چنین اخلاقی هستند و با نهایت تأسف، دانسته یا ندانسته، اخلاق مذهبی را مردود و روشهای اخلاقی شهودی و دنیوی را عظیم می شمارند. اخلاق در فرهنگ غرب، انسان و زندگی انسانی را عملاً عبث دانسته و انسان را موجودی می داند که به خود واگذاشته شده و مقصد و هدفی جز گذراندن دنیا ندارند. در واقع حیات غربی، چراگاه شیطان است که به خوبی خواسته هایش بر آورده می شود و از اهل آن رضایت کامل دارد.

اخلاق در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام

قبل از این که به گفتار بلند و والا و گهربار امامان معصوم علیهم السلام اشاره کنیم، بیان یک نکته لازم است و آن، این که در هستی ادراکی توحیدی، کمال، مرادف با وجود است؛ یعنی کمال، حقیقتی وجود است؛ اما نه وجودی که محتاج به ظرف و محل باشد. مانند سفیدی یا سیاهی که محتاج به محل هستند. کاغذ سفید است؛ این لباس سیاه است؛ کاغذ محلّ برای سفیدی و لباس محلّ برای سیاهی است. وجود کاغذ و لباس، وابسته به سفید و سیاه نیست؛ ولی سفیدی و سیاهی وابسته به وجود کاغذ و لباسند. با نفی سفیدی و سیاهی، لباس و کاغذ نفی نمی شوند؛ ولی تفاوت بین «کمال» و «اخلاق» مانند تفاوت بین وجود کاغذ و سفیدی است. آن چنانکه کاغذ، محلّ و ظرف برای سفیدی است، کمال انسانی هم ظرف اخلاق است. لذا آن جا که کمال انسانی هست، اخلاق انسانی ظهور دارد و آن جا که کمال انسانی وجود ندارد، صفات اخلاقی هم موجود نیست. امّا نباید فراموش کنیم که این ظرف هرگز بدون مظروف نیست؛ بلکه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. لازمه کمال انسانی، وجود صفات اخلاقی است و لازمه ظهور صفات انسانی، وجود کمال انسانی. بنابراین، اخلاق حقیقی و

انسانی، آیه و نشانه رشد و جودی و کمال انسانی است. از توجه به نکته فوق، نکته دیگری استفاده می شود و آن، این که: حد وجود اخلاقی انسانی و صفات معنوی و شدت و ضعف آن به کمال موجود در انسان بستگی داشته و حد کمال را نشان می دهد.

در مکتب اهل بیت علیهم السلام توجه و نظر به چنین اخلاقی است. توجه به اخلاق انسانی که ظهور فعلی فضایل است. فضایی که نشان دهنده وسعت روح انسانی است.

بیان اهل بیت علیهم السلام در حسن خلق و مکارم اخلاق در برگیرنده حقیقت فوق است. اگر چه برخی از روایات وارده مطلق بوده و شامل اخلاق انتفاعی نیز می شود؛ امّا به لحاظ این که روایات وارده، سخن انسان کامل است، هرگز حمل بر اخلاق انتفاعی - آن چنان که در فرهنگ غربی شایع است - نمی شود.

علی علیه السلام فرمود:

«أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^(۱)؛ کاملترین گروندگان از حیث ایمان، کسی است که نیکوترین خلق را داشته باشد.

در این روایت، حسن خلق نشانه ایمان معرفی شده که هر قدر نیکوتر باشد، نشان دهنده ایمان قوی تری خواهد بود.

در تفسیر آیه «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (به راستی تو بر خلق عظیم هستی) امام باقر علیه السلام فرمود: «خلق عظیم، اسلام و یا دین عظیم است.»^(۲) یعنی، اخلاق همان اسلام و دین است. و این سخن بیانگر اخلاق ایمانی است.

خلق احسن و خلق عظیم زمانی در روح انسانی ظهور فعلی پیدا می کنند که روح به رشد و جودی اش رسیده باشد. علی علیه السلام فرمود:

«حَسَنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ: اجْتِنَابُ الْمُحَارِمِ وَ طَلَبُ الْحَلَالِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَى الْعِيَالِ»^(۳)؛ حسن خلق در سه چیز است: دوری از محارم، طلب حلال و وسعت بخشیدن به عیال. طبیعی است که در اخلاق انتفاعی و دنیوی توجهی به طلب حلال و ترک معاصی وجود ندارد. البته کسانی که به زندگی خصوصی خود و به زن و فرزند خویش وسعت داده و اسباب رفاه آنها را فراهم می آورند - ولی از طریق حرام - به طور یقین، چنین وسعت دادنی از نظر امام علی علیه السلام حسن خلق نمی باشد. وجود چنین اخلاقی در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بیانگر این مطلب است که جهان و انسان هدفدار بوده و بیهوده آفریده

ص: ۳۱

۱- (۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۹، روایت ۴۴.

۲- (۲) - تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۹۲.

۳- (۳) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۹۴.

امام علی علیه السلام فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبْتًا فَيَلْهُوُ وَلَا تُرِكَ سُدَى فَيَلْغُوُ وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ»^(۱)؛ ای مردم! از خدا بترسید؛ هیچ مردی - و کسی - بیهوده آفریده نشد تا به لهو پردازد (جهان را و خودش و حیات انسانی را به بازی بگیرد)؛ و خود سر رها نگشته تا کار بیجا و لغو انجام دهد (و یا در پی اخلاق انتفاعی و دنیوی باشد) و دنیا برای او به جای آخرت نیست؛ آن دنیایی که خود را آراسته و نیکو نموده، تا آخرت را نزد او زشت و نامود کند و در نظرش بد جلوه دهد. و نیز فرمود:

«فَمَا خُلِقْتُ لِيشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمُّهُمَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا تَكَتْرُسُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَتَلْهُوُ عَمَّا يُرَادُ بِهَا أَوْ اترِكَ سُدَى أَوْ أُهْمَلْ عَابِتًا أَوْ أُجَرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهِ»^(۲)؛ آفریده نشدم تا خوردن طعامهای پاک مرا مشغول سازد. مانند حیوان بسته شده که همت آن علف خوردن است، یا حیوان رها شده که کارش به زدن خاکروبه است تا چیزی یافته بخورد تا شکنجه را از علفهای آن پُر سازد و از آنچه برایش در نظر دارند، غفلت دارد. یا این که بی حاصل و بیهوده به خود واگذاشته شوم، با عبث بازگذاشته شده و یا ریسمان گمراهی را بکشم؛ یا در راه سرگردانی بیراهه روم.

بنابراین، اندیشه اخلاقی در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بر این استوار است که انسان موجودی بلا- تکلیف و به خود واگذاشته شده نیست تا هرگونه صفاتی را کسب نماید؛ بلکه آفریده شده تا در پی کسب فضایل انسانی باشد.

در حقیقت، ائمه علیهم السلام مروج فضایل اخلاقی بر محور خداپرستی هستند و امثال نیچه، فروید، راسل و هابز، مروج اخلاق دنیوی بر محور هوا پرستی می باشد. بر ما وظیفه است که امام معصوم علیه السلام را اسوه اخلاق انسانی و فضایل معنوی قرار دهیم و در رفتار، گفتار و افکار پیرو آنان باشیم.

امام صادق علیه السلام از آباء طاهرینش علیهم السلام، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می فرماید:

«إِنَّ أُمَّتَكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ فَانظُرُوا لِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَصَلَاتِكُمْ»^(۳)؛ همانا پیشوایان شما،

ص: ۳۲

۱- (۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۳۶۲.

۲- (۲) - نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۴۵، شماره ۷.

۳- (۳) - بحار، ج ۸۸، ص ۹۹، روایت ۷۰.

پیشروان شما به سوی خدا هستند؛ پس نظر کنید، به چه کسی در دینتان و نمازتان اقتدا می کنید.

اسلام اخلاق عملی است

اخلاق عملی عبارت است از آنچه در حیطة اراده و اختیار قرار می گیرد. این که کدام عمل و صفت نیکوست و کدام زشت، در حیطة اراده و اختیار ما نیست. و نیز این که کدام صفت و عمل شرط کمال و جودى، و چه صفت و عملی شرط نقص و جودى است، خارج از اراده و اختیار انسان می باشد؛ اما این که باید راستگو، و امانتدار، دارای حسن خلق و مکارم اخلاق باشیم، تحت اراده و اختیار ماست.

اگر چه اسلام، اخلاق نظری را بیان داشته، و از این که چه اندیشه و صفت و عملی نیکوست، در تمام ابعاد حیات بشری (حقوق و اقتصاد، سیاست، مسائل تربیتی، فرهنگ، عقاید، امور نظامی، اجتماعی، و خانواده ای و...) سخن گفته است، لکن هدف اصلی، اخلاق عملی بوده است. بنابراین، تمام اسلام، عمل است. اسلام دارای دو گونه عمل است: عمل جوانحی و قلبی، و عمل جوارحی.

ایمان آوردن به اصول عقاید (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) و به فروع دین (نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری) عمل جوانحی است. قلب وقتی با این اندیشه کلی و جزئی گره خورد، عمل قلبی انجام می گیرد. و آن گاه که انسان با اعضا و جوارحش به آنچه اسلام نیکو دانسته و شرط کمال و جودى می داند، عمل کند، عمل جوارحی صورت گرفته است. و این، تمام اسلام است. اسلام، همان گونه که اخلاق عملی است، تمامش حسن خلق و مکارم اخلاق است. پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای همین امر مبعوث شده است.

آن جا که رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^(۱)؛ جز این نیست که برای به اتمام رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده ام.

به راستی اسلام زیباست و با تفقه در آن می توان متوجه شد که هیچ جهت نقصی در آن نیست. بیان این نکته لازم است که حسن خلق، مرتبه نازله اسلام و مکارم اخلاق مرتبه

ص: ۳۳

عالیه اسلام است. بنابراین، مکارم اخلاق اختصاص دارد به رسول گرامی اسلام و آنان که پیرو خالص و صدیق آن حضرت هستند.

«أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا...» براستی خدای تبارک و تعالی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به مکارم اخلاق اختصاص داد؛ خودتان را آزمایش کنید.

اگر مکارم اخلاق در شما بود، خدای عزوجل را حمد و ستایش کنید و به زیاد کردن آن رغبت نمایید...

از علی علیه السلام است که فرمود:

«ذَلِّلُوا أَخْلَاقَكُمْ بِالْمَحَاسِنِ وَقُوِّدُوهَا إِلَى الْمَكَارِمِ»^(۱)؛ اخلاق خود را با صفات حمیده رام کنید و آن را به سوی مکارم اخلاق و سجایای انسانی سوق دهید.

اخلاق و کمال نهایی نفس

از دیدگاه توحیدی، کمال نهایی انسان در پرتو اخلاق حاصل می شود. به همین جهت، اخلاق، شرط لازم جهت نیل به رشد انسانی به حساب می آید. رابطه بین کمال نهایی و اخلاق، رابطه بین علت و معلول و رابطه ای حقیقی چند مطلب می پردازیم:

اخلاق و نفس معنای کمال کمال نهایی

اخلاق و نفس

نفس عبارت از روحی است که با بدن همراه بوده و از مراتب مختلفی برخوردار است و شناخت ما از مراتب نفس به لحاظ آثار مختلفی است که در وجود خود می یابیم.

۱

بدن در حال رشد و نمو بوده، دارای نیروی جذب و دفع دستگاههای مختلفی است که در رشد و حیات آن، دخالت مؤثر دارند. این آثار حاکی از وجود حقیقتی است که در گیاهان هست. و بُعد نباتی نفس را تشکیل می دهد. در این مرتبه سخن از اخلاق نیست؛ محکوم قوانین طبیعی و جبری است و اخلاق، نقشی در جذب و دفع، رشد و نمو و گردش دستگاهها ندارد.

ص: ۳۴

وجود ما از غرایزی برخوردار است که در مقاطع مختلف زمانی به ظهور فعلی می‌رسند؛ مانند غریزه خوردن و خوابیدن که از ابتدای تولد، فعلی است؛ و غریزه جنسی که در سنّ خاصی فعلی می‌شود و.. این گونه غرایز حاکی از حقیقتی است که در حیوانات موجود بوده و بعد حیوانی انسان را تشکیل می‌دهد. در این مرتبه نیز سخن از اخلاق نیست، زیرا ظهور غرایز و رشد آنها طبیعی و جبری بوده، از حیطة اراده و اختیار انسان خارج است؛ خوب و بد، نیکو و زشت، و... نقشی در فعلیت آنها ندارد.

وجود ما دارای آثار روحانی و معنوی است. کارهای عقل - که حقّ و باطل را تشخیص می‌دهد و فطرت عالمه - که به جستجوی در کسب و دانش می‌پردازد - آگاهانه، هدفدار، انتخابی و اختیاری است. این آثار از حقیقتی فوق نبات و حیوان ناشی می‌شود - که به آن، روح انسانی گفته می‌شود - مرتبه عالی و جودی نفس است که از قوا و فطرتها و میل های معنوی - که نظر به فوق طبیعت دارند - برخوردار است. در این مرحله است که اخلاق مطرح می‌شود و فضایل و رذایل اخلاقی الهام شده و موجب شکوفایی روح و شرط فلاح و رستگاری است.

بنابراین، رابطه اخلاق با روح انسانی، رابطه ای مستقیم است و ابتدا در این بُعد عالی اثر می‌گذارد و به لحاظ این که نفس، دارای یک وجود است و مراتب آن، به هم پیوسته و بر روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند، تأثیر اخلاق بر بعد حیوانی و نباتی در مرحله بعد از روح انسانی است. تأثیر مثبت اخلاق بر روح انسانی و ظهور فعلی فضایل موجب می‌گردد که بُعد حیوانی به کنترل عقل در آید و از حدود وظایف دینی و عقلی تجاوز نکند و رویش و رشد و نمو در بُعد نباتی از طریق غذای حلال و... باشد.

به هر حال، اصل طرح اخلاق در مرتبه عالی نفس ذاتی و طرح آن در بُعد حیوانی عرضی، و به لحاظ وحدتش با روح انسانی می‌باشد. لازم به ذکر است که کمال نهایی نفس، کمال روح انسانی است نه کمال در مرتبه حیوانی.

معنای کمال

آن گاه که یک موجودی به تناسب وجود خود رشدی حاصل می‌کند؛ مفهوم کمال را به کار می‌برند. پس کمال عبارت از صفتی است که بر رشد وجودی یک موجود یا پیدایش صفت مناسب در موجود، اطلاق می‌شود. نطفه ای که رشد کرده و روح حیوانی در او دمیده

شده و صفت احساس و اراده در او پدید آمده است، نطفه ای به کمال رسیده است.

در مقابل کمال، نقص است که بر انحطاط وجودی و یا صفتی دون شأن یک موجود اطلاق می شود - و در انسان - مانند تنزل نفس در مرتبه حیوانی و یا وجود حسد در نفس که دو شأن انسان است و به تنزلی که در بردارنده صفتی دون شأن انسان است، صفت نقص اطلاق می شود. بنابراین، کمال، وجود و هستی؛ و نقص، عدم و نیستی، می باشد. کمال انسان در رشد وجودی و ظهور فعلی فضایل اخلاقی در روح انسانی است؛ چنانکه نقص او در نفی انسانیت و حاکمیت حیوانیت و ظهور فعلی رذایل می باشد. البته کمال دارای معنای دیگری نیز هست و آن رسیدن به غرض و مقصود مورد نظر است.

کمال نهایی

در جهان طبیعت، هر موجودی، در جستجوی آن است که به کمال نهایی و لازم وجودی اش نایل شود. کمال نهایی هر موجودی، عبارت از رسیدن او به آخرین درجه وجودی اش می باشد. انسان، قبل از آن که تهذیب نفس کند و به ظهور فعلی فضایل پردازد؛ باید به کمال نهایی اش عالم و آگاه باشد، تا شرایط لازم جهت رسیدن به آن را فراهم آورد.

بنابراین، لازم است قبل از طرح مسائل اخلاقی در رابطه با فرد و اجتماع و بیان برخی از صفات اخلاقی، به پاسخ این سؤال که: «کمال نهایی انسان چیست» پردازیم و چنانکه در ابتدای این بحث بیان داشتیم؛ به شناخت رابطه خاص اخلاق با کمال نهایی نایل شویم.

چگونه می توان با کمال نهایی انسان آشنا شد؟

همچنانکه ذکر شد؛ کمال نهایی انسان در مرتبه روح انسانی - که عالی ترین مرتبه وجودی نفس است - مورد طرح و بررسی قرار می گیرد. نیز دانستیم که کمال، صفتی است که بر رشد وجودی موجود اطلاق شده و کمال نهایی هر موجودی در ایصال به آخرین حد وجودی نهفته است. شناخت کمال نهایی بستگی دارد به شناخت روح انسانی و آخرین حد وجودی آن، که در مسیر تکامل بدان می رسد. اگر به درستی توجه شود، ما نه به حقیقت روح انسانی آشنایی داریم و نه به آخرین مرتبه رشد وجودی اش دسترسی. و چون روح، یک حقیقتی است که دست تجربه و علوم تجربی به آن نمی رسد - تا آن را مورد شناسایی قرار داده و به آخرین منزل و کمال او آگاه شود - تجربه در محدوده امور مآی بوده و امر مجرد، خارج از حدود شناسایی تجربه قرار می گیرد، حتی عقل نیز آخرین حد وجودی روح انسانی را

نیافته است تا کمال نهایی را درک کند. اگر چه عقل با دقت در وجود روح انسانی، به این حقیقت پی می برد که روح انسانی فوق طبیعت است و بر اساس این قاعده که: «وجود عالی، حرکت به سمت وجود دانی نداشته و آن را طلب نمی کند»، حکم می کند که روح انسانی طالب طبیعت نیست تا با وصول به آن، به کمال نهایی اش رسیده باشد. بنابراین، طبیعت و آنچه متعلق به آن است، نباید آرمان و آرزوی نهایی انسان باشد.

عقل، به فطرتها در مرتبه انسانی نظر انداخته و به درک این حقیقت نایل می شود که خواسته های انسانی دارای حد و مرزی نبوده و نامحدود را طالب است؛ به لذت، زیبایی و قدرت محدود اکتفا نمی کند؛ به هر چه می رسد فوق آن را آرزو می کند. این نشانگر آن است که کمال نهایی روح انسانی در نیل به نامحدود است.

آخرین مرحله وجودی انسان، رسیدن به شهود حق مطلق، زیبایی مطلق و... است. به هر حال، عقل عالی ترین معرفت انسان را که با روح انسانی همسان است، ملاحظه کرده و با توجه به این که کمال انسانی در بالا رفتن مرتبه آن معرفت است، حکم می کند که کمال نهایی در نیل به عالی ترین معرفت شهودی است که در پی حرکت به سوی شهود مطلق، وجود مطلق و کمال مطلق حاصل می شود.

خلاصه آنچه گفته شد اینست که اولاً: اخلاق در مرتبه عالی نفس (روح انسانی) مطرح است. ثانیاً: کمال - به معنای خاص - عبارت از رشد وجودی است و در انسان، رشد روح انسانی و ظهور فضایل در آن، کمال انسانی محسوب می شود. ثالثاً: کمال نهایی انسان، رسیدن به شهود مطلق است. و غرض از ارسال رسل و انزال کتب نیز همین موضوع است.

و شاید آیه شریفه زیر، راجع به این معنا باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَمَا دَخَلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۱ ای نفس به کمال رسیده و آرامش یافته، به پیشگاه پروردگارت باز آی که تو خوشنود و او راضی از تو است.

به طور یقین، کمال حیوانی در انسان، مطمئنه نیست؛ نفس مطمئنه، عبارت از وصال روح انسانی به حقیقت مطلق و پروردگار عالم است. و اخلاق اسلامی این وظیفه خطیر را به عهده دارد که در انسان، قابلیت جهت نایل شدن به رشد انسانی به وجود آورد، تا خداوند

متعال - که بخشنده وجود و آفریننده موجود است - بر کمال وجودی او بیفزاید.

نیز بیان شد که اسلام، اخلاق عملی است؛ رابطه افعال اخلاقی با کمال انسانی، رابطه فعل با نتیجه اش می باشد. نتیجه افعال صالحه، تقوای الهی و حسن خلق است؛ لذا نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در جواب عموی خود (عباس بن عبدالمطلب) که سؤال کرد: کمال چیست؟ فرمود:

«تَقْوَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ»^(۱)

در واقع، معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینست که حسن خلق و تقوای الهی، از کمال وجودی انسان حکایت کرده و خود، دو صفت کمال هستند.

نفس صفات حاصله از رفتار اخلاقی کمال است، زیرا صفات بدون موصوف یافت نمی شوند و تا بر مرتبه وجودی نفس افزوده نشود، نفس از صفات عالی برخوردار نمی گردد.

و رابطه بین اخلاق و کمال وجودی، رابطه اعتباری نیست؛ بلکه رابطه حقیقی و تکوینی است. در قسمت بعد، راجع به رابطه انسان با خدا به بحث خواهیم نشست.

ص: ۳۸

۱- (۱) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۹۱، روایت ۲۷.

۳- رابطهٔ انسان با خدا

اشاره

ص: ۳۹

گفته شد که فضایل، فطری انسان بوده و وظیفه انسان، به فعلیت در آوردن آنهاست؛ کمال نهایی انسان در شهود حق است و اخلاق اسلامی عهده دار فراهم آوردن زمینه شهود می باشد. در این مقال و چند مقاله بعد، به مباحث مهم اخلاقی که بیان کننده کیفیت و نحوه ارتباط با خدا، با خود، با اجتماع و با طبیعت است، می پردازم.

انسان - همانند سایر موجودات - از بدو آفرینش، وابسته به خداست و خداوند وجود خاص انسانی را به او می بخشد. ارتباط و وابستگی وجودی بین انسان و خدا از حیطة قدرت انسان خارج است. پس از تولد و رشد تدریجی و ظهور اراده است که ارتباط انسان با دیگران، ارادی و آگاهانه انجام می گیرد. و در این مرحله، احتیاج به کیفیت و نحوه ارتباط پیدا می کند تا به رشد استعدادهایش خط و جهت مثبت بدهد. ارتباط انسان با خدا، با خود، با اجتماع و طبیعت از مهمترین روابطی است که باید مورد توجه قرار گیرد. در این جا مطلب را از «رابطه انسان با خدا» شروع می کنیم.

بیان یک مطلب کلی

قبل از بیان رابطه انسان با خدا، لازم است به یک مطلب کلی اشاره کنیم. و آن این که:

رابطه انسان با هر موجودی و هر کسی بر اساس درک و آگاهی او نسبت به آن موجود است و اگر نسبت به موجودی درکی نداشته باشد، هیچ گاه مایل به آن نخواهد شد و از او دوری خواهد گزید. در صورتی که میل فطری برای رسیدن به مطلوبی، یا بر قرار کردن ارتباط با موجودی - اعتباری یا حقیقی - در انسان باشد، ولی فاقد علم فعلی به آن میل و آن موجود

باشد، آن میل در حد استعداد باقی مانده و ارتباط آن موجود هرگز برقرار نخواهد شد.

بنابراین، رابطه انسان با خدا، باخود، طبیعت و اجتماع، رابطه ای است ادراکی. و نحوه رابطه را هم ادراک مشخص می کند. بر این اساس، ما ابتدا دیدگاه اخلاق اسلامی در مورد ادراک و معرفت را مشخص می سازیم. (۱)

اغلب قضاوت‌های نادرست درباره مسائل و یا روابط منفی و غیر سازنده، به لحاظ نداشتن درک صحیح از مسائل و روابط است؛ به عنوان مثال: اگر از مداد و یا خودکاری که در دستمان است ادراک صحیح نداشته باشیم، قادر به استفاده صحیح از آن نخواهیم بود. یا اگر از خویشتن خویش آگاهی صحیح نداشته باشیم، استعدادهای موجود در بدن را در جهت مثبت به استخدام نخواهیم گرفت. همچون کودکان که از ابزار اطراف خود اطلاع نداشته و نمی دانند که آنها چه هستند و برای چه ساخته شده اند و چگونه باید از آن استفاده کرد. بدین جهت، اگر از کودکان، مواظبت نکنند، روابطشان با ابزار خارجی موجب اتلاف آنان می شود.

اگر رابطه اشخاص با خود، با جهان خارج، با اجتماع و هستی، کودکانه باشد؛ یا رابطه جامعه ای با جامعه دیگر بر اساس درک صحیح نباشد، عمر، مادیت و معنویت، دنیا و آخرت، استعدادهای فطرت‌های انسانی تباه خواهد شد.

آنان که فهم صحیح از مذهب ندارند، رابطه صحیح هم با مذهب ندارند. و یا آنان که مذهب را به طور کلی طرد کرده و یا در حاشیه زندگیشان قرار می دهند، به علت نداشتن درک درست از روانشان، مذهبشان و پیام آوران آن مذهب است.

اخلاق اسلامی، این گونه فهم و ادراک را دارای ارزش منفی دانسته و اقدام و عمل بر اساس آن را خلاف فطرت انسانی و دور از شأن انسان می داند.

آن همه تأکید قرآن بر تعقل و تفکر در خود، طبیعت، آیات الهی در آفاق و انفس، حوادث تاریخی، آخرت و... برای اینست که رابطه انسان با خود و غیر خود، ادراکی و علمی است و لازم است که به درک صحیح نایل شود. چنین درکی فضیلت، و رابطه بر اساس آن نیز فضیلت است. چنان که به درک غیر واقع تکیه کردن و رابطه را بر بنیان آن نهادن رذیلت است. در واقع، علم و ادراک نادرست از مسائل و روابط، علم نیست، بلکه جهل است؛ آن هم جهل مرکب، که بدترین نوع جهل می باشد. به لحاظ اهمیت مسأله علم در کسب فضایل،

ص: ۴۲

۱- (۱) - البته در بحث از انسان و ادراک، توجه بیشتری به مسأله ادراک خواهیم کرد. این جا در حد لزوم به آن اشاره می کنیم.

امام علی علیه السلام فرمود:

«رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ»^(۱)؛ اساس فضایل، علم است.

پس از بیان مطلب کلی فوق، به بررسی رابطه انسان با خدا می نشینیم.

رابطه انسان با خدا

آنچه در این جا مهم به نظر می رسد اینست که بدانیم رابطه انسان با خدا چگونه رابطه ای است. ما چند نوع رابطه را می توانیم درک کنیم که برخی از آنها برای انسان بسیار واضح و روشن است، اما برخی دیگر از آنها خیلی واضح نبوده و احتیاج به دقت نظر دارند:

۱ رابطه حسی و مادی

این نوع رابطه، حقیقتی است در بین پدیده های طبیعت. رابطه گیاهان با نور خورشید؛ رابطه ریشه های درخت با انرژیهای زمین و با آب؛ رابطه دستگاههای بدن با یکدیگر؛ رابطه انسان با زمان و مکان و... از جمله روابط حسی و مادی و از نوع روابط تکوینی می باشند.

۲ رابطه اعتباری

این نوع رابطه، جعلی و قراردادی است. رابطه مالک با مملوک؛ رئیس با مرئوس؛ رابطه ملت با دولت؛ و... این رابطه در بین پدیده ها و موجوداتی که تأثیر متقابل طبیعی بر یکدیگر دارند، وجود ندارد بلکه میان اجتماعات یا افراد یک اجتماع موجود است.

۳ رابطه معنوی، که بر دو قسم است

الف) رابطه وجودی - که رابطه ای تکوینی است - مانند رابطه علت فاعلی با معلول؛ آفریدگار با آفریده شده؛ و رابطه معلول با علت فاعلی؛ یا رابطه نفس با ادراکات و فطرتها و غرایز.

ب) رابطه تشریحی - که رابطه ای باطنی است - نه قابل لمس است و نه قابل قرارداد،

ص: ۴۳

مانند: روابط عقیدتی و...

رابطه انسان اگرچه به عنوان رابطه معلول با علت فاعلی آن، رابطه ای وجودی و تکوینی بوده و از حیطة قدرت انسان خارج است، لکن قسم دوم رابطه معنوی یعنی رابطه تشریحی نیز در حیطة اختیار انسان می باشد. خدای متعال، یک حقیقت نامتناهی فوق ماده و حس و اعتبار است. به همین جهت، رابطه انسان با او هرگز مانند رابطه انسان با پدیده های طبیعت و یا روابط اجتماعی نیست؛ بلکه یک نوع رابطه معنوی تشریحی و رابطه ای درونی و باطنی است.

روح انسانی - که مرتبه عالی وجودی انسان است - قابلیت دارد با خدای متعال، رابطه تشریحی داشته باشد. علت این که مرتبه انسانی نفس قادر به چنین ارتباطی است اینست که خواسته های روح انسانی، فوق مادی و حسی است و لذا فطرتاً توجهش به وجود عالی است نه دانی. وجودات مادی در سنجش با روح انسانی و خواسته ها و فطرتهای او دانی اند. و دانی، مطلوب عالی قرار نمی گیرد.

تشخیص مؤمن از غیر مؤمن و اعمال معنوی از غیر آن، با حواس پنجگانه و تفکرات وهمی و خیالی ممکن نیست؛ دو شخص همسان با هم اتفاق می کنند خدمات اجتماعی انجام می دهند؛ اما یکی آن را در رابطه با خدا (قربه إلی الله) انجام می دهد و دیگری نظر به دنیا دارد. این تضاد باطنی مشهود نیست؛ البته احیاناً در این دنیا گاهی به دنبال یک عمل، آثاری پدید می آید که افراد صاحب عقل متوجه بُعد معنوی عمل شده و اولیای خدا نیز از طریق شهود به بُعد معنوی عمل اشخاص آگاهی می یابند.

رابطه انسان با خدا - اضافه بر رابطه تکوینی - رابطه ایمانی، عقیدتی و رابطه ای بر اساس حُب و عشق است و چنین رابطه ای است که مملو از معنویت می باشد.

بسیاری از کسانی که غرق در روابط حسی، مادی و اعتباری گردیده و مقهور آن واقع شده اند و از مرز این گونه روابط نگذشته اند، نمی توانند رابطه معنوی را درک کنند؛ یا درک درستی از آن داشته باشند. رابطه معنوی از خصوصیات روح انسانی است و تنزل یافتگان در حیوانیت از مرز حس و اعتبار فراتر نمی روند.

رابطه انسان با خدا، رابطه وجود دانی با وجودی است دارای کمال مطلق. رابطه صحیح و درست معنوی - که رابطه ای آگاهانه و ارادی است - دارای شرایطی است:

۱ - معرفت صحیح از خود. ۲ - معرفت صحیح از خدا.

۳ - ایمان قلبی. ۴ - اخلاص در اندیشه و عمل.

اینک توضیح هر یک از شروط فوق:

معرفت به خود

منظور از معرفت به خود اینست که انسان درک کند که موجود مستقل و بی نیازی نیست؛ وجودش وابسته به حقیقت مطلق است، و به این مطلب آگاه گردد که وجودش برتر از طبیعت بوده و حقیقتی فوق طبیعت دارد. لذا متعلق به خداست نه خودش، نه طبیعت و نه موجود دیگر.

به عبارت دیگر، در معرفت خود، بیابد که آیه و نشانه حق است و آیه و نشانه، چون سایه ای است که باید تابع صاحب سایه باشد. این معرفت، نگاه فقری به خود داشتن و نگاه استقلالی به خدای بزرگ کردن است. در چنین نگاهی هر چیزی غیر خدا کوچک شمرده می شود و خدا در نظر انسان از هر موجودی عظیم تر خواهد بود. این گونه، معرفت نفس، انسان را به فوز اکبر می رساند.

معرفت به خدا

منظور از معرفت خدا اینست که بداند تمام قدرتها، کمالات، اسماء حسنی، قضا و قدر هر چیزی در نزد خداست و صاحب اختیار مطلق هستی اوست. او را به عنوان تنها معبود و قیوم بشناسد. بهترین راه شناخت خدا همان است که انبیاء عظام علیهم السلام تعلیم فرموده اند. قرآن مجید، احادیث و روایات، دعاهای رسیده از ائمه علیهم السلام (و مانند دعای عرفه در صحیفه سجاده علیه السلام و...) منابع شناخت توحید و معرفت حق و سایر اعتقادات حقه است.

ایمان قلبی

ایمان قلبی آنست که انسان با تمام وجود، تسلیم حق گردد. ایمان، معلول شناخت خدا بوده و آنگاه که معرفت قلبی به خدا حاصل شود، ایمان تحقق پیدا می کند.

علی علیه السلام فرمود:

«الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ» (۱) هر قدر معرفت به خدا بیشتر باشد، ایمان از

ص: ۴۵

درجه بالاتری برخوردار است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَفْضَلُكُمْ إِيْمَانًا أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً» (۱)؛ بافضیلت ترین شما از حیث ایمان برترین شما در معرفت است.

اخلاص در اندیشه و عمل

آنچه موجب می شود که انسان، اندیشه و عمل را برای خدا خالص گرداند، بریدن از غیر خداست؛ و این به معنای ترک مطلق نیست، بلکه بدین معناست که به آن، وابستگی روحی و قلبی نداشته باشد؛ انگیزه اولی و ذاتی در اندیشه و عمل، خدا باشد و انگیزه های دیگر - اگر وجود داشته باشند - در طول آن انگیزه قرار گیرند. اخلاص نیز معلول ترک تعلق و دارای مراتبی می باشد؛ ترک تعلق هر قدر بیشتر باشد، اخلاص از شدت بیشتری برخوردار است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«لَا يَكُونُ الْعَابِدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ (فح) يَقُولُ: هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَتَقَبَّلُهُ بِكَرَمِهِ» (۲)؛ عابد عبادت خدا را، آن چنان که سزاوار عبادت است، به جا نمی آورد؛ مگر این که انقطاع از تمام خلق پیدا کند و به سوی او توجه داشته باشد و حرکت کند. در این هنگام است که خداوند می فرماید: «این عبادت، خالص برای من است» و آن را به کرم خود قبول می کند.

شرایطی که برشمردیم؛ نیز معنوی خواهد بود. پس از شناخت اجمالی رابطه با خدا و شرایط آن، لازم است به بیان نحوه رابطه و نتیجه آن پردازیم.

چگونگی رابطه انسان با خدا

گفته شد که رابطه انسان با خدا، رابطه ای ادراکی و بر اساس معرفت است. و کیفیت و مرتبه معرفت و ادراک، تعیین کننده نحوه رابطه نیز می باشند. انسان دارای دو نوع معرفت است:

۱ - معرفت و شناخت قبل از عمل. ۲ - شناخت بعد از عمل.

در شناخت قبل از عمل، انسان می آموزد که خدا کیست؟ وظیفه او در برابر خدا چیست؟

ص: ۴۶

۱- (۱) - بحار، ج ۳، ص ۱۴، روایت ۳۷.

۲- (۲) - مستدرک، ج ۱، ص ۱۰.

و چه تکالیفی دارد؟ دانستن این گونه مسائل، انسان را برای حرکت ارادی و اختیاری آماده می کند. معرفت صحیح از خدا و راه یافتن به او، انگیزه وصال است.

رابطه با خدا، بر اساس شناخت قبل از عمل - که صرفاً دانستن است - رابطه ای تصویری و ذهنی است؛ خواستن خدا، حبّ به کمال و جمال او و انگیزه حرکت به جانب او، ذهنی و تصویری است؛ البته تصویری که پایه اش عقل و فطرت است، نه تعبد. این تصوّر ذهنی و عقلی انگیزه می شود تا انسان در عمل متعبد باشد؛ یعنی تسلیم فرامین و دستورات باشد؛ چون و چرایی در آنها نداشته باشد. با این وجود، عالم شدن به کمال و جمال و اسماء حسناى الهی موجب می گردد که رابطه انسان با او رابطه ای عاشقانه باشد؛ و این رابطه عاشقانه، راهی است جهت یافتن و دیدن معشوق و معبود. اثر این شناخت، در نگاه اول اینست که انسان از کفر خارج شده و به سوی اسلام گرایش پیدا کرده و نجاست کفر از او زایل گشته است. دیگر این که در پرتو این نوع معرفت، به انجام وظایف و تکالیف دینی پرداخته و امر و نهی خدای متعال را اطاعت می کند.

اثر مهم این شناخت، در نظر دقیق اینست که شرط لازم جهت عرفان بعد از عمل است و زمینه را جهت «یافتن» فراهم می کند. یافتن که نتیجه عمل بر اساس معرفت کسبی و حصولی است. این ظاهر دین و شریعت بوده و ما مأمور به همین ظواهر هستیم و چنانچه آنها را خوب انجام دهیم، مورد توجه و عنایت خداوند متعال در دنیا و آخرت واقع خواهیم شد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاةَ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَعَفَى نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ» (۱) کسی که خدا را بشناسد و او را بزرگ شمارد، دهانش را از کلام (لغو و زیاد) و شکمش را از طعام (حرام و زیادی) باز دارد و نفسش را به سبب روزه و قیام؛ به عبادت خدا به رنج و زحمت اندازد.

«يَتَّبِعِي لِمَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَنْ يَرْغَبَ فِيمَا لَعَدِيهِ» (۲)؛ برای کسی که خدا را بشناسد سزاوار است که به آنچه در نزد خداست رغبت داشته باشد.

اما شناخت بعد از عمل، شناختی است که ثمره عمل است. رابطه تصویری و عقلی،

ص: ۴۷

۱- (۱) - کافی، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲- (۲) - غررالحکم، ج ۲، ص ۸۶۰ حرف الیاء.

قابلیتی در برخی اشخاص متعبد و تسلیم حق به وجود می آورد که خداوند به او معرفتی می بخشد که شهودی است. اگر در شناخت قبل از عمل، عالم به جمال و کمال حق بود، در این معرفت، شاهد جمال و کمال حق است. در این جا دیگر رابطه علمی و تصویری و عقلی نیست؛ بلکه رابطه شهودی و حضوری بوده و انگیزه انسان، شهود جمال و کمال است. این قوی ترین رابطه است، زیرا بر پایه انگیزه قوی و معرفت شدید استوار است. در این شناخت، ایمان قلبی کامل و اخلاص تحقق می یابد و رابطه عالی روح انسانی با خدای متعال برقرار می شود.

انسان در پرتو این عرفان می یابد که خدا، دین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام حق هستند.

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^(۱)؛ کسانی که علم الهی به آنان داده شده می بینند آنچه به تو از جانب پروردگارت نازل شده است، حق است و به راه (خدای) توانا و ستوده شده هدایت می کند.

در تفسیر صافی، به نقل از قمی، مصداق «او تو العلم» را امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار داده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را - به آنچه برایشان نازل شده است - تصدیق فرمود.^(۲) علی علیه السلام از کسانی است که دارای عرفان کامل بعد از عمل است.

معرفت شهودی و رابطه ای که در پرتو آن حاصل می شود، کمال نهایی انسان را تشکیل می دهد که از آن، به قرب الهی نیز تعبیر می کنند. اطلاق قرب بدان جهت است که انسان از جنبه وجودی به خدا نزدیک شده است؛ چنانکه اطلاق معرفت شهودی به لحاظ یافتن حق است. در این جا، قرب شهود، رابطه، عین یکدیگرند. هر چند از نظر مفهوم متفاوتند - قرب، همان شهود؛ و شهود، همان رابطه حضوری با خداست. مردی از خوارج بر امام باقر علیه السلام وارد شد و عرض کرد: «ای ابا جعفر، چه چیز را عبادت می کنی؟» فرمود: «الله»، عرض کرد: «آیا او را دیده ای؟» حضرت فرمود: «چشمهای ظاهر، او را نمی بینند ولی قلبها او را به حقایق ایمان مشاهده می کنند».^(۳)

امام باقر علیه السلام معصوم است و آنچه می فرماید، صحیح و مطابق با واقع بوده و خود نیز به مقام عرفان راه یافته و رابطه اش با خدا، شهودی است نه ذهنی و تصویری فقط؛ بدین جهت

ص: ۴۸

۱- (۱) - سورة سبا، آیه ۶.

۲- (۲) - تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳- (۳) - بحار، ج ۴، ص ۲۶ روایت ۱.

با بیان عالی خودشان فهماندند که مشاهده و رابطه شهود در پرتو حقایق ایمان امکان پذیر است. تا این جا بیان شد که نحوه رابطه انسان با خدا دو صورت دارد:

۱

بر اساس معرفت اکتسابی.

۲

بر اساس معرفت شهودی.

آنچه کمال نهایی انسان را تشکیل می دهد، صورت دوم است. البته هر کدام از دو صورت مراتبی دارند که هر اندازه قوی تر باشند، رابطه، بهتر و عالی تر خواهد بود.

انس با خدا

اگر خود را فریب نداده و به دقت به دنیا بنگریم، خواهیم دید که دنیا، سرای وحشت، غم، گرفتگی و خستگی است. با هر گلی خواستی انس بگیری و از زیبایی اش شاد شوی، هنوز به الفبای خوشحالی راه نیافته، باد خزان پژمرده اش می کند. به هیچ کس نمی نگری جز این که پس از مدتی می یابی که تا جایی با تو است که منافعش اقتضا کند. به هر حال، دنیا محل وحشت و ناامنی است. به بیان بلند امیر المؤمنین علی علیه السلام:

«دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَ لَا تَسْلِمُ نِزَالُهَا»؛ (دنیا) سرایی است که بلا آن را احاطه کرده و معروف به مکر شده است. حالات آن، همیشگی نبوده و در حال دگرگونی و بی ثباتی است؛ و فرود آمدگان در آن سالم نمی مانند. (۱)

حال به روح انسانی خود نظر کن: طالب فرح و آرامش است. محبوبی می طلبد که در جوارش شاد و خرم باشد؛ از لطافت و جمالش بهره برد و از مشاهده او آرام گیرد. پس از آن که دانستی کمال نهایی انسان در قرب و شهود و رابطه حضوری است؛ و روح طالب جمال و کمال اوست؛ نیز بدان که روح و شادمانی، استبشار و خرمی در همین شهود و قرب او نهفته است؛ و هرگز تو را رها نمی سازد؛ او از تو نفعی نمی برد تا برای آن تو را بخواهد؛ تو را دوست دارد که مونس تو در تنهایی دنیا و تنهایی قبر باشد.

به داود علیه السلام فرمود:

«كُنْ بِي مَسْتَأْنِسًا وَمِنْ سِوَايَ مُسْتَوْحِشًا» (۲) به من شادمان و خرم باش و از غیر من در وحشت.

١- (١) - نهج البلاغه فيض الاسلام، خطبة ٢١٧.

٢- (٢) - لمحجه البيضاء، ج ٨ ص ٨٠

«إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ (۱)...»؛ همانا شناخت خدای عز وجل ایمنی از هر وحشتی است.

براستی معرفت شهودی و رابطه حضور در انس با خداست. انسان در مرتبه عالی نفس به خوبی می یابد که دنیا و اهل آن و هر موجودی جز خدا با او بیگانه است، زیرا از نظر تکوین، وجودش به او تعلق دارد نه به غیر او. پس قانون آفرینش اقتضا می کند که راحتی بدور از وحشت در محضر و جوار حق باشد و این سنتی است که تبدیل پذیر نیست.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْإِنْسَانِ لِأَوْلِيَانِكَ... فَأَسِيرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ وَقُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ إِنَّ أَوْحَشَتَهُمُ الْغُرْبَةُ أَنْسِيَهُمْ ذِكْرُكَ. (۲)»؛
پروردگارا به راستی تو با انس گیرندگان و دوستان از همه دوستان بیشتر دوست هستی، رازهایشان نزد تو آشکار و دلهایشان به سوی تو نگران است. اگر تنهایی آنها را به وحشت اندازد، ذکر و یاد تو آنها را مانوس می سازد.

راستی چرا دنیا و هر موجودی جز خدا جایگاه امن برای انسان نیست؟ پاسخ این سؤال روشن است: دنیا و هر موجود دیگری، دارای دو جنبه وجودی و عدمی هستند. جنبه وجودی، وابسته به خداست، ولذا وحشتی در آن نیست. آنچه وابسته به نور مطلق - که آشنای روح انسانی است - باشد، وحشت ندارد؛ نور؛ ظلمت و وحشت را رفع می کند. همان گونه که ظلمت و نبود نور - غم آفرین است؛ عدم و نقص هم نگرانی و اضطراب پدید می آورد. به این ترتیب، خفتن در کنار ظلمت و نقص، جز نگرانی، سرگردانی و افسردگی بهره ای برای انسان نخواهد داشت. روح انسانی یک حقیقت وجودی و طالب نور و وجود مطلق است. لذا نگاه استقلالی به موجودات و معامله وجود مطلق و کمال مطلق با آنها، گراییدن به باطل است و باطل چیزی جز وحشت و غم نیست. در باطل، به مقصد رسیدن نیست؛ ماندن و گم شدن در کویر ظلمت است. و آن کس که به این نکته آگاه گردد، ناچار دچار حالت وحشت و دلتنگی خواهد شد.

امیر المؤمنین علی علیه السلام به ابوذر فرمود:

«لَا يُؤْنَسُكَ إِلَّا الْحَقُّ وَلَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ...»؛ با تو انس نمی گیرد جز حق و از تو نمی رمد جز باطل. (۳)

ص: ۵۰

۱- (۱) - روضه الکافی، ج ۸، ص ۲۴۸، روایت ۳۴۷

۲- (۲) - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۸

۳- (۳) - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۳۰

ابوذر از کسانی است که معرفت و ایمان قلبی به خدا داشت و وجودش را برای خدا خالص کرده بود؛ راحتی و شادی را در جوار خدا جستجو می کرد و تسلیم دنیاپرستان کج اندیش و بدسیرت نمی شد ولذا این جمله را، کسی درباره ابوذر بیان فرمود که عالم به اسرار دلهاست.

ابوذر به این حقیقت آگاه است که اگر با دنیا انس بگیرد، دنیا او را فریب داده و مانع کمال انسانی او خواهد شد. شاید ابوذر این کلام بلند را از مولایش امیر المؤمنین علیه السلام شنیده باشد که فرمود:

«فَكَفَىٰ وَعِظًا بِمَيُوتِي عَايَتُهُمْ حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ...»؛ برای شما کافی است که از حیث پند دادن، مردگانی که دیدید بر دوشها سوی قبرها حمل می شدند.

«وَأَشْتَغَلُوا بِمَا فَارَقُوا وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا...»؛ به دنیایی که از آن دست کشیدند، آلوده بودند - چیزی که از آن جدا شدند - و آخرتی که به سوی آن منتقل گشتند را ضایع و تباه ساختند...

«أَنْسُوا بِالْأَلْبَانِ فَغَرَّتْهُمْ وَوَثِقُوا بِهَا فَصَيَّرَعَتْهُمْ» (۱)؛ با دنیا انس گرفتند، آنها را فریب داد؛ به آن اعتماد نمودند، آنها را به خاک انداخت.

جوانان عزیز! بیایید از کسانی باشیم که حیات خویش را در انس با خدا گذرانند و به لذات ابدی دست یافتند. انس با خدا از نشانه های بارز رابطه با خدا و ظهور فعلی فضایل در انسان است و از جمله آن نشانه ها اینست که انسان دائم به یاد خدا باشد. و نیز از آثار دستیابی به کمال نهایی و رابطه شهودی با خدا، ذکر خداست؛ که هر چند کوتاه، مطالبی را در مورد آن می نگاریم.

ذکر خدا

ذکر و یاد خدا، درک خاصی است که در پی شناخت خدا حاصل می شود. همان گونه که رابطه با خدا براساس معرفت قبل از عمل و شناخت بعد از عمل بود، ذکر و یاد خدا هم در مرتبه ای بر شناخت حصولی و اکتسابی متکی است و در مرتبه ای نیز بر شناخت شهودی و حضوری که نتیجه عمل صالح و ایمان خالص است. ذکر و یاد خدا در هر مرتبه ای از معرفت همسان با آن معرفت است.

ذکر خدا در پرتو شناخت حصولی، راه و طریق است و در پرتو معرفت شهودی مقصد و

ص: ۵۱

وصال است.

می دانیم خدا هست و دارای صفات کمال و جمال و جلال می باشد؛ و ما چون محبّ و عاشق جمال و کمالیم، به تسبیح و تقدیس و تعظیم او می پردازیم و این تسبیح و تقدیس بر شناخت ما از خدا متکی است. اگر آن شناخت نبود، این ذکر هم نبود.

ذکر خدا در رسیدن به مقصد، عین شهود است؛ معلول شهود نیست و شهود شرط آن نبوده خود ذکر عین شهود باری تعالی است. حق را دیدن؛ جمال و کمال او را نظاره کردن؛ عالی ترین مرتبه ذکر است.

مفهوم ذکر

از آثاری که برای ذکر در روایات بیان شده است، چنین استفاده می شود که ذکر، یک حقیقت باطنی است و صرف لفظی که بر زبان آورده می شود، نیست؛ بلکه الفاظ و اورادی که بر زبان آورده می شود وقتی در برگیرنده حقیقت ذکر است که از قلب و عمق روح انسانی بر خاسته باشد. در غیر این صورت، آن الفاظ چندان ارزشی نخواهند داشت.

به روایات ذیل توجه کنید

علی علیه السلام فرمود:

«مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسِبَتْ أفعالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ» (۱)؛ کسی که قلبش را به دوام ذکر آباد کند، افعالش در پنهان و آشکار نیکو خواهد بود.

و نیز فرمود:

«الذِّكْرُ نُورُ الْعُقُولِ وَحَيَاةُ النُّفُوسِ وَجَلَاءُ الصُّدُورِ» (۲)؛ ذکر، نور عقلها، حیات نفسها و صیقل دادن سینه هاست (از زنگار گناه).

و نیز فرمود:

«الذِّكْرُ نُورٌ وَرُشْدٌ» (۳)؛ ذکر، نور و رشد است.

و نیز:

«الذِّكْرُ مِفْتَاحُ الْأَنْسِ» (۴)؛ ذکر، کلید انس (با خدا) است.

و نیز:

«ذِكْرُ اللَّهِ مَطْرَدَةٌ الشَّيْطَانِ» (۵)؛ یاد خدا، راندن شیطان است.

- ١- (١) - غرر الحکم، فصل هفتاد و هفت، شماره ١٢١١، ص ٦٩٠
- ٢- (٢) - غرر الحکم، فصل اول، ص ٨٧، شماره ٢٠٢١
- ٣- (٣) - غرر الحکم، فصل اول، شماره ٦٥٤، ص ٢٣
- ٤- (٤) - غرر الحکم، فصل اول، شماره ٥٩٤
- ٥- (٥) - غرر الحکم، فصل سی و دوم، شماره ٤.

با دقت در روایات فوق به خوبی می یابیم که آثار ذکر، دگرگونی باطنی است و ذکر زبانی صرف - که هماهنگ با دل و قلب نباشد - چندان ارزشی نداشته و نمی تواند شرط پدید آمدن چنین آثاری باشد.

بنابراین، ذکر عبارت است از درک خاص قلبی خدای متعال که در پرتو معرفت حاصل می شود. این درک خاص، در معرفت حصولی خدا، شرط رسیدن به کمال نهایی و در معرفت شهودی عین آن است. البته معرفت - خواه حصولی یا شهودی - دارای مراتب مختلفی است و هر مرتبه ای زمینه ای برای مرتبه بالاتر است. کمال مطلق، بی نهایت است؛ لذا معرفت او حصر و حدی ندارد.

در اینجا معرفت حصولی - بعض شناخت به وسیله حواس و عقل - مقصد نیست؛ مقصد شناخت شهودی است. وقتی معرفت شهودی حاصل شد، انسان در خود مقصد طی مراتب می کند و از خدا به خدا می رسد؛ هیچ گونه غشی و تعلقی جز تعلق به خدا در اعمال و اذکار ظاهری انسان وجود ندارد؛ قلب جایگاه یک وجود، یک محبوب و معشوق قرار می گیرد، و آن خدای متعال است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ كَانَ ذَا كِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ...»^(۱)؛ کسی که به حق یاد کننده خدا باشد، فرمانبر خدا است.

ص: ۵۳

مطلب کلی - که با آن آشنا شدیم - این بود که رابطه انسان با خودش و هر موجود دیگر رابطه ای است ادراکی. و در واقع با تکیه بر این مطلب می توان گفت: حیات انسان، حیاتی ادراکی بوده و کیفیت روحی او معلول ادراکاتی است که دارد. اگر مدرک شخصی، در تمام لحظات زندگی، دنیا باشد و آنچه متعلق به دنیاست، او انسانی دنیوی خواهد بود. و صفات دنیا در او ظهور خواهد یافت. همان صفاتی که در حدیث معراج راجع به اهل دنیا ذکر شده است:

«اهل دنیا کسانی هستند که خوردن، خنده، خواب و عصبانیتشان زیاد است؛ اگر با کسی بدی کنند زبان عذرخواهی ندارند؛ اگر کسی معذرت خواست، قبول نمی کنند؛ در وقت اطاعت از خدا، کسل و بی حالند و در هنگام معصیت شجاع؛ از آرزوی دور و اجل نزدیک برخوردارند:

به محاسبه نفس نمی پردازند؛ پرگو هستند؛... آنان دارای جهل و حماقت بوده و در برابر کسی که از او دانش می آموزند تواضع نمی کنند؛ خودشان را عاقل و از جمله عقلا می پندارند در حالی که نزد انسانهای عارف و با ایمان، احمقهایی بیش نیستند.

یا أحمد إنّ عیب أهل الدنيا کثیر؛ ای احمد صلی الله علیه و آله و سلم! به راستی عیب اهل دنیا زیاد است.»^(۱)

همینطور اگر مدرک انسان خدا باشد و شخص در تمام لحظات زندگی در اندیشه او و

ص: ۵۴

آنچه متعلق به اوست، باشد؛ فضایل انسانی که همانا اسماء نیکوی اوست در نفس، ظهور فعلی خواهند یافت. ذکر خدا که همان درک خاص قلبی نسبت به خدای متعال هست، هر قدر شدید باشد، ظرف وجودی انسان، وسعت بیشتری برای کسب معالی اخلاق پیدا خواهد کرد و خاص ترین مردم در نزد خدا خواهد شد. مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: «دوست دارم خاص ترین مردم نزد خدای متعال باشم.» حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خدا را بسیار یاد کن که خاص ترین بندگان خدای متعال خواهی بود.»

هر نعمتی از نعمتهای خدا برای انسان عظیم است. اما نعمتی که انسان را خاص ترین بندگان بگرداند و معالی و مکارم اخلاق و اسماء نیکوی خداوندی را مظهر روح انسانی قرار دهد، بسیار عظیم است. با ذکر و یاد خدا، حیات انسان، حیاتی ادراکی، الهی خواهد بود.

امام زین العابدین علیه السلام در دعای «ذاکرین» به خدای خود خطاب کرده و می فرماید:

«معبودا! اگر قبول امر تو واجب نبود، هر آینه تو را از ذکر خودم منزّه می کردم. علاوه بر این، ذکر تو به وسیله من به اندازه و ظرفیت وجودی من است نه به قدر عظمت و مطلق بودن تو.

و چه امید است به این که ظرفیت وجودی ام به حدی برسد که محل تقدیس تو باشد؛ با این حال:

«مِنَ اعْظَمِ النِّعَمِ عَلَيْنَا جِرْيَانُ ذِكْرِكَ عَلَيَّ أَلَسْنَا نَتَنَّا وَإِذْنُكَ لَنَا بِدُعَائِكَ وَتَنْزِيهِكَ وَتَسْبِيحِكَ...»؛ از عظیم ترین نعمتهای تو بر ما، جریان ذکر و یاد تو بر زبانهای ماست، و این که اجازه فرمودی تو را بخوانیم و منزّه (از هر عیب و نقص) قرار دهیم و تو را تسبیح بگوییم.

پس از آن که امام علیه السلام ذکر را بزرگترین نعمت می شمرد، از خدای بزرگ چنین درخواست می کند:

«إِلَهِي! فَأَلْهَمْنَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَاءِ وَالْمَلَأِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْإِعْلَانِ وَالْإِسْرَارِ وَفِي الشَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَإِنْشِينَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَاسْتَعْمَلْنَا بِالْعَمَلِ الزَّكِيِّ...»؛ معبودا! ذکر و یاد خودت را در خلوت و در میان مردم، شب و روز، ظاهر و پنهان و خوشحالی و بدحالی به ما الهام فرما. و ما را به ذکر خفی و پنهان همدم گردان و به عمل پاک وادار فرما.

«... فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلَّا بِذِكْرِكَ وَلَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ...»؛ قلبها اطمینان و آرامش نمی یابند جز با یاد تو و نفسها آرام نمی گیرد جز با دیدن تو (به دل)...

«وَإِسْتَعْفُرُكَ مِنْ كُلِّ لَمَذَةٍ بَعِيْرٍ ذِكْرَكَ وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَعِيْرٍ اِنْسِكَ...»؛ آمرزش می طلبم از هر لذتی که بدون یاد تو بوده و از هر راحتی که بدون انس با تو باشد...

«... إلهي! أنت قلتَ و قولك الحق: يا أيها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً وسبحوه و

بُكْرَةً وَأَصِيلاً. وَقُلْتُ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ. فَامْرَأَتَا بَدِكْرِك...» (۱)؛ معبودم! تو فرمودی و فرموده تو حق است: «ای آنانی که ایمان آوردید! خدا را به یاد آورید، یاد آوردنی بسیار؛ و او را اول روز و آخر روز تسبیح گوید.» و فرمودی و فرموده تو حق است: «مرا به یاد آورید تا شما را به یادم آورم» و ما را به ذکر و یاد خودت امر فرمودی...

نجات بشر و رابطه با خدا

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ۚ»؛ به سبب آنچه دستهای مردم کسب کرد، فساد در خشکی و دریا ظاهر شد.

امروز، قرن علم و صنعت، قرن اکتشاف و اختراع، قرن فساد و سقوط بشر در ورطه هلاکت معنوی، و قرن نفی ارزشهای انسانی در شرق و غرب عالم است.

مکتبهای ساخت اندیشه های حیوانی، زیبا جلوه کرده و چهره زشت خویش را در لابلای اصطلاحات، واژه های روشنفکری و علم و صنعت پنهان ساخته اند، و چون مارهای خوش خط و خال نمایان شده و مردم نیز چون کودکانی نا آگاه، آنها را در میان گرفته و به بازی پرداخته اند؛ غافل از این که آنها زهر خویش را بر جان و روح آنها ریخته اند و آن زمان که از بازی باز مانند و پرده های غفلت کنار زده شود، متوجه درد ناشی از زهر خواهند شد (و آن، لحظه مرگ است)؛ اما دیگر این درد التیام نخواهد یافت و رنج و گرفتاری آن ابدی خواهد بود.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ. ۳» آن گاه که وقت مرگ افراد غافل از حق فرا رسد (در آن حال آگاه و نادم شده) می گویند: پروردگارا! ما را به دنیا بازگردان. شاید (گذشته را جبران کنیم و) عمل صالح به جا آوریم. هرگز (چنین) نخواهد شد (و بازگشت نخواهند کرد). براستی «طلب بازگشت»، کلمه ای است که آنها (از روی حسرت) گوینده آنند و از ورای اینها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

اگرچه در دنیا از نعمتهای الهی بهره بردند اما در طریق فساد و اشاعه آن؛ لکن در آخرت

ص: ۵۶

از رحمت خاص خداوند محرومند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» ۱

و آنان که به آیات خدا و لقای او کافر شدند، از رحمت من نا امیدند و برایشان عذاب دردناکی [در پیش] است.

سبب ظهور فساد در جوامع بشری و آلوده شدن بشر به فساد اخلاقی، همانا نظر استقلال‌ی به دنیا و رابطه با دنیایی است که محور آمل و آرزوها و برآوردن خواسته‌های مادی و معنوی بشر شده است و طبق این قاعده که هر اندیشه و فعل خاصی نتیجه خاص خودش را می‌دهد، نتیجه این بینش و رابطه جز انحراف و فساد و فحشا و سوء خلق چیزی نیست.

رهایی بشر از چاه فساد و تباهی - که با دست خود حفر کرده است - رابطه با آن حقیقتی است که عالی‌ترین فطرت روح انسانی، ما را به آن می‌خواند؛ و آن، خدای متعال، کمال مطلق و وجود مطلق است. لازمه این رابطه، ظهور فعلی فضایل اخلاقی و کمال انسانی خواهد بود، و این نتیجه خاصی است که بر آن فعل خاص استوار است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.» ۲

ای کسانی که ایمان آوردید! همگی داخل در مقام تسلیم شوید [رابطه حقیقی، همان تسلیم خدای متعال شدن است] و از گامها و وساوس تفرقه آور شیطان پیروزی نکنید؛ براستی او برای شما دشمن آشکاری است. به هر حال، این معیشت ننگین انحرافی، معلول دور بودن از حق و حقیقت است: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...» ۳؛ و کسی که از یاد من اعراض نماید، برای او معیشت و زندگانی پر از بدبختی و گرفتاری [فراهم] است.

۴- رابطهٔ انسان با خود

اشاره

ص: ۵۹

«أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»

آیا گمان می بری برآستی تو جرمی کوچک هستی؟ در حالی که جهان اکبر در تو پیچیده شده است.

شعر فوق منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در تفسیر صافی (ج ۱) درباره عظمت انسان بیان شده است. آنچه از این بیان زیبا استفاده می شود، اینست که جهان طبیعت از مجموعه پدیده های مادی تشکیل شده که هر کدام جرم کوچکی نسبت به کل عالم طبیعت است. انسان نیز پدیده ای در این طبیعت است که به لحاظ جسمانی بودنش گمان می رود که جرم کوچکی بیش در این جهان ماده نباشد. جرمی صغیر در عالمی کبیر که همان عالم طبیعت است.

در ورای این عالم، عالم دیگری که جهانی فوق و برتر و بزرگتر از عالم ماده است، وجود دارد (عالم ملکوت)؛ عالمی که عقل، فرشتگان، لوح و قلم، عرش و کرسی پدیده های آن هستند؛ جهانی که محل تدبیر عالم طبیعت است (عالم اکبر).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام (در این شعر منسوب) می فرماید: گمان مبر که تو جرم کوچکی در این عالم طبیعت هستی؛ که جهان اکبر - که شاید مقصود، جهان عقل، ملکوت، لوح، قلم و عرش و... باشد - در تو پیچیده شده و تو، طوماری از جهان اکبری؛ که اگر به تفصیل در آیی و فعلی شوی، تمام مراتب وجودی را درخواهی نوردید.

این مطلب را انسان باید به خاطر داشته باشد که رابطه او با خود، رابطه با جرم صغیر نیست؛ بلکه رابطه ای است با جهان اکبر.

موضوع این قسمت، رابطه انسان با خود است که ابتدا منظور از «خود» را بیان کرده و آن گاه به مطالبی پیرامون این موضوع اشاره خواهیم کرد.

منظور از خود

موضوع اخلاق، انسان است. از آن حیث که دارای فضایل و رذایل است. و انسان دارای نفسی است که مراتب مختلفی دارد. چنان که در چند قسمت قبل اشاره شد و هدف اخلاق اسلامی، بیان ترکیه نفس در جمیع مراتب است؛ نه بعض آن. بنابراین، منظور از خود، نفس با جمیع مراتب و خصوصیات آنست؛ و منظور از رابطه انسان با خود، رابطه مراتب نفس با یکدیگر و رابطه فطرتها و قوای موجود در یک مرتبه، با یکدیگر است. در حقیقت، رابطه انسان با خود، رابطه با دو عالم کبیر و اکبر و رابطه با مادیت و معنویت است. اگر به خوبی بتوانیم چگونگی رابطه این دو عالم را با یکدیگر در نفسمان مشخص کنیم؛ خواهیم توانست با دو عالم طبیعت و مجرد خارج از نفس نیز ارتباط صحیح داشته باشیم. اگر چه رابطه انسان با خود، موضوعی است گسترده که همه مسائل آن در این مقال نمی گنجد؛ ولی در این جا، به برخی از آنها به طور فشرده اشاره می کنیم:

گام اول در رابطه انسان با خود اینست که بداند: کیست؟

گام اول در رابطه انسان با خود اینست که بداند: کیست؟

لحظه ای به خود بنگرید و توجه کنید، می یابید که به خود عالمید، و این علم را کسب نکرده اید؛ این علم با ذات خود، یکی است؛ به عبارت دیگر، وجود انسان، وجودی علمی و ادراکی است. انسان قادر است با داشتن چنین علمی بفهمد کیست. او می یابد که از خصوصیات، فطرتها، میلها و غرایز مختلف برخوردار است و خواسته هایش را نیز با همان علم می یابد.

این وجود، به تدریج رشد می کند و انسان می یابد که کیست. اما ابتدا خودش را در حد ادراک حسی و خیالی، در بدنش و حرکات اعضا و جوارح، در خوردن و خوابیدن و برخی دیگر از خصوصیات - که از خصوصیات حیوانی فراتر نمی رود - می یابد. اما انسان نباید به این حد از ادراک خود اکتفا کند. خود را در بدن و ادراکات حسی و غرایز حیوانی محدود کردن و توجه به محبت، عاطفه و لذات در حد خواسته های تن، دون شأن موجودی است که توانایی آن را

دارد که درکی عقلانی از خودش داشته باشد. در درک عقلانی، انسان خودش را مجرد می یابد. می یابد که حقیقت او گرچه با تن است. اما عین تن نیست؛ اگر چه در مرتبه ای با غرایز است، ولی غریزه نیست؛ هر چند خواسته هایی در حد تن دارد ولی خواسته های ذاتی و حقیقی او اینها نیستند؛ حقیقت او برتر از بدن و غرایز و خواسته های حیوانی است.

اگر با درک عقلی به خود نظر می یابی که از ماندن متنفری؛ (از ماندن در نقص، عیب و جهل) و چیزی را می طلبی که سنخ وجودت هست؛ و آن، معرفت و شناخت است. حرکت تو در علم و شناخت است؛ ظهور فعلی تو در معرفت است؛ اما نه معرفتی حصولی نسبت به خود و هستی؛ بلکه معرفت شهودی. آنهم نه شهود خود؛ که شهود خالق، مالک و ربّ خود.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» ۱. خداست که آسمانها و زمینهای هفتگانه را آفرید و امر بین آنها را نازل فرمود. تا بدانید که خدا بر هر چیزی قادر است و به هر چیزی احاطه علمی دارد.

بنابراین، حقیقت انسان، عالم اکبر است - که عالم شهود و حضور است - و حجاب مادی وجود ندارد. این حقیقت، طالب عشق، حبّ، لذّت، ادراک، زیبایی و سعادت نامحدود است. که این شاء الله در بخشی دیگر به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

کام دوم

مهمترین مسأله برای انسان، پس از گام اول، توجه به خود است. این که انسان بداند کیست، کافی نمی باشد. او باید توجه به کیستی خویش داشته باشد و از خواسته های اصلی و فطری خود غفلت نکند. انسان متوجه به کیستی خود، نگاه استقلال به خود ندارد، زیرا توجه به کیستی خود، توجه به درک خواسته ها، نیازمندها و فقر وجودی خود است. این توجه موجب می گردد که انسان متنفر از نقص و عیب، تصمیم به برآوردن خواسته ها و رفع نیازمندها بگیرد. و انسان به طور فطری توجه دارد که نفسش فاقد کمال است و قادر نیست بدون کمک خارجی به کمال انسانی راه یابد و نیازهای فطری اش را مرتفع سازد و کمال را باید از غیر بگیرد؛ پس در این جا از توجه به خود، توجه به غیر حاصل می کند.

غیر یا امری عدمی است که فطرت عقل، آن را امری باطل دانسته و تأثیرش در امر وجودی را محال می‌داند؛ یا امری است وجودی؛ که این دو قسم است:

۱

وجودی که خودش مانند انسان، نیازمند و عین فقر است. عقل، وابستگی وجودی و کمال وجودی به این موجود را نیز محکوم می‌کند، زیرا نیازمند و فقیر نمی‌تواند برطرف کننده نیازمندی باشد و وابستگی به غیری که نیازمند و ناقص است، مساوی با ماندن در مرحله استعداد است.

به عبارت دیگر، چنین وجودی، ثروت کمال را ندارد تا بخشنده آن باشد و اگر داشته باشد، عرضی است نه ذاتی؛ یعنی خودش از غیر گرفته است، نه اینکه از خود داشته باشد.

۲

وجودی که دارای غنای ذاتی و کمال مطلق و دارای علم، قدرت و حیات ذاتی است.

چنین وجودی به رشد رساننده است و فطرت انسانی طالب آنست. این همان خالق و رب موجودات است.

پس انسان با توجه و نگرش به خود، استقلال را در ذات خدای متعال می‌داند و توجه پیدا می‌کند که وابستگی اندیشه ای و عملی به خدای متعال، رافع خواسته‌ها و نیازهاست و ظهور فعلی فطرتها و دست یابی به معرفتی عالی در گرو این وابستگی است. وابستگی وجودی از نظر تکوین برای انسان حاصل است و این وابستگی، جبری بوده و دارای ارزش اخلاقی - که محورش اراده و اختیار است - نمی‌باشد. آنچه در این جا دارای ارزش اخلاقی است، توجه به این وابستگی است. البته وابستگی فکری و عملی به خدای متعال از ارزش اخلاقی مثبت برخوردار است؛ زیرا چنین وابستگی در حیطة اختیار می‌باشد که از آن به وابستگی تشریحی تعبیر می‌کنیم.

توجه به غیر به این جا ختم نمی‌شود؛ بلکه به دنبال توجه به خدای متعال، توجه به مسائل دیگر پیدا می‌شود که وابسته به توجه و شناخت خدای متعال است و آن، این که:

انسان برای به دست آوردن ارزش اخلاقی مثبت فوق، به جستجوی راه برمی‌خیزد. راهی که وابسته به او باشد؛ راهی که مورد اعتماد باشد تا نفس، با حرکت در آن بتواند رابطه ای صحیح با ابعاد وجودی اش پیدا کند و از فطرتها و قوانین به طور صحیح بهره گیرد.

انسان با توجه به خود، به این مطلب آگاه می‌گردد که از اشتباه در فکر و عمل رنج می‌برد؛ و آن گاه که متوجه اشتباه خود شود بسیار ناراحت می‌شود. تنفر وی از اشتباه، انگیزه

می شود تا به شخصی که دور از خطا و اشتباه باشد، پناه ببرد؛ و شناخت چنین شخصی نه با تجربه ممکن است نه با عقل، زیرا تجربه، به باطن افراد راه ندارد و عقل، شناختش کلی بوده و قادر به تعیین مصداق نیست. تعیین کننده چنین شخصی جز خدا نمی تواند باشد.

ثمره گام دوم - که توجه به خود باشد - اینست که انسان به دو معرفت بزرگ نایل می شود:

۱ - معرفت خدا.

۲ - شناخت راه به جانب خدا.

این ثمره به این جا ختم نشده؛ بلکه انسان با توجه به خود، آگاه می شود که با تعلّقش به بدن، دوام ندارد، زیرا بدن در گذشت زمان رو به پیری رفته؛ ضعف، آن را فرا می گیرد و قادر به انجام وظیفه نمی شود؛ و ضعف تا آن جا شدید می گردد که بدن، قابلیتش را - از این که در استخدام روح باشد - از دست می دهد. به عبارت دیگر، روح، روزی باید این تن را رها کند؛ لذا پس از رها ساختن تن، یا روح معدوم می شود - و این منافات با تجرّد روح و حیات دایمی آن دارد - یا در این دنیا بدون تن می ماند؛ که معنایش اینست که محکوم زمان و مکان است و این نیز با تجرّد روح منافات دارد، زیرا آنچه محکوم زمان و مکان در این عالم کبیر و طبیعت هست، جسم و جسمائیت است؛ در صورتی که روح امری است مجرد از جسم و جسمائیت.

دیگر اینکه ماده و جسم نمی تواند ظرف امر مجرد باشد. به همین دلیل، روح آن هنگام هم که تعلّق به بدن دارد، با بدن است نه در بدن. یا این که روح، پس از خروج از بدن وارد بدن دیگری می شود؛ که این تناسخ است و بطلان آن به اثبات رسیده است. بنابراین، باید به عالم دیگر بازگشت کند.

نفس در سیر حرکت خود باید غایتی داشته باشد. غایت، یا خود است، (حرکت از نقص به نقص. که این حرکت مساوی است با سکون و ماندن) یا طبیعت است؛ که این هم باطل می باشد، زیرا روح از سنخ طبیعت نیست و حرکت آن از سنخ حرکتیهای مادی نمی باشد.

بنابراین، غایت، طبیعت نیست؛ بلکه غایت همان مبدأ است؛ که این امری صحیح می باشد.

انسان با توجه به خود، مبدأش را شناخت و با توجه به خود، معادش را نیز می شناسد. بر این اساس، سومین ثمره توجه به خود، شناخت معاد است.

انسان در رابطه با خود، در گام اول و دوم خودش را می یابد و با خود آشنا می شود؛ انسان

آشنای با خود به لحاظ حَبِّ ذات، توجّه دقیق به مصالح و مفاصد فکر و عمل می کند. این جاست که از حکم عقل و دین خارج نمی شود.

غفلت

نقطهٔ مقابل «توجّه والتفات به خود»، «غفلت» است. در این مورد به چند مطلب اشاره می کنیم:

۱. غفلت چیست؟ ۲. اثرات غفلت بر نفس. ۳. راه نجات از غفلت.

غفلت چیست؟

غفلت به معنای فراموش کردن، بی خبر گشتن، نادانستن چیزی و نادانی است. (۱)

غفلت از خود، خود فراموشی و جهل به خود است. غفلت از آخرت، فراموشی آخرت یا نادان بودن نسبت به آخرت است.

معنایی که نزدیک به «غفلت» است، «فراموشی و بی خبری» است؛ که همان «عدم التفات» می باشد. آنچه در عدم التفات یا فراموشی ملاحظه می شود، اینست که در نفس، مطلبی بوده و هست؛ ولی انسان به جهت سرگرم شدن به غیر، از توجّه و التفات به آن بازمانده است. مثل این که دردی در ناحیه ای از بدن باشد ولی انسان به لحاظ سرگرم شدن به غیر، توجّه به آن نداشته باشد؛ گویا اصلاً دردی نیست ولی در لحظهٔ به خود آمدن، احساس درد شروع می شود.

اگر بخواهیم تعریفی کوتاه از غفلت داشته باشیم باید بگوییم: غفلت، عبارت از جهل مشروط است. نادان بودن به یک مطلب به شرط سرگرم شدن به غیر. فرق بین غفلت و جهل در اینست که غفلت، امر وجودی توأم با عدم است؛ ولی جهل، عدم محض است.

اثرات غفلت بر نفس

با توجّه به معنای لغوی و تعریفی که از غفلت کردیم، روشن می شود که التفات به خود و فطرتهای موجود در نفس، موجب توجّه به خدا و آخرت می شود - چنان که بیان شد - آن گاه

ص: ۶۶

که نفس به غیر خود سرگرم می شود، غرق در امور دنیوی می گردد؛ التفات و توجه به خود را از دست می دهد.

عدم توجه و التفات به خود، اولین اثری که در نفس می گذارد؛ غفلت از خود یا خودفراموشی است که اثر بعدی آن خودفراموشی و آخرت فراموشی می باشد که این دو اثر در مجموع، سبب از خود بیگانگی انسان می شود.

خودفراموشی

اولین اثر غفلت بر نفس، خود فراموشی است. امّا این خود، تمام مراتب نفس نیست. زیرا خود فراموشی تمام مراتب، ممکن نیست. شخص وقتی گرسنه شد؛ احساس نیازمندی به غذا می کند؛ به دنبال ارضای گزینه جنسی است و... و اگر فراموشی در تمام مراتب نفس بود، این احساس در مرتبه غرایز حیوانی هم منفی بود.

بنابراین، منظور از «خودفراموشی»، بی توجهی و واگذاشتن مرتبه عالی نفس است؛ فراموشی روح انسانی و فطرت‌های والای انسانی است. آن گاه که تمام توجه انسان معطوف به مرتبه حیوانی نفس باشد، فطرتها و خواسته های روح انسانی به فراموشی سپرده می شود و انسان در حدّ حیوانیت قرار می گیرد.

بیان بلند قرآن مجید در این مورد، اینست که می فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۱ بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم (که خدا می داند عاقبت کار اینها با اختیار خودشان به سوی جهنم است) برای آنها دل‌هایی است که بدان درک و فهم نمی کنند و چشم‌هایی است که با آن (حقیقت را) نمی بینند و گوش‌هایی است که با آن نمی شنوند. آنان مانند چهار پایانند بلکه گمراهتر از آنهایند. اینان (کسانی هستند که از خود حقیقی، خدا و قیامت) غافلند. (چون توجه به دلیل و راه صحیح نمی کنند).

خودفراموشی، موجب تنزل انسان به مرتبه حیوانی می شود؛ دیگر قلب و گوش و چشم که بین خیر و شر، حق و باطل فرق بگذرد و به ندای عقل و دین پاسخ گوید؛ وجود ندارد.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ»^۱. کسانی که کافر شدند، از این جهان متمتع می شوند و چون چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش جهنم است.

نهایت تلاش و رنج انسان غافل از خود، لذات حیوانی و گرایشهای حیوانی است. دین، اخلاق، معنویت و... مسائلی هستند که در مرتبه عالی نفس مطرح می شوند؛ و خودفراموشی، به فراموشی سپردن دین و اخلاق و معنویت است؛ و نتیجه فراموشی اینها، گمراهی است.

امام علی علیه السلام فرمود:

«كفى بالغفلة ضللاً»^(۱)؛ برای گمراهی انسان، همان غفلت کافی است.

«كفى بالرجل غفلة أن يضيع عمره فيما لا يُنْجيه»؛ در غفلت مرد همین بس که عمرش را در کاری تباه کند که نجاتش در آن نباشد.

احساسگرایی، دنیاگرایی، نفاق، دور شدن از مذهب، گرایش به تجملات، تزویر، حرص و به طور کلی وجود صفات رذیله و حسن خلق دنیوی و... معلول خودفراموشی است. ظرف صفات، خواه مثبت و یا منفی، وجود نفس است، جایگاه صفات حیوانی، مرتبه حیوانی نفس و جایگاه صفات انسانی، مرتبه انسانی نفس می باشد. رشد در هر مرتبه، صفات همان مرتبه را به ظهور فعلی خواهد رساند.

درندگی، تندخویی، حرکت در غریز، بی تفاوتی، همت را شکم و شهوت قرار دادن، و...

صفات هستند که با رشد مرتبه حیوانی رشد می کنند و سبب رشد و غلبه مرتبه حیوانی، خود فراموشی است؛ حرکت بر محور این مرتبه موجب می گردد که خود انسانی در مرحله قوه و استعداد باقی بماند. لذا آنانی که حقیقت الهی و انسانی را واگذاشته و در قوه و استعداد مانده اند؛ نام انسان را بالقوه به همراه دارند و در واقع، حیوان به فعلیت رسیده هستند. آنچه برای حیوان، کمال است، برای روح انسانی نقص است. مثبت بودن بعد حیوانی نفس، در گرو اینست که به استخدام روح انسانی - که وجودی است در مرتبه عالی - درآید، زیرا کمال وجود دانی در اینست که در خدمت وجود عالی قرار گیرد؛ ولی خودفراموشی موجب می گردد که وجود عالی قربانی وجود دانی شود. خودفراموشی، عامل حرکت انسان از نقص به نقص

ص: ۶۸

است. حرکت از نیازمندی به سوی نیازمندی، حرکت از استعداد به استعداد.

آیا فردی از انسان را می‌توانید معرفی کنید که با برتر قرار دادن مرتبه دانی نفس، به کمال انسانی رسیده باشد؟ هرگز؛ زیرا این سنت قطعی الهی است که: «آنان مانند حیوانات بلکه گمراه‌ترند؛ چون غافلند».

پس به خود آییم و از خود فراموشی به خدا پناه بریم، و بخواهیم که ما را از خواب غفلت بیدار گرداند.

«وَبَهْنِي مِنَ رَقْدِهِ الْغَافِلِينَ وَسِنَّهُ الْمُسْرِفِينَ وَنَفْسَهُ الْمَخْذُولِينَ» خدایا! مرا از خواب اهل غفلت و از خواب آلودگی اسرافکاران و از غنودگی مخدولان و شکست خورده‌ها (ی اخلاقی) بیدار و هشیار کن. (۱)

خدا فراموشی

اثر دیگر غفلت، خدا فراموشی است.

خدا - و به طور کلی دین - در مرحله انسانی و دستگاه عقلانی بشر قابل توجه و اثبات بوده و دستگاه حسّی و خیالی به تنهایی از یافتن او عاجز است. آن گاه که انسان در مرتبه حسّ و خیال سقوط کند، از درک رابطه وجودی خود با خدا عاجز می‌ماند. از این که دارای وجودی وابسته به بی‌نیاز مطلق است، غافل می‌ماند. فطرت انسانی و خواسته معنوی به فراموشی سپرده می‌شود و... غفلت است که چنین حالتی را در انسان ایجاد می‌کند. در این حالت، یا انسان به خود، نظر استقلالی دارد و خود محور می‌شود و یا به خود، نظر آلی دارد و طبیعت یا اجتماع را محور اصلی و جایگاه برآوردن نیازها قرار می‌دهد.

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرَتِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (ای رسول ما!) آیا می‌نگری کسی را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته (و با اتمام حجت) گمراه ساخته و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده (با حق بیگانه می‌شود و بیگانگی با حق، بیگانگی از خود را به دنبال دارد) پس چه کسی بعد از خدا

ص: ۶۹

هدایتش خواهد کرد؟ آیا متذکر نمی شوید؟

انسان، وجودش فقر و نیازمندی است و با حرکت بر محور خود، خودش را نفی می کند و موجب گمراهی خود می شود؛ لذا بصیرت، عقل و شنوایی حق - که از جمله قوای روح انسانی اند - در حدّ استعداد باقی می مانند و به جهت سقوط در مرتبه حیوانی و حسّ و خیال، راه ظهور فعلی آنها گرفته می شود و این مهری است که بر اثر غفلت، بر دل آنها می خورد.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ لَا - جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْمَآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۱.
برگزیدگان حیات دنیوی و کافران هستند که خدا بر دلها و گوش و چشمهایشان مهر قهر زده است و اینان همان کسانی هستند که (از خدا و آخرت) غافلند. حقاً که آنان در عالم آخرت از زیانکاران (و محروم از رحمت خاصّ الهی) می باشند.

این انسان، با برگزیدن نفسش به عنوان اله و معبود، دیگر رابطه تشریعی و ارادی با مبدأ کمال ندارد؛ به همین لحاظ، چه کسی پس از خدا او را هدایت خواهد کرد؟ قوای به فعلیت نرسیده اش؟! یا مرتبه حیوانی و حسّ و خیالش؟! در واقع، آنانی که بر محور خویش می چرخند؛ چرخشی بر محور طبیعت دارند. خود حیوانی خود طبیعی است و نهایت بعد فکریشان را قرآن، چنین بیان می فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^۲ و گفتند: «زندگی ما جز همین دنیا نیست؛ مرگ بر حیات ما در همین دنیاست و جز دهر و طبیعت ما را نمی میراند.» این سخن را نه از روی علم و برهان بلکه از روی گمان و وهم و خیال می گویند.

هوای نفس را إله قرار دادن؛ طبیعت گرایی است و طبیعت گرایی، هرچند عارضه اش دور شدن از خداست، لکن این طرز تفکر را هم به دنبال دارد که مرگ و حیات، منحصر به دنیاست و معاد و قیامت و وجود ندارد. قرآن به پرهیز مردم از این طرز فکر پرداخته و می فرماید: «وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسِيرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۳. (ای رسول ما!) مردم را از روز غم و حسرت (روز مرگ و قیامت) بترسان که آن روز دیگر کارشان گذشته است (و راهی جهت رهایی ندارند) و مردم، سخت از آن روز غافلند و اینان ایمان

ص: ۷۰

بنابراین، وقتی مبدأ الهی و معاد و بازگشت به او مورد انکار قرار گرفت، رسول الهی هم - که پیام آور و هدایت کننده به وسیله وحی است - مورد انکار قرار می گیرد.

به هر حال، غفلت، خواه دنیا گرایی باشد یا خود گرایی و اجتماع گرایی و... را به دنبال داشته باشد؛ نتیجه و ثمره اش یکی است و آن، گمراهی و دور شدن از واقعیت است، زیرا در تمام این گرایشها حرکت ناقص به جانب ناقص است که نتیجه آن مساوی با ماندن در نقص بلکه تنزل در نقصی پایین تر و بیشتر است. به عبارت دیگر، خود، طبیعت، دنیا و اجتماع، فاقد کمالند و طبق قاعده «فاقد شیء معطی شیء نیست» بخشنده کمال نخواهند بود.

معلول، که وجودش از علت و هستی بخش است، در پرتو شناخت علت می تواند خودش را بشناسد و نیز در پرتو علت قادر است خود پنهانش را ظاهر کند و با کسب صفات علت فاعلی و ظهور فعلی مرتبه عالی وجودی اش به حقیقتش آگاه گردد. و آن گاه که معلول، وابستگی اش به علت فاعلی را فراموش کند و با خالق و پروردگارش بیگانه شود، گمان می برد که تمام وجودش خود طبیعی است و مبدأ این خود، دنیا و طبیعت می باشد و لذا از خود حقیقی اش بیگانه شده، به تلاش در جهت کسب صفات و منافع مادی و دنیوی می پردازد.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱. و مانند آنانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا خودشان را از یادشان برد. آنان فاسق و بیرون رفتگان از هدایت و دینند.

علامه بزرگوار طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد:

«سبب نسیان نفس، نسیان و فراموشی خدای متعال است، زیرا که فراموش کردن خدای متعال، فراموش کردن اسماء حسنی و صفات عالی او می باشد که انسان از جهت فقر و ذلت و حاجت ذاتی ربط صفتی به خدای متعال دارد - آنچنان که ربط وجودی دارد - و انسان خودمحمور خیال می کند که در حیات و علم و قدرت و آنچه برای خود کمال می بیند، مستقل است»^(۱).

ص: ۷۱

از این بیان استفاده می شود که خدا فراموشی سبب می شود تا انسان، نظر استقلالی به خود یا دنیا و طبیعت داشته باشد و این گونه نظر کردن به خود، از خودبیگانگی است. آنانی که به خودبیگانگی دچار می شوند؛ در حالت شرک یا کفر یا نفاق - که هر سه فسق و خروج از دین است - از دنیا می روند؛ جایگاه اینان جهنم است.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَٰئِكَ مِثْلُ آبَائِهِمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱. آنان که به لقای ما امیدوار نیستند (به آخرت اعتقادی ندارند یا دارای اعتقادی سست هستند) و به زندگی دنیا دل خوش کرده و خشنودند و بدان دل بسته اند (و مطمئن به آن هستند) و آنان که از آیات ما غافلند، اینان جایگاهشان جهنم است به سبب آنچه فراهم کرده و به دست آوردند.

علامت بارز از خودبیگانگی، خشنود شدن به زندگی دنیوی و دنیا را به جای آخرت برگزیدن و آرامش و اطمینان را فقط در حیات دنیوی جستن است.

راه نجات از غفلت

برای رهایی از هر دردی باید علت آن را یافت و با نفی علت، امید شفا و سلامت داشت.

انسان برای رهایی از غفلت باید علت آن را پیدا کند و با از میان برداشتن علت آن، نجات یابد.

با توجه به مطالب گذشته، علت غفلت را می توانیم در چند مورد خلاصه کنیم:

۱

سقوط در ادراک حسی و خیالی و کنار زدن عقل از میدان شناخت.

شاید کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در غررالحکم اشاره به همین معنا باشد:

«أَخَذَرُوا الْعُقْلَةَ فَإِنَّهَا مِنْ فَسَادِ الْحَسِّ»^(۱)؛ از غفلت حذر کنید (و برسید) به راستی که غفلت از فساد حس است.

فساد ادراک حسی در اینست که مستقل و بدون کمک عقل بخواهد راجع به مسائل معنوی و حیات انسانی حکم کند. در این صورت، ادراک حسی دچار اشتباه شده و منحرف می شود.

ص: ۷۲

با سقوط در ادراک حسی، انسان نظر استقلالی به خود طبیعی پیدا می کند. و این مورد، موجب پدید آمدن غفلت از خود حقیقی است.

با نظر استقلالی به خود طبیعی و نیز به طبیعت، خودمحوری و طبیعت محوری، ظاهر می شود. که این مورد، سبب غفلت از مبدأ و معاد است، زیرا راه انسان به خدا، یا طبیعت است، یا نفس. انسان برای شناخت خدا یا باید سیر آفاقی داشته باشد یا سیر انفسی و با نظر استقلالی به خود و طبیعت، این دو هدف خواهند بود نه راه.

غفلت از مبدأ باعث از خودبیگانگی می شود، زیرا آشنایی کامل معلول با خود، در پرتو شناخت علت امکان پذیر است، زیرا معلول از هر حیث وابسته به علت است. پس انسان با نظر استقلالی به خود طبیعی، شناخت خود را در گرو شناخت طبیعت، خواهد دانست؛ با این که با شناخت طبیعت مادی نمی توان روح انسانی را شناخت و به نیازهای آن پاسخ داد و غفلت از مبدأ حقیقی (الله) موجب بیگانگی شدن با روح انسانی می شود. با توجه به علل فوق، گام اول در جهت رهایی از غفلت، تجدید نظر در ادراکات و نوع شناخت است. باید شناخت از انحصار حس و خیال بیرون آید و نگرش نسبت به هستی و انسان تغییر کند؛ دید حسی و خیالی به دید عقلی و در نهایت، شهودی تبدیل شود. ادراکات حسی و خیالی، ظواهری از پدیده ها را برای ما کشف می کنند و ما را به شناخت سطحی و جزئی از پدیده ها می رسانند و چنین شناختی برای توجیه هستی و انسان کافی نیست. (۱) به هر حال انسان باید رابطه ادراکی با خود را تغییر دهد. از ادراک حسی و خیالی پرافراتر گذاشته، با خود رابطه عقلانی داشته باشد. در بیان بلند امیرالمؤمنین علی علیه السلام لب و جوهره وجودی انسان، عقل است:

«أصلُ الإنسانِ نُبُهٌ»؛ اساس انسان، عقل اوست.

پس، رابطه باید عقلانی باشد تا دیده غفلت تبدیل به دید یقظه شود. ادراک حسی و خیالی پرده غفلت را بر روی گوش و چشم و دل کشیده و اینها قادر به شناخت حق نیستند.

باید با شناخت عقلی پرده غفلت را پاره کرد تا دل و چشم و گوش بیدار شده و به وسیله رهبری عقل، انجام وظیفه کنند.

علی علیه السلام فرمود:

«العقولُ أئمةُ الأفكارِ والأفكارُ أئمةُ القلوبِ والقلوبُ أئمةُ الحواسِ»

۱- (۱) - در بحث انسان و ادراکات، به توضیح بیشتر مطلب اشاره خواهیم کرد.

والحواسُّ أئمةُ الأعضاء»^(۱)؛ عقلها راهنمایان افکار، و افکار راهنمایان قلبها، و قلبها رهبری کننده حواس، و حواس راهبر اعضا و جوارح هستند.

حواس وقتی قادر به رهبری صحیح اعضا و جوارحند که به وسیله عقل، رهبری شوند.

حالت یقظه که در پرتو ظهور ادراک عقلی متصور است، موجب می گردد که انسان به ظواهر شرع و دین (واجبات، مستحبات، ترک محرمات و شبهات بلکه مکروهات) تقید داشته باشد، زیرا در مرحله عقل، دین توجیه می شود و انسان به آن روی می آورد.

«مَنْ عَقَلَ تَقَظَّ مِنْ غَفْلَتِهِ»^(۲). عاقل از غفلت خود بیدار گردد.

با وجود حالت یقظه، نظر استقلالی به خود طبیعی و طبیعت، غفلت نسبت به مبدأ و معاد و از خودبیگانگی رو به ضعف رفته و به تدریج در پرتو عمل به دستورات دین و عقل محو می گردد.

علی علیه السلام فرمود:

«ضادُّوا العَفْلَةَ بِالْيَقْظَةِ»^(۳)؛ به وسیله بیداری، با غفلت بستیزند.

یقظه همان درک عقلانی است که قادر به شناخت مبدأ، خود انسانی، فقر وجودی و وابستگی تکوینی و تشریحی انسان به خداست. در مرحله یقظه، حرکت انسان به سوی خدا شروع می شود. این حرکت از نقص به کمال است؛ حرکت وجود دانی به سوی وجود اعلی، حرکتی است که با نظام هستی مطابقت دارد.

در نفس انسان نیز، مرتبه نازل و وجود به خدمت مرتبه عالی وجود (روح انسانی) درمی آید و چنین تابعیتی مطابق اصل واز سنتهای الهی است. در این حرکت، انسان به عنوان مخلوق صفات خالق را کسب می کند و خود اصلیش را به ظهور فعلی می رساند.

انسان در مرحله یقظه که بر غفلت غالب می شود، به مصالح و مفاسد مرتبه انسانی توجه می کند. یعنی آنچه را که دارای مصلحت انسانی است، انجام داده، بدان روی می آورد؛ هرچند به ضرر بعد و مرتبه حیوانی باشد. و آنچه که دارای مفاسد انسانی است ترک می کند و از آن روی می گرداند؛ هر چند لذات حیوانی را در بر داشته باشد.

امام زین العابدین علیه السلام در دعاهای مختلف از خدای متعال، حالت یقظه را طلب می کند تا به وسیله آن از غفلت نجات پیدا کند. در دعای هفدهم صحیفه سجادیه از وسوسه های

ص: ۷۴

٢-٢- (٢) - شرح غرالحكم، ج ٥، ص ٣٩٧، ص ١٩١٨.

٣-٣- (٣) - شرح غرالحكم، ج ٤، ص ٢٣٢، ش ٥٩٢٥.

شیطان به خدا پناه می برد و در آن جا از غفلتی که موجب رکون بر او شود طلب یقظه می کند:

«وَأَيُّقِظُنَا عَنْ سِنَةِ الْعَفْلَةِ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ»؛ ما را از خواب غفلت بیدار فرما؛ آن غفلتی که سبب رکون و میل به شیطان می شود.

«... وَ تَبْهِنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْعَفْلَةِ وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ...» (۱)؛...

هنگام غفلت، مرا به یاد خود هوشیار گردان و تا اجل فرانسیده است به طاعت خویش وادار....

«وَاجْعَلْ قَلْبِي وَاتِّقًا بِمَا عِنْدَكَ... وَأَشْرِبْ قَلْبِي عِنْدَ ذُحُولِ الْعُقُولِ طَاعَتِكَ»؛ دل مرا به آنچه نزد توست مطمئن گردان... و هنگام پریشانی عقول - که از تو غافلند - دل مرا با یاد طاعت خود بیامیز.

در این دعا از غفلت، تعبیر به «ذحول العقول» شده است و این مطلب می تواند اشاره به این نکته باشد که غفلت در اثر رکود و پریشانی عقول پیدا می شود و آن گاه که درک عقلانی یا آگاهی عقلی پیدا شود، انسان از غفلت بیرون آمده و نفسش بیدار خواهد شد. هرچه عقل رشد بیشتر یابد و کاملتر شود؛ انسان کمتر آماج غفلتها قرار می گیرد و کمال عقل از زبان مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز است:

۱

شناخت نیکو نسبت به خدای متعال.

۲

طاعت نیکو برای خدا.

۳

صبر نیکو بر امر خدا (۲).

آنچه در رابطه انسان با خود مهم می باشد، اینست که انسان رابطه ادراکی، عقلانی با خود داشته باشد تا دچار خودفراموشی، خدافراموشی، معادفراموشی و از خودبیگانگی نشود و در پرتو درک عقلانی از دین کمک بگیرد و با انجام تکالیف دینی رابطه ای صحیح با فطرتها، میلهها، غرایز در مراتب مختلف نفس داشته باشد. به هر حال، از وابستگی به خود، طبیعت، دنیا و اجتماع بیرون آمده و وابستگی تشریحی به خدای متعال پیدا کند، تا حرکتی هماهنگ

ص: ۷۵

۱- (۱) - صحیفه سجادیّه، دعای ۲۰.

۲- (۲) - تحف العقول، ص ۵۳، حدیث ۱۴۵.

با حرکت تکوینی وجودی خویش داشته باشد. و پس از دومین گام - که توجه به خود انسانی است - وارد گامهای خداشناسی، راه شناسی، معادشناسی بشود و با عبادت خدا، در پرتو اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و اعتقاد محکم به آخرت، به کمال وجودی برسد و صفات انسانی پیدا کند.

ص: ۷۶

٥- رابطة انسان با اجتماع

اشاره

ص: ٧٧

پس از توضیحی پیرامون مفهوم اجتماع، به بیان مطالبی که روشنگر رابطه انسان با اجتماع است خواهیم پرداخت.

«اجتماع» به معنای «گرد آمدن» و «فراهم آمدن» است و در معنای خاص و اصطلاح متداول عبارتست از: «گرد آمدن گروه یا مجموعه ای از افراد انسان که با هم تحت یک قانون و نظام خاص زندگی می کنند.»

اجتماع، از امور اعتباری بوده و از روابط فرد با فرد (رابطه زن با مرد در خانه) یا افراد با یکدیگر، انتزاع می شود. گاهی به تجمع افراد در یک مکان، اجتماع گفته می شود؛ هر چند رابطه ای با یکدیگر نداشته، همزیستی در بین آنها نبوده و از هدفی مشترک برخوردار نباشند.

آنچه مورد نظر ماست، اصطلاح خاص اجتماع است که رابطه و همزیستی و هدف مشترکی را - خواه مادی یا معنوی یا هر دو - تعقیب می کنند. اجتماع به این معنا، شامل:

اجتماع کوچک خانواده - که در ابتدا رابطه دو فرد و بعد، افرادی است -، قبیله، عشیره، مدرسه، روستا، شهر و اجتماع بزرگی که دارای سازمانها، ادارات، رسوم مختلف و... است؛ می شود. موضوع رابطه انسان با اجتماع بسیار گسترده بوده و در این مقال در حد امکان به نکاتی چند و برخی از صفات لازم الاجرای آن اشاره خواهیم کرد.

نکته اول

آنچه موجب یک زندگی اجتماعی می شود؛ وجود نیازهایی است که به طور فطری و غریزی در نفس گذاشته شده است.

این نیازها به دو دسته کلی «مادی» و «معنوی» تقسیم می شوند؛ ارضای غریزه جنسی و... از قسم اول و ارضای عواطف و... از قسم دوم است.

امام صادق علیه السلام پس از آنکه مردم را به حضور در اجتماعات، چون نماز جماعت، تشییع جنازه، روابط حسنه با مردم و اقامه شهادت و... سفارش و تشویق کردند؛ چنین فرمودند:

«إِنَّ أَحَدًا لَا يَسْتَعِينِي عَنِ النَّاسِ حَيَاتُهُ وَالنَّاسُ لَا بُدَّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ»^(۱)؛ به راستی، هیچ فردی در زندگی اش از مردم بی نیاز نیست. و مردم ناچارند که برخی با برخی دیگر مراد داشته باشند (تا نیازهایشان مرتفع شود).

و آن گاه که ابو عبیده در محضر امام صادق علیه السلام دعا کرد که: خدایا! روزی مرا در دستهای مردم و بندگانت قرار مده؛ امام علیه السلام فرمود: خدای متعال چنین چیزی را نخواسته و قرار نداده است؛

«إِلَّا- أَنْ يَجْعَلَ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»^(۲)؛ جز این که روزیهای برخی را در دست برخی دیگر قرار داده است. خدا را بخوان به این که روزی تو را در دست بندگانی قرار دهد که سعادت مند هستند نه در دست بندگانی که بد و موجب بدبختی می باشند.

نکته دوم

هر چند عامل نیاز به زندگی اجتماعی امری تکوینی است؛ ولی اجتماعی زندگی کردن و در رابطه با مردم بودن، امری اختیاری بوده و از دیدگاه اسلام، از ارزش اخلاقی مثبت برخوردار است. چنانکه آن را تأیید کرده و از کناره گیری و رهبانیت، شدیداً منع نموده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عثمان بن مظعون فرمودند:

«يَا عُمَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرُّهْبَانِيَّةَ، إِنَّمَا رُهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۳) ای عثمان! همانا

ص: ۸۰

۱- (۱) - وسایل، ج ۸، ص ۳۹۹، روایت ۵؛ بحار، ج ۷۱، ص ۱۶۲، روایت ۲۴.

۲- (۲) - تحف العقول، ۳۷۹، روایت ۵۰.

۳- (۳) - بحار، ج ۷۳، ص ۱۱۵. طبع بیرون

خدای تبارک و تعالی رهبانیت و گوشه نشینی را، برای ما نپسندیده است؛ رهبانیت امت من، جهاد در راه خداست.

تمام قوانین فقهی، آیاتی از قرآن مجید، و نیز قوانین حقوقی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی اسلام، دلیل روشنی بر تأیید حیات اجتماعی و تشکیل اجتماع اسلامی است؛ مانند: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا... فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ...»؛ (۱) و همگی به رشته دین خدا چنگ زد و به راه های متفرق نروید... (که) خدا در دل های شما الفت و مهربانی قرار داد...

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا...»؛ ۲؛ و شما مسلمانان مانند مللی نباشید که راه تفرقه و اختلاف پیمودند...

نکته سوم

زندگی اجتماعی، مطلوبیت نفسی ندارد؛ به عبارت دیگر، برگزیدن زندگی اجتماعی به خاطر خود آن زندگی نیست، بلکه مقدمه و وسیله ای جهت ظهور استعدادها، تربیت صحیح، کمال و سعادت انسان است که شخص در پرتو آن باید به مقام انسانی و پرستش الله نایل شود. به بیان دیگر، انگیزه شخص باید الهی باشد تا حیات اجتماعی از کیفیت و ارزش مثبت برخوردار باشد. اسلام، حافظ چنین اجتماعی است و انسان را به نیکی و تقوای در آن دعوت می کند؛ «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى...»؛ ۳.

حرکت فرد در اجتماع می تواند به حیات اجتماعی او ارزش مثبت و یا ارزش منفی دهد؛ حرکت فرد در جهت مصالح اجتماعی (عدل، قسط، امتیث، سلامت اجتماعی، معنویت اجتماعی...) و به طور کلی حیات اجتماعی او از جهت کیفی ارزش مثبت؛ و حرکت او در جهت فساد اجتماعی (تبعیض، فحشا، حاکمیت مادیت و شهوت و...) ارزش منفی محسوب می شود. همچنین حرکت اجتماعی فرد در صورتی مثبت است که اصل حاکم بر اجتماع را عامل معنوی بداند و انسان نیز هنگامی قادر به حاکمیت این اصل در جامعه است که دارای

ص: ۸۱

از دیدگاه اسلام، اگر انسان، حرکت اجتماعی اش در جهت رفاه مادی - جدای از اصل معنویت - باشد؛ به عملی مذموم و منفی اقدام کرده است، زیرا چنین حرکتی سبب دورماندن از غرض و هدف خلقت و نادیده گرفتن حق بودن آفرینش جهان و انسان است. لذا هر فردی به حکم عقل و دین، موظف است رابطه با اجتماع و یا حیات اجتماعی را وسیله و طریق سیر به سوی خدا قرار دهد و بر طبق فرامین الهی، مصالح معنوی و مادی مردم را مورد توجه قرار دهد.

نکته چهارم

شرط اصلی در پیوند فرد با اجتماع اینست که شخص، معاشرتی نیکو با اجتماع داشته باشد. معاشرت نیکو اینست که رابطه او با مردم، به خاطر امور مادی محض و بهره های دنیوی نباشد؛ بلکه جامعه را چون خانواده خویش بپندارد. امام صادق علیه السلام در این مورد فرمود:

«همزیستی خوب با خلق خدا (مردم) در غیر معصیت، از زیادتی فضل و لطف الهی است نسبت به بنده خود؛ و کسی که در باطن و پنهان، در مقابل پروردگار متعال خاضع و خاشع است، می تواند در ظاهر، با مردم، همزیستی خوب و مسالمت آمیز داشته باشد؛ پس، با مردم برای خدا معاشرت داشته باش. نه به خاطر فایده دنیوی و نه برای جاه و اعتبار، خود نمایی، مشهور شدن و عنوان پیدا کردن. نیز در مقام معاشرت، کسی را که بزرگتر از توست، از نظر تجلیل و احترام و مهربانی همچون پدر، و کسی را که کوچکتر از توست به منزله فرزند و آن را که همسال توست، مانند برادر قرار بده. (۱)»

و امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«اما حقّ اجتماع و قوم تو اینست که به آنها حسن نیت داشته و مهربان باشی...؛ همه را یاری کن و از هر کدام نسبت به خود مقامی منظور دار؛ بزرگتر را پدر خود بدان، خرد سال را فرزند خود و میانه حال را چون برادر، و هر کدام نزد تو آمدند با لطف و مهربانی از آنها دلجویی کن. (۲)»

ص: ۸۲

۱- (۱) - مصابیح الشریعه، ص ۱۸۸-۱۸۷؛ بحار، ج ۷۱، ص ۱۶۰، روایت ۱۷.

۲- (۲) - تحف العقول، ص ۲۷۷-۲۷۸.

اجتماع از افراد و گروههای مختلف تشکیل شده است؛ عالم، جاهل، متدین، فاسق، با فرهنگ و دارای آداب اجتماعی، بی فرهنگ و دور از آداب انسانی و اجتماعی، معلم، دانش آموز، رئیس، رئیس، تاجر، کشاورز، کارگر، خویشاوند و غیر خویشاوند و...

رابطه انسان با هر یک از این افراد و گروهها رابطه ای است متفاوت؛ شأن و مقام یک عالم و معلم و فرد دارای اخلاق حسنه و فرد مفید برای اجتماع، غیر از شخص دور از شؤون انسانی است... لذا رابطه انسان با اجتماع، باید رابطه ای عادلانه باشد. به گونه ای که جاهل را به جای عالم، فاسق را به جای متدین، افراد دارای اخلاق حسنه را به جای افراد دور از شؤون انسانی و... قرار ندهد؛ بلکه رابطه او با افراد، با شأن ایمانی و اجتماعی آنها مطابقت داشته باشد.

به یکی از امامان معصوم علیهم السلام منسوب است که: مردم چهار گروهند:

۱

مردی که می داند و آگاه به علمش است؛

«فَذَاكَ مُرْشِدٌ عَالِمٌ فَاتَّبِعُوهُ»؛ پس او مرشد و عالم است؛ پیرویش کنید.

۲

مردی که عالم است؛ ولی جهل به آگاهی خویش دارد؛

«فَذَاكَ غَافِلٌ فَأَيْقِظُوهُ»؛ پس او غافل است؛ بیدارش کنید.

۳

مردی که نمی داند و عالم به جهلش هست

«فَذَاكَ جَاهِلٌ فَعَلِّمُوهُ»؛ پس او جاهل است؛ به او بیاموزید.

۴

مردی که جهل مرکب دارد؛ جاهل است و به جهلش آگاه نیست؛

«فَذَاكَ ضَالٌّ فَأَرْشُدُوهُ»؛ پس او گمراه است؛ ارشادش کنید.

رابطه انسان با اجتماع، از مسائل فرعی بسیاری برخوردار است که هر کدام احتیاج به بایی جداگانه و بحثی مستقل دارد؛ رابطه

پدر با فرزندانش، با همسرش؛ زن با مرد؛ محرم با نامحرم؛ دو دوست با یکدیگر؛ رئیس بامرئوس؛ مرئوس با رئیس؛ معلّم با دانش آموز و برعکس؛ رهبر با رعیت و مردم؛ مردم و رعیت با دولت، عالم با جاهل و برعکس؛ رابطه با کافر، مرتد، منافق، مجرم، بیمار روانی، بیمار جسمی و... از جمله روابط اجتماعی هستند که به لحاظ تفاوت آنها با یکدیگر، هر کدام در بابی خاص باید مورد بررسی دقیق قرار گرفته؛ و علاوه بر نکات اخلاقی، به نکات حقوقی و فقهی آنها نیز توجه شود.

به هر حال، اصل «عدالت» اقتضاء می کند، رابطه خاص و مناسب با هر فرد و گروه با توجه به شرایط روحی و احیاناً مادی حاکم بر او باشد. و به حکم آیه ۹۰ از سوره نحل به دنبال اصل عدالت، باید به اصل «احسان» نیز توجه داشته باشیم و رابطه با اجتماع را بر اساس آن دو تنظیم کنیم. (۱)

نکته ششم

مصالح اجتماع بشری اقتضاء می کند که بین افراد و اقشار مختلف آن، در کلیه امور مادی و معنوی، تعاون و همکاری وجود داشته باشد. و این می تواند جنبه های مختلفی داشته باشد؛ همدیگر را در رفتار، عاطفه، اموال، محبت و امور فرهنگی و... یاری کردن؛ تعاون است؛ خوش رفتاری و احترام به یکدیگر؛ دوست داشتن و دید و بازدید رفتن؛ تعلیم دادن آداب اجتماعی به یکدیگر؛ یاری رساندن به مستمندان از نظر مالی؛ از بین بردن مشکلات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی جامعه با کمک یکدیگر و... همگی نوعی از تعاون و همیاری است.

امام صادق علیه السلام به یارانش می فرمود: «از معصیت و نافرمانی خدا پرهیزید و برادران خوبی برای یکدیگر باشید؛ همدیگر را برای خدا دوست داشته و با هم مراوده و رفت و آمد کنید؛ با هم مهربان باشید؛ به دید و بازدید بروید؛ به ملاقات یکدیگر رفته و در مورد دستورات ما با هم مذاکره کنید و آنها را زنده بدارید.» (۲) و نیز فرمود:

«تَوَاصَلُوا وَ تَبَارَّوْا وَ تَرَاحَمُوا...» (۳)؛ با یکدیگر پیوست داشته و نیکی و مهربانی کنید...».

«تَصَافَحُوا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِا لْسَخِيمِهِ» (۴)؛ با هم مصافحه کنید و دست بدهید که کینه را می برد.»

نکته هفتم

از جمله مسائل اساسی که انسان در رابطه با اجتماع باید رعایت کند؛ مسأله «تقدم معنویت بر مادیت» است. آنچه در وجود انسان اصل است؛ حقیقت و بعد معنوی اوست و

ص: ۸۴

۱- (۱) - «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ».

۲- (۲) - بحار، ج ۷۱ ص ۴۰۱، روایت ۴۵.

۳- (۳) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۰۱، روایت ۴۶.

۴- (۴) - تحف العقول، ص ۳۷۸.

برای این که اجتماع، جایگاه خوبی برای رشد معنوی انسان باشد؛ باید مسائل معنوی بر مسائل مادی غلبه داشته و در همه جا مصالح معنوی مقدم بر مسائل مادی باشد. لذا شعار اساسی در نظام اجتماعی اسلام متابعت از حق، در بعد اندیشه و عمل است.

«فَعَاشِرِ الْخَلْقِ لِلَّهِ؛ برای خدا با خلق معاشرت داشته باش.»

طُوبَى لِلْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ (۱)؛ سعادت و برکت برای آنانی است که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند».

با توجه به این نکته، انسان قادر است در رابطه با اجتماع، به مقام قرب - که کمال نهایی است - نایل شود و همگام با اصول عدل، تعاون، احسان و اخوت که اصول ضروری در جامعه اسلامی هستند؛ با قشرها و گروههای مختلف حرکت کند.

توجه به ایجاد یک اجتماع انسانی و الهی ایجاب می کند که رابطه انسان با اجتماع بر اساس اصل معنوی باشد؛ حاکمیت این اصل سبب می گردد که افراد جامعه، بسیاری از مسائل، از جمله: رعایت حقوق دیگران، نیکی به ضعفا و زیردستان صله رحم، عدم مجالست با ناهلان، تواضع، انصاف، وفای به عهد، رفع حاجت مؤمن، سوءظن نداشتن به یکدیگر، بدگویی نکردن از دیگران، عدم تجسس در امور و عیوب مردم، سفارش به حق و صبر و... را در روابط اجتماعی مورد نظر داشته باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اگر می توانی از منزلت بیرون نروی؛ نرو. چون اگر از خانه ات خارج شوی؛ بر عهده توست - و بر تو لازم و واجب است - که خود را مبتلاء به غیبت، دروغ، حسد، ریا، تظاهر و تصنع (به خوبیهایی که در تو نیست) و مدهانه (بر خلاف باطن، خود را ظاهر کردن، نفاق، خدعه و دورویی) ننمایی.» (۲)

اگر جوامع امروز در آتش کینه، تزویر، حق کشی، خودمحوری، عدم اعتماد و... می سوزند، و روابط انسانها با یکدیگر بر اساس سودجویی و منافع فردی یا گروهی است؛ بدان جهت است که حاکمیت اصل معنوی نادیده گرفته شده و محبتها و معاشرتها برای خدا نیست؛ و لذا عدالت، احسان، تعاون، پیوند انسانی و... بی معنا و بی مفهوم گشته است.

در این جا لازم است به توضیح برخی از مسائل ذکر شده در فوق اشاره ای داشته باشیم.

ص: ۸۵

۱- (۱) - بحار، ج ۷۱ ص ۳۹۲، روایت ۱۳.

۲- (۲) - «إِنَّ قَدْرَتَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَافْعَلْ. فَإِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ أَنْ لَا تَغْتَابَ وَلَا تَكْذِبَ وَلَا تَحْسَدَ وَلَا تَرَائِيَ وَلَا تَتَصَنَّعَ وَلَا تُدَاهِنَ...». الأَنْوَارُ الْبَهِيَّةُ فِي تَارِيخِ الْحَجَجِ الْأَلْهِيَّةِ؛ (کلام دوم از کلمات امام صادق علیه السلام).

کلمه انصاف در حقوق مرادف باعدل است؛ عدالت در رفتار، انصاف؛ و انصاف در رفتار، عدالت است.

علی علیه السلام کلمه «عدل» در آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...» را به انصاف معنا فرموده اند؛

«أَلْعَدْلُ الْإِنصَافُ...» (۱).

انسان در رابطه با اجتماع باید منصف باشد، یعنی، نفسش را بین خود و دیگران میزان قرار دهد. آنچه را برای خود دوست می دارد؛ برای دیگران دوست بدارد و آنچه را برای خود ناروا می داند برای دیگران ناروا بداند. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت به امام حسن علیه السلام فرمود:

«يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحِبِّ لْغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ أُكْرِهْ لَهُ مَا تُكْرَهُ لَهَا...» (۲)؛ فرزندم! نفس خودت را میزان قرار ده برای آنچه بین تو و دیگری است. پس دوست بدار برای غیر خود آنچه برای نفست دوست داری و آنچه برای نفس خود ناروا می دانی برای او نیز ناروا بدان....

اگر هر فردی در رابطه با دیگران منصف باشد و این صفت عالی انسانی را در وجود خود پرورش دهد؛ هیچ حقی ضایع نخواهد شد و انسانها نسبت به یکدیگر هیچ کدورتی نخواهند داشت. کینه و کدورت از آنجا ناشی می شود که افراد، خیرخواه یکدیگر نباشند. به لحاظ نقش عظیم این صفت انسانی است که امام صادق علیه السلام آن را سید و آقای اعمال نامیده و فرمود:

«سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيَتْ لَهُمْ مِثْلَهُ...» (۳) آقای اعمال سه چیز است و (و یکی از آنها اینست که): انصاف دهی مردم را از جانب خودت. تا اینکه به چیزی راضی نشوی؛ مگر مثلش را برای مردم بپسندی...».

به همان مقدار که دوست داری مردم به تو منفعت برسانند و از جانب آنها سود ببری؛ برای آنها نافع و سودمند باش.

ائمه علیهم السلام انصاف را سبب عزت در دنیا و آخرت دانسته و آن را سخت ترین فریضه الهی برای خلق دانسته اند.

ص: ۸۶

۱- (۱) - بحار، ج ۷۲، ص ۲۹، روایت ۲۱.

۲- (۲) - بحار، ج ۷۲، ص ۲۹.

۳- (۳) - بحار، ج ۷۲، ص ۳۱، روایت ۲۴.

عهد در رابطه با اجتماع، پیمان و قراردادی است که بین افراد بسته می شود و اشخاص، بعد از آن ملزم به رعایت آن هستند. وفای به عهد به معنای انجام رساندن آن قرارداد و پیمان است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ يَدَاءً وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۱)؛ وعده دادن مؤمن به برادرش، مانند نذر است؛ با این تفاوت که (در صورت تخلف) کفاره ندارد. پس کسی که خلاف وعده عمل نماید، به خلف وعده با خدا اقدام کرده و خود را در معرض دشمنی و نفرت خدا قرار داده است. دلیل این مطلب قول خدای متعال است که فرمود: «ای کسانی که گرویدید چرا می گوید چیزی را که انجام نمی دهید؟ چه بسیار نفرت انگیز است نزد خدا، این که بگویید چیزی را که انجام نمی دهید.»

عهد و پیمان با فرد و اجتماع، همچون نذر، اهمیت زیادی دارد و باید آن را به انجام رساند؛ هر چند کفاره نداشته باشد. عهدی که در رابطه انسان با اجتماع مطرح است، دو قسم است:

یکی اینکه هر فردی از آن جهت که زندگی اجتماعی را برگزیده و از اجتماع، بهره مادی و معنوی می برد، از نظر اخلاقی در برابر اجتماع تعهداتی دارد که ملزم به رعایت آنهاست.

پاییند بودن به قانون اجتماعی، رعایت کردن مصالح اجتماعی (به این نحو که به خاطر منافع فردی به مصالح اجتماعی ضرر وارد نکند)، احترام به مردم و حفظ شخصیت آنها، مفید بودن برای اجتماع، رعایت اصل عدالت و احسان و تعاون و... از جمله تعهدات اخلاقی است که شخص، حق نقض آنها را نداشته و باید به آنها عمل کند. این نوع تعهدات، ارتكازی و وجدانی افراد است و امری عقلایی بوده و محتاج به بستن قرارداد طرفین (فرد و اجتماع) و امضای آن در محضر نیست.

دیگر این که فرد، پس از امضای قرار داد، خود را مسؤول انجام آن می داند؛ ولی قبل از آن ملزم به انجام آن نبوده است و عقلاً هم او را مسؤول به اجرا نمی دانستند؛ مانند قراردادی که یک بنا، مهندس، پزشک، کارگر و.. با مراکز مختلف (شرکتها، ساختمانهای

اداری، تجاری و غیره) می بندد. پس از بسته شدن پیمان، شخص از نظر قانونی و اخلاقی موظف به انجام وظیفه مورد عهد است. این نوع تعهد را تعهد محضری یا امضایی می توان نامید.

امام باقر به نقل از پدر بزرگوارشان علیهما السلام فرمودند: کسی که چهار خصلت را داشته باشد؛ اسلامش کامل شده و از گناهانش پاک گشته و پروردگار عزّ و جل را - در حالی که خدایش از او خوشنود است - ملاقات می کند:

«مَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ. وَ صَدَقَ لِسَانُهُ مَعَ النَّاسِ وَ أَشْتَحِيَ مِنْ كُلِّ سَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ وَ حَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ أَهْلِهِ» (۱).

۱

کسی که به آنچه بین خود و مردم پیمان می بندد و قرار می دهد، برای خدای عزوجل به انجام رساند.

۲

زبانش را با مردم راست گرداند (راستگو باشد).

۳

و از انجام هر زشتی در نزد خدا و مردم حیا کند.

۴

اخلاقش را با خانواده اش نیکو گرداند.

سفارش به حقّ و صبر

رابطه انسان با اجتماع باید با سفارش به حق و صبر توأم باشد. بقای اجتماع انسانی به بقای این دو است. قرآن کریم در سوره والعصر، پس از هشدار به انسان که: به جز گروندگان به حق و آنهایی که داری عمل صالحند، در خسران و زیان هستند؛ بیان می دارد: «و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ یکدیگر را به حق و صبر سفارش می کنند. یعنی رابطه با یکدیگر، باید بر این مطلب استوار باشد. و این در بردارنده نکته ای مهم است و آن این که اولاً: در حیات انسانی و روابط اجتماعی محور «حق» است. ثانیاً: بقا و ماندن بر این محور، نیازمند «صبر» است.

در این جا به اختصار به معنای «حق» و «صبر» اشاره می کنیم.

«حق» به معنای «راست» و «درست» و «صواب» است که نقطهٔ مقابل آن، «باطل» و «خطا» است. باطل، یعنی آنچه راست نیست؛ آنچه حقیقت ندارد و خطا یعنی آنچه درست نیست. لذا خطا و باطل از امور عدمی و حق و صواب از امور وجودی اند.

از دیدگاه اسلام آنچه به خدای متعال منتهی شود، حق است. سخن و اندیشه و عملی که برای خدا باشد، حق است. پس تمام آنچه منسوب به خدا و بر وفق رضا و خواست و دستور او است، حق و راست و درست است و باطل به آن راه ندارد. قرآن همانطور که حق را بر وحی (۱)، دین (۲) و اسلام (۳) اطلاق کرده، به مبدأ صدور اینها که خدای عز و جل است نیز اطلاق حق فرموده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» ۴؛ این (تصرفات تکوینی با قدرت و علم) بدان جهت است که خدا حق است و هر چه به جز او می خوانند باطل است و خدا بلند مرتبه و بزرگوار است.

بنابراین، سفارش به حق در روابط اجتماعی، سفارش به خدا و دین خدا و اخلاق دینی است و این «حق» یک امر حقیقی بوده و باطل به آن راه ندارد و هرگز نمی توان آن را لغو کرد و از اعتبار انداخت؛ بر خلاف «حق» اعتباری و قراردادی که قابل رد و اسقاط است و می توان آن را به دیگری نیز منتقل کرد. آنچه روابط اجتماعی را راست و درست می گرداند، سفارش به حق حقیقی است و حق اعتباری و قراردادی بر اساس آن، ارزش معنوی پیدا کرده و در بر خوردهای اجتماعی مورد توجه قرار می گیرد.

صبر

صبر به معنای حبس نفس است و در مفردات راغب آمده: «الصَّبْرُ الإِمْسَاكُ فِي ضَيْقٍ»؛ صبر، خودداری کردن در حال شدت و سختی است. پس صبر حبس نفس است بر اساس عقل و شرع. یا بر چیزی که آن دو اقتضا می کنند. (۴)

ص: ۸۹

۱- (۱) - «لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ...» (سوره یونس، آیه ۹۴).

۲- (۲) - «يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ...» (سوره نور، آیه ۲۵).

۳- (۳) - «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ...» (سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۱).

۴- (۵) - مفردات راغب و معجم الفاظ القرآن، ج ۲، ص ۴۶.

نفس در مرتبه حیوانی طالب شهوات است و توجّهی به بایدها و نبایدهای عقل و شرع ندارد. اگر انسان این مرتبه از نفس را آزاد بگذارد، راه کمال و رشد وجودی بر انسان بسته می شود که در این صورت، هیچ گونه شدت و سختی و محدودیت برای این مرتبه وجود نخواهد داشت.

سختی و شدت این مرتبه از نفس، آن گاه است که محدودیتی در ارضای خواسته هایش به وجود آید و به معارف اخلاقی و بایدها و نبایدهای عقل و شرع گوش فرا دهد. این جاست که احتیاج به صبر ضروری می نماید. بدین گونه که مرتبه حیوانی نفس با شدت و سختی در محدوده تکالیف شرعی و عقلی حبس شود. و برای این که روابط اجتماعی، روابطی انسانی و بر اساس دین و عقل و محدود به احکام شرعی گردد، ضرورت دارد که انسانها یکدیگر را پس از سفارش به حق (به خدا، به دین، قرآن، معارف دینی، اطاعت از خدا و...) یکدیگر را به صبر (حبس نفس حیوانی در محدوده تکالیف دینی و عقلی) سفارش کنند.

و نیز در معنای صبر بیان داشته اند: «صبر، عبارت از استواری انگیزه دینی در برابر مقاومت انگیزه هوا و میل حیوانی است.»^(۱) برای مرتبه حیوانی نفس سخت است که تن به اعمالی بدهد که برای آن محدودیت ایجاد می کند؛ لذا انگیزه های شهواتی در برابر انگیزه های دینی می ایستد. در این جا پایداری و استقامت عقل و دین و حاکم شدن آن دو، محتاج به حبس هواهای نفسانی و فرونشاندن انگیزه شهوی است. این پایداری و استقامت در جهت حبس خواسته های بُعد حیوانی را صبر می نامند. با توجّه به نقش مهمّ صبر در دینداری است که جایگاهی عظیم در نزد خداوند متعال و اولیای گرامی اسلام علیهم السلام دارد.

«وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ۲؛ صبر کنید، که خدا با صابرين است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ (۲)؛ صبر، نصف ایمان است.» و

«الصَّبْرُ كَثْرٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ (۳)؛ صبر؛ گنجی از گنجهای بهشت است.»

ص: ۹۰

۱- (۱) - المحجّه البیضاء، ج ۷، ص ۱۱۴ و ۱۱۱

۲- (۳) - المحجّه البیضاء، ج ۷ ص ۱۰۶.

۳- (۴) - المحجّه البیضاء، ج ۷، ص ۱۰۷.

از جمله مسائلی که در رابطه با اجتماع باید مورد توجه باشد، حفظ شخصیت افراد است.

هر فردی دارای دو نوع شخصیت است که به هنگام ارتباط با آنها باید در نظر گرفته شود.

۱. شخصیت واقعی.

۲. شخصیت اعتباری یا ظاهری.

«شخصیت واقعی» عبارت از مجموعه حالات روانی و صفات اخلاقی فرد و نمودار چگونگی شدن اوست؛ لذا شخصیت حقیقی مؤمن با غیر مؤمن، صالح یا غیر صالح، پرهیزگار یا غیر آن و... بسیار متفاوت است.

توجه اسلام و قرآن روی شخصیت واقعی و یا حقیقی افراد است و احترام و ارزش هر فردی را براساس آن ملاحظه می کند. اگر چه به لحاظ برخی از مصالح اجتماعی یا فردی شخصیت اعتباری را هم احیاناً از نظر دور نداشته است. چنانکه در برخی از مواقع، بدون ملاحظه شخصیت اعتباری، به لحاظ شخصیت حقیقی فرد سخن گفته است که سوره تبت مصداق بارز آن است. ابولهب با این که عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از افراد سرشناس و پرموقعیت مکه است؛ ولی قرآن به آن توجه نکرده و بی ارزشی او را به جامعه شناسانده است. بدان جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می داد و رسالت آن حضرت را تکذیب می کرد.

«شخصیت اعتباری» عبارت از وضع اجتماعی شخص و نمودار موقعیت و مقام و جایگاه او در اجتماع است؛ مانند شخص حاکم، رئیس، مرئوس، صاحب مکتب و ثروت، فرزند فلان خاندان و... این نوع شخصیت بستگی به قرارداد و اعتبار مردم و اجتماع دارد و به لحاظ مصالح اجتماعی و رسیدن به اهداف انسانی مورد احترام قرار می گیرد. البته تا آنجا که دارای مصالح اجتماعی و انسانی بوده و یا لااقل چنانچه دارای مصلحتی نباشد، مضر هم نبوده و ارزش دادن به آن ایجاد فساد نکند. در غیر این صورت، چنین شخصیتی از ارزش مثبت خالی شده و محترم شمردن آن از ارزش اخلاقی درست برخوردار نخواهد بود. مصداق آن، حاکم فاسد، فرماندار فاسد، ثروتمند فاسد و... است.

به هر حال، انسان موظف است در ارتباط با دیگران شخصیت واقعی و اعتباری را - در حد مصلحت انسانی - رعایت کرده و حدود احترام هر فردی را بر این اساس ملاحظه نماید.

بر اساس این اصل، با حیثیت و آبروی اشخاص نباید بازی کرد. اغراض شخصی، گروهی و

خطوط سیاسی و... چیزهایی نیستند که ناقض این اصل انسانی بوده و تقدّم بر حفظ شخصیت افراد داشته باشند. ما حق نداریم به خاطر آن مسائل، افراد را دست بیندازیم و یا موقعیت اجتماعی و انسانی آنها را نادیده بگیریم و با آبروی آنها بازی کنیم. براساس چه اصل اخلاقی و عقلایی، صرف این که فلان شخص در جهت اهداف سیاسی و اجتماعی و منافع فردی و گروهی ما نیست، یا نظری مخالف با ما دارد، او را مورد آماج تهمتها، غیبتها، ظاهر ساختن عیوب و نقطه ضعفها و... قرار می دهیم و به ترور شخصیت می پردازیم؟

آنانی که در روابط اجتماعی توجهی به حفظ شخصیت افراد نمی کنند، بر هم زنده‌آساز وحدت و اخوت و به وجود آورنده اختلاف و دشمنی می باشند. این گونه افراد به بیماری سوءظن، و تجسس در امور و عیوب دیگران، غیبت، تهمت، بدگویی، رعایت نکردن حقوق افراد، تکبر، بی انصافی، عهدشکنی و فراموش کردن حق و... گرفتار می شوند و حتی برای رسیدن به اهداف خویش و کوبیدن افراد مقابل خود به همنشینی با فاسقین و ناهلان اقدام می کنند.

از دیدگاه عقل و شرع، در روابط اجتماعی، رابطه ای که از روی تحقیر و سوءظن به افراد ایجاد شود، بسیار زشت و مذموم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مَنِ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا أَوْ حَقْرَهُ لِقَهْرِهِ وَقَلَّ ذَاتِ يَدِهِ شَهْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَفْضَحُهُ (۱)»؛ کسی که مؤمنی را خوار نماید یا به جهت فقر و کمی مالش او را حقیر کرده و کوچک بشمارد، خدا در قیامت بدیها و عیبهای او را فاش می گرداند و رسوایش می کند.

نیز فرمود:

«أَذَلَّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ (۲)»؛ ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم اهانت کرده، آنها را کوچک بشمارد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ أَنْبَأَ مُؤْمِنًا أَنَّ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۳)»؛ کسی که مؤمنی را سرزنش کند؛ خداوند در دنیا و آخرت او را ملاقات و نکوهش خواهد کرد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ بِنِسِ الْأَسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ص: ۹۲

۱- (۱) - بحار، ج ۷۲، ص ۱۴۲، روایت ۴.

۲- (۲) - بحار، ج ۷۲، ص ۱۴۲، روایت ۲.

۳- (۳) - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۵۹۶، روایت ۳.

هُمُ الظَّالِمُونَ ۱؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! مبادا که گروهی از مردان، گروه دیگر را مسخره کند؛ شاید آن مسخره شدگان بهتر از آنها باشند. و مبادا که گروهی از زنان، گروه دیگر را مسخره کند؛ چه بسا آن مسخره شدگان بهتر از آنها باشند. و از هم عیبجویی نکنید و یکدیگر را به لقبهای زشت بخوانید؛ که بعد از ایمان به خدا، نام فسق (بر مؤمن نهادن) بسیار بد و زشت است. و کسانی که توبه به درگاه خدای بزرگ نبرند (و به این گفتارها و اخلاق زشت ادامه دهند) آنان ستمگراند (و به عذابشان گرفتار).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ۲»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از گمان فراوان دوری کنید زیرا برخی گمانها گناه است و به تجسس (در امور دیگران) پردازید و از یکدیگر غیبت نکنید. آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس آن را ناخوش خواهید داشت و از خدا (در این که او را معصیت کنید) بترسید؛ زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است.

تنها راه حفظ شخصیت و آبروی خود و دیگران اینست که اخلاق انسان نیکو شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصیتشان به محمد بن حنفیه فرمودند:

«وَحَسِّنْ مَعَ النَّاسِ خُلُقَكَ حَتَّىٰ إِذَا غَبَّتْ عَنْهُمْ حَنَوَا إِلَيْكَ وَإِذَا مِتَّ بَكَوْا عَلَيْكَ... (۱)»؛ اخلاق و رفتارت را با مردم نیکو گردان تا وقتی از آنها غایب شدی آرزوی دیدارت را داشته باشند و زمانی که بمیری بر تو اشک بریزند.

صله رحم

بافتهای فرعی در زمینه رابطه انسان با اجتماع بسیار زیاد و سخن راجع به آنها بیش از گنجایش این مقال است. لذا مطلب را با توضیحی راجع به صله رحم پایان می دهیم. امید که خواننده محترم به مطالعه و بررسی مسائل دیگر این مبحث مهم پردازد.

«صله» از «وصل» به معنای «پیوستگی»، «اتصال» و «بستگی» است؛ در مقابل «قطع» که به معنای جدایی او گسیختگی می باشد. اما «رحم» در لغت رحم زن است و به این

ص: ۹۳

مناسبت در مورد خویشاوندان و اقربا به کار رفته است. و تمام کسانی که از نظر عرف مردم، از اقربا شمرده می شوند، ارحام هستند(۱).

صله رحم به معنای ارتباط و پیوستگی اقربا و خویشاوندان است و احسان، مدارا، احترام به آنها و... از جمله مواردی هستند که به صله رحم تحقق می بخشند.

رابطه انسان با ارحام باید براساس رفق، مدارا و احترام باشد نه براساس کبر و بد گمانی.

غالب قطع رحمهایی که صورت می گیرد بدان جهت است که بین افراد خانواده سوء تفاهم پیش آمده و یا در برخی خود خواهی و خود بزرگی بینی، کبر، توقعات بیش از اندازه و... وجود داشته است و همین سبب شده تا احسان به یکدیگر، دید و بازدید و اتصال و بستگی را کنار بگذارند و صله رحم تبدیل به قطع رحم شود. و قطع رحم گناهی است بزرگ.

یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ای یونس!

«... مَلْعُونٌ، مَلْعُونٌ، قاطِعٌ رَحِمٍ؛ ملعون است، ملعون است، قطع کننده رحم(۲)».

از بیان امام علیه السلام چنین استفاده می شود که افراد باید خود را ملزم به رعایت صله رحم بدانند. بر ماست که این مسأله انسانی را مهم شمرده و - هر چند در حد یک سلام به آن تحقق بخشیم. و از عواملی که موجبات قطع رحم را فراهم می کند پرهیزیم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالتَّسْلِيمِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا(۳)»(۴)؛
به ارحام و خویشاوندان ببینید ولو با سلام کردن. خدای تبارک و تعالی می فرماید: از خدا بترسید که با سوگند به نام او از یکدیگر چیزی می خواهید و نیز بترسید که از خویشاوندان بپسندید. (در مورد آنها کوتاهی نکنید که موجب قطع رحم شوید) که همانا خدا مراقب شماست.

صله رحم به لحاظ آن که از امور مهمه اجتماعی بوده و چه بسا حفظ آن احتیاج به ایثار و

ص: ۹۴

۱- (۱) - أَلْمِيزَان، ج ۴ ص ۱۴۷: «وَالرَّحِمُ فِي الْأَصْلِ رَحِمُ الْمَرْأَةِ وَهِيَ الْعَضْوُ الدَّاخِلِي مِنْهَا الْمَعْبَأُ لِتَرْبِيَةِ النَّطْفَةِ وَ لِيَدَأْ تَمَّ اسْتَعِيرَ لِلْقَرَابَةِ بِعَلَاقَةِ الظَّرْفِ وَالْمَظْرُوفِ لِكُونَ الْأَقْرَبَاءِ مُشْرِكِينَ فِي الْخُرُوجِ مِنْ رَحِمٍ وَاحِدَةٍ فَالرَّحِمُ هُوَ الْقَرِيبُ وَ الْارْحَامُ وَ الْأَقْرَبَاءُ.»

۲- (۲) - وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۵۱۹.

۳- (۳) - سورة نساء، آية ۱.

۴- (۴) - کافی، ج ۲ ص ۱۵۵.

گذشت داشته باشد، از مصادیق مکارم اخلاق شمرده شده است.

مردی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: مرا به مکارم اخلاق آگاه گردان.

حضرت فرمود:

«الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَصِلَةٌ مَنْ قَطَعَكَ... (۱)؛ بخشیدن کسی که به تو ستم روا داشته است و ارتباط با کسی که از تو بریده است...».

اجتماع اسلامی

در اجتماعی که اسلام بر آن حاکم است، مردم بیش از دیگران موظف به رعایت مسائل اخلاقی در روابط اجتماعی هستند. زیرا امت اسلام دارای بهترین مکتب الهی است؛ مکتبی بلند مرتبه که هیچ مذهبی بالاتر و برتر از آن نیست (۲).

اجتماع اسلامی که افراد آن به عنوان برادران ایمانی با یکدیگر ارتباط داشته (۳)، با نگاه انسانی و الهی به هم می نگرند، به جاست که روابطی بر اساس مسائل فقهی و اخلاقی در محدوده عقل و شرع داشته باشند.

با نگاهی سطحی به جوامع اسلامی، عکس مطلب فوق مشاهده می شود. روابط محرم و نامحرم، مجالس عروسی، روابط تجاری و معاملاتی در بازارها و شرکتهای، ضوابط اخلاقی و قانونی در ادارات، وضع تعلیم و تربیت در خانواده ها و مدارس (ابتدایی، متوسط، عالی) وضع حکومتها و روابط زمامداران با رعیت و مردم و... مطابق با شرع انور نیست! البته موارد نادری در برخی از مردم متدین وجود دارد که این کافی برای تشکیل اجتماع اسلامی و انسانی نیست.

علت چیست ؟

۱

غالب مسلمانان اطلاعی از آداب فردی و اجتماعی اسلام و نیز اخلاق اسلامی ندارند.

۲

ظهور دنیاگرایی و تجمل گرایی حاکم بر زمامداران امر، در غالب کشورهای اسلامی مردم را به جانب سستی در مذهب کشانده است.

ص: ۹۵

۱- (۱) - وسائل، ج ۱۱، ص ۱۵۶، حدیث ۶.

۲- (۲) - الاسلام یعلو ولا یُعلى علیه. مکاسب شیخ انصاری صفحه ۱۵۸.

٣- (٣) - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ. سورة حجرات آيه ١٠.

وجود روحانیون درباری در نظامهای طاغوتی که توجیه گر نظام ظلم و روشهای غلط و جاه طلبانه قشر سلطه گر هستند، مانعی عظیم در شناخت اسلام ناب و تقویت ایمان مردم است.

گسترش فساد و بی بند و باری.

غلبه تجربه گرایی و ایمان به محسوسات بر ایمان به غیب، عاملی دیگر در جهت نادیده گرفتن روابط ایمانی است.

سود گرایی حاکم بر روح مردم، روابط اخلاقی را به صورت تجارت و سوداگری در آورده است.

عوامل فوق علت وضع نابسامان کنونی در میان مسلمانان، اجتماعات و روابط آنهاست و ریشه اصلی و اساسی را باید در جای دیگر جستجو کرد و آن، نفوذ بیگانگان در ممالک اسلامی و تأثیر آنها در امور فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و روابط اجتماعی می باشد. با این که قرآن به مسلمانان دستور می دهد که: «مؤمنین نباید کافرین را به دوستی و یآوری بگیرند و آنها را بر خودشان ولایت و نفوذ و سلطه دهند.» (۱) و «مبادا کمتر میل و اعتمادی به ظالم نمائید.» (۲) مسلمانان علی رغم این دستور، دست استعمار و بیگانگان را در میان خود باز گذاشته اند، تا آن گونه که بخواهند، امور جامعه را به نفع خود دگرگون کنند. اگر مسلمانان بخواهند ظرف وجود خویش و اجتماع خویش را جایگاه ایمان و راستی و درستی قرار دهند و روابط انسانی و اسلامی بر اساس ایمان و تقوا باهم داشته باشند، چاره ای ندارند جز این که دست پلید دغلبازان و هواپرستان غربی و شرقی را از میانشان قطع کنند و به این ندای قرآن گوش فرا دهند که می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ ای اهل ایمان! همه متفقاً نسبت به او امر خدا در مقام تسلیم بر آید و از وساوس تفرقه آور شیطان پیروی نکنید که او همانا شما را دشمنی آشکار است.

جامعه اسلامی ایران که امروز تحت نظارت ولایت فقیه اداره می شود، کار گزاران و

۱- (۱) - سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۲- (۲) - سوره هود آیه ۱۱۳.

مردمش باید با شناخت صحیح اسلام و روشها و آداب فردی و اجتماعی اسلام، حیات انسانی را به وجود آورند تا به حیات طیبه اخروی نیز نایل شوند:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً ۗ ۱؛ کسی که از مرد وزن مؤمن عمل صالح انجام دهد، به او حیات طیبه و زندگانی خوش می دهیم».

به امید آن روز که قوانین شرع و عقل بر اجتماعات اسلام حاکم شود.

٦- رابطة انسان با طبيعت

اشاره

ص: ٩٩

با نگرش به خلقت انسان و زندگی او، ناگزیر و ناچار بودن او از ارتباط با طبیعت، بلکه عجین بودن زندگی طبیعی با هستی او به گونه ای که بدون آن، امکان خلقت و ادامه حیات برای او نیست، روشن می شود.

وابستگی انسان به این جهان مادی یک واقعیت غیر قابل انکار بوده و بدیهی است که هیچ نقشی در اصل این وابستگی ندارد. ساختمان وجودی و ادامه حیات و رشد او چنین اقتضایی دارد. بر این اساس، یک بعد وجودی انسان عبارت از بعد مادی و طبیعی است. به لحاظ جبری بودن این پیوند و ارتباط، از آن سخن نمی گوئیم، زیرا بحث از آن در محدوده علوم طبیعی و تجربی است. آنچه مورد نظر ماست، جنبه اخلاقی مسأله می باشد، و توجهمان به رابطه ای است که در حوزه اراده آگاهانه و اختیار انسان باشد. هر چند اصل این رابطه ضروری بوده و ما قادر به تغییر آن نیستیم، ولی نحوه و چگونگی رابطه در حیطه اختیار ماست. غذا، آب و لباس و... را باید از طبیعت بگیریم و اراده ما دخالتی در این «باید» ندارد. لکن روش بهره برداری در حیطه اختیار ما قرار دارد.

آنچه در این بحث مورد نظر می باشد، ارتباط اخلاقی انسان با طبیعت، به عنوان رابطه یک طرفه است. اگر چه طبیعت رابطه جبری و ناآگاهانه با انسان دارد (رابطه ای غیر اخلاقی) ولی انسان با داشتن وابستگی جبری با طبیعت، به لحاظ روش بهره برداری و نحوه ارتباطش مختار بوده و رابطه ای آگاهانه با آن دارد.

«طبیعت» بر جهان ماده اطلاق می شود؛ چنان که عالم مجرد «ماوراء الطبیعه» (جهان مافوق طبیعت) است.

طبیعت مجموعه ای از پدیده های مادی است که با پیوند و ارتباط با یکدیگر، جهان طبیعت را به وجود آورده اند.

طبیعت، آیه ای از آیات حق و زبان گویای علم، قدرت، تدبیر و صحنه مشیت و قضا و قدر الهی است.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۗ»؛ به حق، در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز آیات و نشانه هایی (بر وجود، وحدت، علم، قدرت و حکمت خالق و صانع متعال) برای صاحبان عقل است.

انسان در رابطه با «طبیعت» دو نوع بهره گیری می تواند داشته باشد

۱. بهره گیری مادی

۲. بهره گیری معنوی

شرط صحیح بهره گیری ها در پرتو اخلاق حسنه امکان پذیر است، که به توضیح آنها می پردازیم.

بهره گیری مادی

انسان نیازهایی دارد که جز به وسیله طبیعت برطرف نمی گردد؛ برخی از نیازهای انسان به پدیده های مادی به گونه ای است که با چشم پوشی از آنها قادر به ادامه حیات نیست؛ مانند: هوا، آب، غذا، و احیاناً لباس و مسکن. قرآن راجع به این رابطه مادی سخن گفته و در برخی از آیات به صورت کلی و در بعضی دیگر به منافع جزئی - که انسان از زمین و آسمان می برد - اشاره فرموده است، مثلاً:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً... ۲؛ او خدایی است که آنچه در زمین است (از موجودات) همه را برای شما آفرید (تا آنها را به خدمت بگیرید و نیازهایتان را برطرف سازید).»

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۵) وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسِيرُونَ... ۱»؛ (خداوند) چهارپایان را برایتان بیافرید. در آنها برایتان چیزهایی است (پشم، کرک، پوست) که شما را گرم و از سرما حفظ می کند. (و نیز) منافع دیگری در آنهاست (از گوشت، شیر و... می خورید). و در آنها زینت و منظره نیکویی است؛ به هنگام برگشتن از چراگاه (در شب) و هنگام خروج آنها به چراگاه (در صبح).»

انسان همان گونه که در چگونگی اندیشیدن و داشتن اندیشه ای سالم باید تابع خدای متعالی باشد، در رفتار نیز باید مطیع باشد. به همین جهت، این اصل اخلاقی در رابطه با پدیده های طبیعت، باید مورد توجه هر فردی باشد که تنها بهره مادی در مواردی خواهد بود که شارع مقدس، آنها را تحت عنوان «حلال» قرار داده است.

«وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۲»؛ از آنچه خدای متعال روزی شما کرده و حلال و طیب است، بخورید و از خدایی که به او گرویده اید، بترسید.»

فقیه دین - که بیانگر رفتار مکلفین است - تمام موارد حلال و حرام را بیان فرموده و این، وظیفه هر مسلمانی است که با آموختن آنها از حرام اجتناب کند و از حلال خدا در جهت رضای خدا استفاده نماید. انسان در هر زمان و در حد توانایی اش از نعمتهای زمین و آسمان بهره مند می گردد. چه آن روزی که ابزار دستی اش سنگ نوک تیز بود و چه امروز که وسایل عظیم صنعتی به دست او ساخته می شود. انسان در بهره گیری از موجودات در طبیعت - در هر حدی که باشد - لازم است نکاتی را در رابطه با آنها رعایت کند:

۱

استفاده و بهره برداری از نعمتهای زمینی باید همراه با شکرگزاری صاحب نعمت (خداوند متعال) باشد. و شکرگزاری به این است که از او غافل نباشیم و از اطاعتش خارج نشویم؛ همه نعمتها را از او بدانیم و آنها را در رضای او صرف کنیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۳»؛ ای کسانی که گرویدید! از طیبات آنچه به شما روزی دادیم بهره گیرید. و شکر گزار خدا باشید، اگر فقط او را می پرستید.»

ص: ۱۰۳

آیه فوق بیانگر آن است که بهره برداری مادی صرف از طبیعت، امری مذموم است. هر ذره ای از ذرات این جهان در حال تسبیح خدای متعال است. و گویا چنین است که طبیعت با زبان حال می گوید: «مرا وسیله جهت سپاس حق قرار ده و آن چنان که من غافل از خالق و رب خود نیستم، تو نیز غافل مباش، تا همگام با من باشی؛ رابطه تو با من باید چنین باشد. و الا رابطه ای منفی و انحرافی خواهی داشت و آنچه در این رابطه نصیب تو شود، احیاناً همان لذات زودگذر و عمری هدر رفته و حیاتی بیهوده و پوچ خواهد بود و من چنین حیات و حرکتی را نمی پذیرم. و اگر خواسته خدای بزرگ نبود که به تو مهلت داده است تا ادامه حیات دهی و شاید روزی بر سر عقل آیی و توبه کنی...، یک لحظه تو را تحمل نمی کردم و به حیات شهوی تو پایان می دادم.»

آیا دقت کرده ایم چند نفر از مردم جهان شکر گزار این همه نعمت خدا دادی هستند و از آنانی که شکر گزارند چند نفر مخلصند. راستی چه کم هستند آنان که سر بر آستان قدس او بسایند و سپاس او را به جای آورند.

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ۱؛ شما را در زمین محکم و استوار گردانیدیم (و به شما اقتدار دادیم) و در آن برای شما وسایل گذران زندگی قرار دادیم و چقدر کم شکر گزاری می کنید.»

۲

خداوند متعال معیشت ما را در زمین قرار داده که در واقع، زمین، جایگاهی جهت پرورش ما بوده و وظیفه اخلاقی انسانی ماست که از آن به خوبی استفاده کنیم.

استفاده صحیح و درست، بستگی به اطلاعات و آگاهی لازم از پدیده ها و نیز به نحوه توجه زندگی دارد. بر اساس بینش توحیدی برای ما مسلم است که باید زندگی عبادی در روی زمین داشته باشیم؛ به عبارت دیگر، زندگی می کنیم تا انسانیت را در خود، شکوفا سازیم؛ مانند گلی که در طبیعت می شکفتد و فضای اطراف خود را عطر آگین کرده و سبب خرمی و شادی دیگران می شود و با شکفتن خود، آیه علم، حکمت و قدرت خدا - در حد ظرفیتش - می گردد. چنین برداشتی از زندگی، ما را بر آن خواهد داشت که تا از طبیعت به مقدار لازم جهت شکوفا شدن استفاده کنیم و بهره ببریم و با تمام وجود آیه قدرت، حکمت، تدبیر و علم او باشیم. بنابراین، هر چه اطلاعات ما از طبیعت بیشتر و آگاهی ما به حیات

ص: ۱۰۴

انسانی و رابطه این حیات با طبیعت عالی تر باشد، نحوه بهره برداری ما از نعمتهای مادی سالمتر و بهتر خواهد بود.

فرهنگ احساس گرایی غرب و شرق، اطلاعات جالب و در سطح عالی از پدیده های طبیعت دارد و لذا غربیها در به استخدام گرفتن آنها جهت احتیاجات مادی و نیازهای غریزی بسیار موفق بوده اند؛ اما عدم آگاهی آنها از رابطه حیات انسانی با طبیعت و محصور ساختن زندگی در جهات مادی موجب شده که استفاده درست و صحیح - که عقل و دین بیانگر آن است - نکنند.

نمونه بارز بهره برداری غلط، بهره گیری هایی است که محرک شهوات و به افراط کشاندن خواسته های حیوانی و نیز آماده ساختن طعامها و مشروباتی که تخدیر کننده افکار و فعالیت های علمی و حقیقت یابی بشر است، می باشد. علاوه بر این، نحوه استفاده آنها از طبیعت به گونه ای است که اگر ادامه یابد زمانی نخواهد گذشت که بشر، شاهد نابودی جنگلها، زمینهای زراعی، آلوده شدن بیش از حد محیطهای زیست، بیماریهای ناشی از هوای آلوده و مشروبات شیمیایی و... خواهد بود. و اینک زمان چندانی از ظهور صنعت جدید نگذشته است که انسان، نگران آینده این کره خاکی است.

در کتاب «زمین در خطر است» نوشته «ر. ف. داسمن» آمده است: «صنعتی شدن اثر چند جانبه ای بر محیط داشته است؛ نخست آن که نیاز به مواد خام را به مقادیر فزاینده ای باعث شده است. این نیاز در بسیاری از ناحیه ها موجب بهره گیری بی رحمانه از منابع طبیعی بدون توجه به نتایج محیطی آن شده است. از بین بردن جنگلهای بسیاری از ناحیه های جهان، بدون آن که توجهی به قدرت تولید آنها شود، یکی از همین نتایج است. نتیجه دیگر، منظره زشتی است که پس از استخراج معدن در بسیاری از سرزمینها برجای مانده است... بعضی از این ناحیه ها به خاطر استفاده سریع از منابع نزدیک سطح زمین عملاً چنان ویران شده اند که دیگر هیچ ارزشی برای نوع آدمی ندارند... از آن جا که به دست آوردن مواد خام دارای ارزش بسیار است، استخراج معدن - عملاً - بر همه نوع استفاده از زمین رجحان پیدا کرده است و همواره وجود منابع معدنی گرانبها دلیلی برای توجیه به ویرانی کشیدن اجتماعات انسانی، منابع طبیعی و خود آدمی به حساب می آمده است... شرح مختصر همه خساراتی که صنعتی شدن به محیط وارد ساخته، غیر ممکن است. امّا مهمترین این خسارات، آلودگی محیط است که خطرناکترین مشکل قرن بیستم به حساب می آید. شاید بتوان گفت که در صورت حل

نشدن این مسئله قرن بیست و یکمی وجود نخواهد داشت... دریا ژنو در سویس، که زمانی دریاچه ای دارای آب زلال و سرد کوهستانی بود دیگر آب زلال ندارد و تندرستی کسانی را که از آن استفاده می کنند به خطر می اندازد. علت آن قصوری است که در پیدا کردن راههای سر و سامان دادن به مواد زاید انسانی حاصل از جمعیت روزافزون شهرهای بزرگ و کوچک گرداگرد آن شده است.^(۱)»

اخلاق انسانی حکم می کند که انسان در استفاده از طبیعت، توجه به حیات انسانی داشته باشد. حیاتی که مادی محض نیست و آرمانهای او محصور در مادیت نمی شود و راحتی و لذت و رفاه در استفاده بی رویه از پدیده های طبیعت و ایجاد تغییر در آنها جهت بهره برداری نیست. با توجه به داشتن حیات پاکیزه و معقول، باید به صنعت و به کارگیری آن در فرآورده های مادی روی آورد و گرنه تنها حیات پاک انسانی را از انسان خواهد گرفت که زندگی مادی را ناامن خواهد ساخت. چنانکه تجربه نشان می دهد و در حال حاضر شاهد آن هستیم، وجود صفا و سلامت و امتیث و رشد کمال معنوی تا حدودی بستگی به نحوه رابطه با طبیعت دارد. زیرا امکانات طبیعی و مادی شرط لازم و زمینه ساز وصول به مقام انسانی است. این وابستگی ایجاب می کند که بهره گیری از طبیعت به وسیله دین و عقل، کنترل شود. این تنها ما نیستیم که باید از مادیت جهت رشد معنویت استفاده کنیم و نیازهای مادی را مرتفع سازیم بلکه نسلهای آینده نیز باید بهره لازم را از نعمتهای الهی در روی زمین ببرند. و شکی نیست که افراط در بهره برداری از منابع و معادن و جنگلها وضع را بر نسل آینده بسیار سخت خواهد کرد و طبیعتی آلوده از مواد زاید اتمی و شیمیایی به آنها تحویل خواهد داد.

واسمن می گوید: «بی شک همه بر سر این مسأله توافق دارند که چون زمین به طور اعم - و زمین حاصلخیز به طور اخص - در حال حاضر نسبت به نیازمندیها و هوسهای آدمی کم است، استفاده از زمین باید تحت کنترل درآید و زمین برای مقاصد عالی تر به کار رود... هر ملتی امانت دار زمینی است که نسلهای آینده نوع آدمی بدان وابسته خواهند بود، نه تنها در برابر کسانی که فعلاً در محدوده آن زندگی می کنند؛ بلکه در برابر همه بشریت و برای همیشه متعهد است. با در نظر گرفتن این حقایق، انتظار می رود که بیش از اکنون باید به

ص: ۱۰۶

شکی نیست که روح و بدن تأثیر متقابل در یکدیگر دارند؛ همان گونه که معنویت روح یا شقاوت آن بر اعمال و نحوه استفاده از طعامها و آشامیدنی ها اثر مثبت یا منفی می گذارند؛ برخی از غذاها در شکل و زیبایی، و برخی در ذکاوت و خوشخویی و بعضی در جهات دیگر اثرات مثبت دارند.

امام علی علیه السلام فرمود:

«عَلَيْكُمْ بِالْهَرِيْسَةِ فَإِنَّهَا تُنَشِّطُ لِلْعِبَادَةِ... (۲)؛ بر شما باد به غذایی که از گوشت و حبوبات ترتیب داده می شود. زیرا موجب نشاط در عبادت است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَسْقُوا نِسَاءَكُمْ الْحَوَامِلَ الْأَبْنَانَ فَإِنَّهَا تَزِيدُ فِي عَقْلِ الصَّبِيِّ (۳)؛ به زنان حامله خودتان شیر بخورانید، زیرا باعث زیادی عقل در کودک می شود.»

علی علیه السلام فرمود:

«أَطْعِمُوا الْمَرْأَةَ فِي شَهْرِهَا الَّذِي تَلِدُ فِيهِ التَّمْرَ فَإِنَّ وَلَدَهَا يَكُونُ حَلِيمًا نَقِيًّا (۴)؛ در ماهی که زن در آن وضع حمل می کند، به او خرما بخورانید زیرا فرزند او بردبار و پرهیزکار خواهد شد.»

این سه مورد، نمونه هایی از روایاتی است که در مورد اثرات مثبت برخی خوراکیها و آشامیدنی ها وارد شده است. و احیاناً علم پزشکی جدید نیز به اندکی از آن آثار پی برده است.

بعضی دیگر از خوردنی ها و آشامیدنی ها هستند که احیاناً بر اخلاق و معنویت انسان اثر منفی می گذارند.

از امام باقر علیه السلام: خون بدان جهت حرام شده که سبب قساوت قلب، کمی مهربانی، رحمت و بخشش می شود. (۵)

از امام رضا علیه السلام: خون مانند میته «مردار» حرام شده زیرا سبب... بد اخلاقی، قساوت قلب و کمی در مهربانی و بخشش می شود. ۶

و نیز فرمودند: خمر قساوت قلب را به جای می گذارد... و سبب دوری از خدا می شود. ۷

و نیز: هر چیزی که در آن ضرر، تلف، فساد وجود داشته، خداوند متعال حرام کرده است. ۸

۱- (۱) - «زمین در خطر است»، ص ۱۷۶-۱۷۵.

۲- (۲) - بحار، ج ۶۳، روایت ۳، روایت ۱ و ۲ و ۴ نیز در همین مورد است.

۳- (۳) - بحار، ج ۵۹، ص ۲۹۴.

۴- (۴) - بحار، ج ۶۳، ص ۱۴۱.

۵- (۵) و ۶ و ۷ و ۸ - بحار، ج ۶۵، ص ۱۶۶-۱۶۴.

از آن جا که اصل در رابطه با طبیعت، حاکمیت معنویت و رشد آن است، لازم است از طعام ها و آشامیدنی هایی استفاده کنیم که تأثیر مثبت بر روی اخلاق و صفات انسانی دارند.

۴

روزها و شبها از جمله پدیده های جهان ماده هستند که انسان بیشترین بهره را از آنها می برد. گذشت روزها و شبها موجب افزایش سن انسان شده و آدمی را به مرگ نزدیکتر می کند. اوقاتی هستند که باید بیشترین بهره را از آنها گرفت، زیرا هر لحظه ای که از روز یا شب می گذرد قابل برگشت نبوده و سرمایه ای است که در حقیقت آب می شود و از دستمان می رود. لذا داشتن رابطه سالم و عقلانی با روزها و شبها و گذراندن ساعات آنها با معنویت، از جمله اخلاق انسانی است. خداوند شب را ساعات آرامش و روز را جهت تحصیل معاش قرار داده است، «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» ۱؛ لحظات شب جهت خلوت با خدای متعال بهترین اوقات هستند. لذا به نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خطاب شد: «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ (۱) قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... ۲» ای رسولی که در جامه خفته ای! شب را به نماز قیام کن مگر اندکی، که نصف باشد یا چیزی کمتر از نصف یا چیزی بر نصف بیفزای و با توجه کامل مشغول تلاوت قرآن باش...».

رابطه ما با روزها و شبها هنگامی مثبت و دارای ارزش معنوی و الهی بوده و فضیلت شمرده خواهد شد که در آنها به اطاعت از خدای بزرگ پردازیم و از مرتکب شدن امور حرام و گناهان دوری بجویم.

امام سجّاد علیه السلام در دعای روز پنجشنبه می فرماید:

«وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لَا تَفْجَعْنِي فِيهِ وَفِي غَيْرِهِ مِنَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ بِإِزْتِكَابِ الْمُحَارِمِ وَآكْتِسَابِ الْمَائِمِ وَارْزُقْنِي خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا فِيهِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهُ وَاصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُ وَشَرَّ مَا فِيهِ وَشَرَّ مَا بَعْدَهُ... (۱)؛ بر پیامبر (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) و آلش درود فرست و مرا در این روز (پنجشنبه) و غیر آن از شبها و روزها به ارتکاب حرامها و کسب گناهان دردمند مکن. و خیر آن را و خیر آنچه در آن است و خیر ما بعدش را به من روزی فرما و از بدی اش و بدی آنچه در آن است و بدی ما بعدش را دور گردان...».

به هر حال، بر ماست که اوقات روز و شب را مغتنم شمرده و از آنها به درستی استفاده

ص: ۱۰۸

کنیم؛ استفاده ای که بر علم و دانش ما و بر حسن خلق و معنویت ما بیفزاید.

بهره گیری معنوی

یکی از مسائلی که اسلام به آن توصیه فراوان می کند، تعقل و تفکر در آیات آفاقی است و از جمله وظایف اخلاقی عقلانی انسان اینست که یک چنین رابطه فکری با جهان طبیعت داشته باشد.

رابطه فکری با طبیعت به دو منظور می تواند انجام شود:

۱

با کشف قوانین و رابطه بین پدیده ها بتوانیم آنها را در رفع نیازهای مادی به استخدام بگیریم.

۲

با تفکر در موجودات، با مبدأ و معاد و ظرایف آفرینش آشنا شویم.

آیات قرآن عمدتاً ظهور در منظور دوم دارد. قرآن کتاب طبیعت نیست، کتاب ارشاد و هدایت است؛ هدایت انسان به جانب مبدأ و معاد. لذا توجه دادن به موجودات طبیعی و دعوت به تفکر و تعقل واسطه در اثبات مبدأ و معاد می باشد؛ یعنی، حصول علم به این که علت آفرینش خدای متعال است.

با اندیشیدن در موجودات مادی، به وابستگی وجودی آنها آشنا می شوید و سپس به قضاوت نشسته از روی علم و واقع گرایی می گوئید: «هر موجود وابسته، نیازمند است و هر نیازمندی محتاج به وجود خالق و رب است؛ پس عالم طبیعت، که وجودی نیازمند است، محتاج به خالق یکتاست که دارای وجود مستقل مطلق می باشد.» بنابراین، پی بردن به نیازمندی جهان، ما را به وجود مستقل مطلق (خدای متعال) آشنا می کند.

«وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَواسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوَاجِينَ يُغَشِّي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۱؛ اوست که زمین را بگسترده و در آن کوهها و نهرها قرار داد و از هر میوه جفت جفت پدید آورد. شب را در روز می پوشاند. در این پدیده ها نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند.

در آیه ۴ از سوره رعد پس از بیان مواردی در بهره گیری از زمین می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ در آن (موارد) نشانه هایی است برای گروهی که تعقل می کنند.»

از آیات فوق به خوبی استفاده می شود که رابطه انسان با طبیعت باید رابطه ای فکری و عقلی باشد؛ با تفکر در برخی از پدیده های طبیعت به وحدانیت الهی پی ببرد و آن جا که مطلق تفکر قادر نیست ما را به مقصود برساند - و لازم است از مقدمات علمی و پیچیده استفاده شود - از نیروی عقل بهره گرفته و تعقل نماید. (۱)

تفکر در آیات آفاقی (خواه تفکر حسی، خیالی - البته به کمک عقل - و خواه تفکر عقلانی) ما را با مبدأ هستی، وحدانیت، تدبیر و حکمت خداوند آشنا می کند. رابطه ادراکی با طبیعت، برای درک خالق متعال، لازم نیست تفکر عقلانی محض باشد؛ بلکه از طریق تجربه و تحلیل مسائل مادی در ذهن (یا یاری جستن از عقل) نیز می توان با آفریننده هستی آشنا گردید. و شاید نظر قرآن در آن جا که افراد را به تعقل در پدیده های عالم مادی فرا می خواند، تفکر عقلی محض بدون بهره گیری از تجربه باشد.

«وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» ۲.

بر اساس این آیه نیز کسانی قادرند از طریق «سخر لکم» به وجود و یکتایی خداوند متعال آگاه شوند که به تفکر عقلانی بپردازند.

نعمتهای مختلف و گوناگونی انسان را احاطه کرده و اگر فطرت او بیدار باشد متوجه می گردد که این نعمتها از خالق رازق یکتاست؛ ولی به لحاظ عوامل مادی و شهوی حالت فراموشی به او دست می دهد و توانایی درک هستی مطلق را از او می گیرد. این جا لازم است که فطرت بیدار شود و انسان نیز متذکر گردد و آنچه را به فراموشی سپرده و از آن غافل گشته، به یاد آورد. این یادآوری از تفکر در آفاق خالی نیست؛ لازم است بیندیشد و متذکر آیات الهی شود. به عبارت دیگر تفکری متذکرانه داشته باشد؛

«... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» ۳؛

رابطه اندیشه ای با طبیعت، به تفکر، تعقل و تذکر ختم نمی شود؛ انسان با کشف قوانین طبیعت آن را تسخیر کرده؛ به استخدام خویش درمی آورد و از نعمتهای بی شمار آن که فضل خداست - استفاده کرده و بهره مند می شود. این جا لازم است سر تعظیم در برابر حق فرود

ص: ۱۱۰

آورده و خدای متعال را شکرگذار باشد و سپاس الهی را به جا آورد؛ «... وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۱؛ از فضل خدا روزی طلب کنید؛ شاید که شکر حق را به جا آورید.»

برخی از مفسرین در معنای «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» بیان داشته اند: «أی تعرفون نعمه الله فَتَقُومُونَ بِحَقِّهَا (۱)؛ نعمت خدا را بشناسید و به حق آن و آنچه سزاوار آن است قیام کنید و بپاییزید.»

شکر و سپاس الهی همراه با درک و فهم و تفکر است؛ با تفکر و کسب معرفت می توان سپاس فضل و روزی خدا را به جا آورد.

آشنایی با مبدأ هستی از طریق رابطه ادراکی با طبیعت از جمله فواید و بهره های عالی معنوی است که انسان با مطلق تفکر در برخی و تعقل در بعضی دیگر به آن نایل می گردد.

تفکر در هر پدیده و نعمتی موجب تعقل و رابطه عقلانی با آن می شود. رابطه عقلانی با جهان ماده، فطرت توحیدی ما را بیدار می کند و انسان را از حالت فراموشی حق به تذکر منتقل می سازد و متذکر شدن معرفتی همراه با عقد قلب، در ما به وجود می آورد که به سپاس و شکر الهی منتهی می شود. پس رابطه ادراکی ما با طبیعت، باید به ستایش و خضوع و فرمانبری از خداوند متعال کشیده شود.

یکی دیگر از بهره گیری های معنوی انسان در رابطه ادراکی با پدیده های طبیعت، شناخت معاد است. از تحولات موجود در طبیعت و از عامل مرگ و حیات در پدیده ها می توان به وجود قیامت آگاه شد. برخی از آیات قرآن به این مطلب اشاره کرده و انسان را دعوت به تعقل در آن فرموده است:

وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۷) وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۳؛ و اوست خدایی که شما را در زمین بیافرید (از خاک خلق کرد) و به سوی او گرد آورده می شوید. و اوست خدایی که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز به (اراده) اوست؛ چرا تعقل نمی کنید؟»

آفرینش انسان از ماده جامد بی روح به نام خاک، نشانه و آیه ای است که حکایت از خالق مدبّر دارد. خوب و با دقت در اجزای طبیعت و ماده و عناصر آن نظر کنید. آیا چه کسی ماده

ص: ۱۱۱

بی جان خاک را متحوّل ساخت؟ این حرکت را چه کسی پدید آورد؟ قطعاً با تعقل در این امور به وجود خدا آشنا خواهید شد. اما این تحول و حرکت نمی تواند پایانی نداشته باشد. اگر او مبدأ و فاعل این تحول و حرکت است غایت و نهایت آن هم اوست. پس، «إليه تحشرون»، حشر شما به جانب اوست.

مرگ و زندگی در دست اوست و رفت و آمد شب و روز، آیه و نشانه مرگ و حیاتند.

کیست که با اختلاف شب و روز فصول را پدید می آورد و در هنگام بهار به تن بی جان طبیعت حیات می دهد؟ تعقل کنید؛ آن کس که به ماده خاکی حیات بخشید و انسان را در آن بیافرید؛ همان کس، پس از مرگ در عالم دیگر او را محشور خواهد ساخت، زیرا حیات و مرگ در ید قدرت اوست. پس، در تحولات طبیعی تعقل کنید تا به این حقیقت که معادی در پیش دارید، واقف شوید. (۱)

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ۲؛ و او خدایی است که شما را زندگی بخشید و سپس شما را می میراند و باز زنده می کند. براستی انسان ناسپاس است.»

«وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۳؛ و از آسمان آب را نازل می کند (باران می فرستد) و زمین را بعد از مرگ آن زنده می گرداند. همانا در آن نشانه هایی است برای گروهی که اهل تعقل و اندیشه هستند.»

رابطه فکری و تعقلی با طبیعت به جهت یافتن حقیقت مبدأ و معاد، به علوم تجربی هدفی مقدّس بخشیده و آن را از بُعد مادی صرف بیرون می آورد و معنویّتی خاص می بخشد. عالم طبیعی را از غروری که ممکن است به آن مبتلا شود نجات می دهد و از این که بخواهد دانش خویش را در جهت منفی به کار گیرد، باز می دارد. نیز از این که مقهور قدرت طبیعت شود و آن را یگانه مدبّر در هستی بداند و تمام آرزوها در زندگی انسانی را به سوی آن معطوف دارد، رهایی می بخشد. بنابراین، عالم و دانشجوی علوم تجربی و نیز هر انسان علاقمند به شناخت پدیده های طبیعت، اضافه بر بهره گیری علمی باید هدف خود را شناخت مبدأ و معاد قرار دهد، تا:

ص: ۱۱۲

۱. به طبیعت نگاه استقلال‌ی نداشته باشد.

۲. آن را در طریق ارزشهای اخلاقی مثبت به خدمت بگیرد.

۳. به ایمانش به حقیقت هستی، افزوده شود.

۴. متذکر نعمتهای الهی گشته و شکر گزار آن نعمتها باشد.

۵. از طبیعت در جهت تأمین مصالح دنیوی به خوبی استفاده کند.

۶. طبیعت را ملک خدا بداند و در ملک خدا معصیت نکند.

طبیعت، عبادتگاه حق

در طبیعت هر موجودی مترنم به تسبیح خدای متعال و به تکبیر و حمد و سپاس او مشغول است؛

«... وَ إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۱؛ هیچ موجودی نیست جز این که به تسبیح و ستایش خدا مشغول است؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید.»

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ ۲؛ آنچه در آسمانها و زمین است، خدا را تسبیح می گوید.»

تسبیح، تنزیه خدای بزرگ است از هر عیب و نقصی، و هر موجودی با تمام هستی اش شهادت می دهد که خالق و ربّ او خالی از هر محدودیت و نقصی است.

«هر موجودی نشانه ای روشن بر وجود صانع متعال، وحدانیت، علم، اراده، قدرت و حکمت اوست. و کسی که تأمل و نظر کند، به این حقیقت پی می برد. و هر موجودی تسبیح گو و ستایش کننده و تکبیر گوی آن خالق و صانع است. زیرا حقیقت تسبیح، تهلیل، تکبیر و تحمید، شهادت بر وحدانیت صانع و تنزیه او از نقایص و اظهار عظمت و بزرگی اوست...»^(۱)

برای هر فرد معتقد به توحید، روشن است که طبیعت و جهان مادی - که انسان در گوشه ای از آن آفریده شده - وجودی است که از خدا صادر شده و شعاعی از پرتو نامتناهی وجود اوست و به بیان بلند قرآن مجید، خدای متعال را تسبیح می گوید. چنین جایگاهی سزاوار آن است که عبادتگاه مالک و مدبّر و خالق آن باشد، نه محلّ معصیت و گناه و

ص: ۱۱۳

انسان به عنوان موجودی مختار باید به این واقعیت تن دهد که زمین همان گونه که محلّ رشد تکوینی و جسمی اوست، باید محیط تکامل روحی و معنوی او باشد. و چون اسباب و مقدمات تکامل روحی اش ارادی و اختیاری است، پس باید با شیوه ای عالمانه و مدبرانه از این محیط و اسباب طبیعی آن در رشد معنوی خویش بهره کامل را ببرد.

طبیعت را محلّ گناه و لعب و لهو قرار دادن، خلاف ساختمان وجودی طبیعت است؛ زیرا طبیعت به عنوان مجموعه ای از پدیده ها تحمید و تسبیح گوی خدای متعال بوده و حرکت انسان به عنوان پدیده ای از آن، باید در همان جهت باشد، لذا معصیت حرکتی در جهت خلاف آن است. و اگر خداوند متعال زمین را از گناهان ما آگاه ساخته بود، زمین، ما را تحمّل نمی کرد. در دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام می خوانیم:

«سَیِّدِی لَوْ عَلِمَتِ الْأَرْضُ بِذُنُوبِی لَسَاخَتْ بِی أَوْ الْجِبَالُ لَهَدَّتْنِی أَوْ السَّمَاوَاتُ لَأُخْتَطِفُنِّی أَوْ الْبِحَارُ لَأَغْرِقُنِّی؛ آقای من! اگر زمین به گناهانم آگاه بود، مرا فرو می برد؛ یا کوهها، سخت مرا در هم می شکستند؛ یا آسمانها مرا می ربودند؛ یا دریاها مرا غرق می ساختند».

هر چند احتمال می رود که زمین آگاه از بدیهای انسان نباشد، لکن گناه اثر وضعی خود را بر طبیعت می گذارد و باعث ظهور نقمتهایی شده و شرط لازم جهت نزول عذاب الهی می گردد؛ چنانکه برخی از آیات و روایات بیانگر آن هستند؛

أَلَمْ یَرَوْا كَمْ أَهَلَّكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّانُهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِطْرًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ۱؛ آیا ندیدید که ما پیش از اینها مردم بسیاری از قرن ها را هلاک کردانیدیم؟ مردمی که در زمین مکانتشان داده بودیم، آنچنان مکانتی که به شما نداده ایم. و بر ایشان بارانهای پی در پی از آسمان فرستادیم و رودها را از زیر پایشان روان ساختیم. «با توجه به اینکه بهره مند از نعمتها بودند» آنها را به کیفر گناهان (و عناد و نافرمانی که) کردند، هلاک کردیم و بعد از آنها گروهی دیگر پدید آوردیم.»

«وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ۲؛ و اهل آن قریه ها را

چون ظلم و ستم کردند هلاک ساختیم و برای هلاکتشان وعده ای (در این دنیا) مقرر گردانیدیم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «

تَوَقَّوْا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ وَ لَا نَقْصِ رِزْقٍ إِلَّا بِذَنْبٍ حَتَّى الْخَدَشِ وَالنَّكْبَةِ وَالْمُصِيبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» ۱؛ ۲؛ از گناهان بر حذر باشید. هیچ بلا و حزن و غم نقص در روزی جز به سبب گناه به وجود نمی آید. حتی خراش و گرفتاری و معصیتی که بر انسان وارد می شود. زیرا خداوند متعال می فرماید: آنچه از مصیبت به شما می رسد به سبب اعمال بدی است که با دست خود انجام می دهید و بسیاری را خداوند عفو می کند (و بر آن مؤاخذه نمی کند).»

همان گونه که گناه سبب نزول نعمت و مصیبت می شود، انجام اعمال صالح درهای رحمت الهی را به روی اهل زمین باز می کند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ... ۳»؛ اگر اهل قریه ها ایمان آورده و پرهیزکار می شدند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم.»

آنچه تا این جا بیان شد، خلاصه و فشرده ای از بهره گیری معنوی طبیعت بود، و این نوع رابطه که با اختیار انسان انجام می گیرد، وقتی از ارزش اخلاقی مثبت برخوردار است که مقدمه ای جهت رشد و تعالی انسان باشد و او را به مبدأ و معاد آشنا سازد. اما رابطه ای که سبب نعمت و بدبختی شود دارای ارزش اخلاقی منفی بوده و بر محور فضیلت و حق نیست.

یک بینش غلط

هیچ کس نیست که نیاز و پیوندش با طبیعت را احساس نکند و با اندیشیدن در بدن و جسمش پی نبرد که از عصاره خاک و گیاه است که روزی در صلب پدر و سپس در رحم مادر قرار گرفته و به صورت انسان زیبایی در آمده است. چنین احساس و آگاهی در رابطه خود با طبیعت بسیار بجاست؛ اما برخی در پرتو این احساس و آگاهی راه افراط پیموده و به گونه ای

به توجیه این رابطه می پردازد، به طوری که طبیعت را به عنوان مالک و حاکم برگزیده و خود، مملوک و محکوم آن می شوند. مسلم است که چنین طرز تفکری، فلسفه مادگرایی و دنیاگرایی بر اساس احساسگرایی را بنیان می نهد و حیاتی را برای انسان می سازد که امروز در پنج قاره این کره خاکی شاهد آن هستیم. در واقع، بشر با نظر استقلالی به طبیعت، فلسفه «پوچ گرایی» را بنا نهاده و هیچی و پوچی را برگزیده است. لحظه ای به سیر فکری در حیات مردم بپردازید؛ همه چیز روشن می شود. بسیاری در بعد نظری و عملی و بسیاری دیگر در بعد عملی نظر استقلالی به طبیعت دارند.

آیا گذران عمر در آرزوی رسیدن به مقامهای اعتباری، پوچی نیست؟ آیا اندیشیدن به افزایش ثروت مادی و تمرکز آن، و سپری کردن عمر در جهت آن، پوچی نیست؟ آیا خلاصه کردن ملاک شخصیت و ارزش انسانی و اجتماعی در مادیات، بی پایگی حیات این جهانی نیست؟ آیا نادیده گرفتن اصول انسانی و اخلاقی (معنویت، عقل، کرامت، عزت نفس، عدالت و ایمان و...) و از طرف دیگر روی آوردن به دروغ، تزویر، زر و زور در جهت رفاه مادی، طبیعت گرایی و پوچ گرایی نیست؟ آیا دین را در حاشیه زندگی قرار دادن و به اصول آن بی اعتنا بودن و آن را به استخدام حیات مادی و فریب مردم در آوردن، پوچ گرایی نیست؟ و آیا راضی شدن به حیات مادی و رفاه دنیوی، ثمره طبیعت گرایی نیست که چنین رضایتی عین پوچی و هیچی است؟ و آیا...

قارونهایی که بر ثروت تکیه زده، و فرعونهایی که به الوهیت خود روی آورده بودند؛ ابوسفیان هایی که بت را سرمنشأ خیر و شر می دانستند؛ و آنان که طبیعت را به طور کلی به عنوان تنها معبود، برگزیده بودند و... کجایند؟ آیا اینان به هستی راه یافتند یا در میان آرزوهای بشمار، با حسرت تمام به جهنمی افتادند که خود ساخته بودند؟

و يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ۱؛ آنان، جز خدا چیزی را می پرستند که خدا (عز و جل) برهانی بر آن فرو نفرستاده است و چیزی را پرستش می کنند که آگاهی و علم بدان ندارند. برای ستگران هیچ یاور و ناصری نیست.»

ما برهان و حجّتی بر طبیعت گرایی و نظر استقلالی به آن نداریم تا رابطه عبد و معبود با

آن داشته باشیم. و اعتقاد به چیزی که دارای حجت نیست، اعتقادی بر پایه ظن و گمان بوده و باطل است.

با کنار گذاشتن این بینش غلط و روی آوردن به آنچه مورد تأیید شرع و عقل است، دنیای جدید خواهد توانست بر جوّ ضدّ انسانی و فساد اخلاقی حاکم بر تمام شؤون اجتماعی و فردی، حاکم شده و به این حقیقت آگاه گردد که هر چیزی جز خدا و عنایت و رحمت خاصّ او فانی و از بین رفتنی است؛

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۱؛ با خدای یکتا، خدای دیگری را مخوان. خدایی جز او نیست. هر چیزی نابود شدنی است مگر ذات مقدّس او. فرمان، فرمان اوست و همه به سوی او بازگردانده می شوید.»

ص: ۱۱۷

۷- رابطه انسان با آخرت

اشاره

ص: ۱۱۹

از جمله سنتهای الهی در مورد انسان که قضاء و حکم حتمی الهی به آن تعلق گرفته و قابل تغییر و تبدیل نیست وجود مرگ برای انسان و بقا حقیقت و شخصیت حقیقی او پس از مرگ و حشر او در عالم آخرت است.

أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۱ و براستی که قیامت آمدنی است و هیچ شکی در آن نیست و براستی که خدا مردگان را از قبرها بر می انگیزاند.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲

بگو (ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خدا شما را زنده می کند سپس شما را می میراند پس از آن در روز قیامت شما را گرد می آورد. قیامتی که شکی در آن نیست و لکن بسیاری از مردم نمی دانند.

آنچه برای یک مسلمان و معتقد به جهان آخرت مهم است، چگونگی رابطه او با آن عالم است، رابطه ای که هرگز خارج از دو صفت فضیلت و رذیلت نیست. برای ارائه رابطه ای صحیح با عالم پس از مرگ به بیان چند نکته اشاره می کنیم:

* نکته اول اینست که تصور ما از رابطه با جهانی که نیامده، چگونه است؟ آخرت هنوز بوقوع نپیوسته، رابطه با آن چگونه تصور می شود؟ شخصی که زنده است و هنوز با مرگ و عالم پس از مرگ مواجه نشده، چگونه می تواند با آن رابطه داشته باشد. آنجا که از رابطه با

خود، اجتماع، طبیعت و خدا سخن می گوئیم، خودی وجود دارد، خدا، طبیعت و اجتماع وجود دارند بعد می گوئیم با آنها رابطه مثبت داشته باشید. ولی آخرت هنوز نیامده، مرگ و عالم برزخ وجودی برای انسان موجود در دنیا ندارد. رابطه با موجودی که نیامده چگونه تصور می شود؟

پاسخ:

آنچه تحقق ندارد دو قسم است

۱ - این که هرگز تحقق نخواهد داشت و وجود پیدا نخواهد کرد.

۲ - این که حقیقت پیدا کردن آن حتمی است.

مسئله است که انسان در رابطه با قسم اول، تصور صحیحی ندارد زیرا رابطه با آنچه نیست و در آینده هم وقوعی نخواهد داشت مورد پسند عقل نیست.

امّا قسم دوم در صورتی که انسان در مرحله ای با آن مواجه خواهد شد، و عمل و رفتار او در کیفیت مواجه شدن و چگونه بودن و ماندن و آن و با آن، مؤثر باشد؛ رابطه با آن قبل از وقوع مورد پسند عقل می باشد، و عقل حکم می کند، به این که آن را مورد توجه و نظر دقیق داشته و به گونه ای عمل کند که در هنگام وقوع آن در نهایت آرامش و راحتی باشد. فردا نیامده است، ولی چگونه زندگی کردن تو در امروز در چگونه بودن فردا بسیار مؤثر است کسالت و تنبلی امروز در کارهای مربوط به آن روز، فقر و ناداری فردای تو را به همراه دارد، و تلاش و کار و ذخیره امروز تو، دارایی و سرافرازی فردا را با خود به ارمغان می آورد. رعایت بهداشت تن و روان در ایام کودکی سبب سلامت روح و روان انسان در ایام جوانی است که نیامده و روزی با آن مواجه خواهد شد. قیامت حقیقتی است که برای انسان در دنیا واقعیت نیافته ولیکن آمدن آن در دیدگاه اسلام امری حتمی است، حقیقتی که روزی با آن روبرو خواهیم شد. هر چند الان نیست ولی فردایی است که کیفیت روبرویی با آن و چگونه ماندن در آن را امروز تعیین می کند. بنابراین رابطه با عالم آخرت در دنیا، رابطه با چگونه برخورد کردن با آن و چگونه زیستن و بودن و ماندن در آن است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ

مَا فَزَّنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۱: آنان که قیامت و لقاء (ثواب و عقاید) خدا را تکذیب کردند برآستی که زیانکار شدند تا آنگاه که ساعت (قیامت) ناگهان آنها را فرا رسد گویند ای حسرت بر ما که آسایش و سعادت این روز خود را از دست دادیم و تقصیر کردیم در عبادت و اطاعت خدا در دنیا پس بار گناهان خویش را بر پشت گیرند آری بدبار گرانی است که بدوش می گیرند این وزر و وبال را.

وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ لِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۲: دنیا جز بازیچه و سرگرمی چیزی نیست و حتماً خانه آخرت برای آنانی که تقوا را (در دنیا) برگزینند بهتر است (از بازیها و سرگرمیهای دنیوی) آیا (در این مورد) تعقل نمی کنید.

تصدیق و تکذیب عالم آخرت و نیز تقوای الهی در دنیا با کیفیت زیستن در عالم آخرت رابطه دارد. و اشخاص عاقل و دارای اندیشه عقلانی باید متوجه این رابطه باشند.

* نکته دوم تلاش برای کسب اخلاق انسانی و برخوردار شدن از صفات فضیلت، آنگاه معنا و مفهومی معقول پیدا می کند، که در رابطه با عالم قیامت ملاحظه شود. ترک رذائل اخلاقی و گذشتن از بسیاری از لذات و زیبایی دنیوی برای کسب فضائل انسانی، زمانی معقول است که برای آن نتیجه و ثمره ای لحاظ شود. و شک نداریم که مهار خواسته های نفسانی در دنیا (احیاناً) ضرر دنیوی را به همراه دارد. و شاید هرگز در دنیا جبران نشود و آنجا که یک عمل صالح مساوی با مرگ شخص است (مانند شهادت در راه خدا) بطور حتم، ثمره دنیوی برای شخص به همراه ندارد. از لحاظ ثمره و نتیجه برای چنین اعمالی فقط در رابطه انسان با قیامت، ممکن است. و چنانچه رابطه با آخرت را مورد نظم قرار ندهیم، پیروزی با آنانی است که از هر طریق ممکن به خواسته های نفسانی می رسند و منفعت دنیوی را بر هر منفعت دیگر ترجیح می دهند. و به دنیاطلبی خود معنا و مفهوم می بخشند. آنجا که رابطه با آخرت لحاظ می شود متاع دنیا، توصیف به قلیل بودن است و انتخاب دنیا بر آخرت امری پوچ و بی مایه محسوب می شود.

وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ۳: (این مردم کافر) به خوشی و شادمانی زندگی دنیا خوشحال شدند و حال اینکه زندگی دنیا در قبال آخرت جز

متاع (موقت) و ناقابلی نیست. با توجه به این نکته رابطه با اجتماع، خود و طبیعت همیشه در راستای رابطه با خدا باید باشد.

* نکته سوّم آنچه در رابطه با عالم آخرت لازم است مورد توجه واقع شود اینست که شخص، رابطه با آخرت را رابطه با ثمره و نتیجه اعمال و رفتارهای موجود در دنیا ملاحظه کند. و دنیا را جایگاه کشت و سعی و تلاش بداند. عالم آخرت انعکاسی از عالم دنیاست، نه انعکاسی از ظواهر دنیا بلکه نموداری از باطن آن، ممکن است ظاهر عملی درد، رنج و گرفتاری باشد اما از باطنی الهی و انسانی برخوردار باشد. آنچه پس از مرگ و نیز در عالم قیامت ظهور فعلی می یابد همان باطن انسانی آن است نه درد و رنج، و نیز ممکن است ظاهر عملی لذت راحتی و آسایش باشد. اما باطنی خبیث داشته باشد. در عالم آخرت همان باطن زشت ظهور پیدا می کند نه آسایش و لذت آن. إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ۱: براستی و محققاً قیامت خواهد رسید، میخواهم وقت قیامت را پنهان دارم تا (مردم آزمایش شوند و) هر نفسی به پاداش (نیک و بد) اعمالش در آن روز برسد.

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ، يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ۲: البته خداوند بر زنده کردن دوباره (انسان) پس از مرگ قادر است. (و این رجعت) در روزی (است) که اسرار و پنهان ها آشکار شوند.

انسان خواه توجه به عالم آخرت و نتیجه اعمالش در آن جهان داشته باشد و خواه بدون التفات باشد تأثیر در واقعیت (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) ندارد. او محصول پنهان کاریها و رفتارش را مشاهده خواهد کرد لکن التفات به این که رابطه با آخرت، رابطه با ثمره و نتیجه اعمال در دنیاست، سبب رابطه مثبت با جهان قیامت می شود. و انکار چنین رابطه ای و یا بی التفاتی به آن کافی است، آدمی را در طریق جهنم (نعوذ بالله) قرار دهد.

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِقُونَ (۴۱) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۵۱) وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ۳: و روزی که (قیامت) بر پا شود و آن روز، خلائق (برحسب کفر و ایمان و مراتب طاعت، معرفت و عصیان) جدای از هم، و فرقه فرقه شوند. اما آن فرقه که ایمان آوردند و به کارهای شایسته پرداختند در آن روز مسرور و شادمان و محترم به باغ خرم و شاداب بهشت

منزل گیرند و اما آن فرقه که کافر شدند و آیات ما و حیات و دیدار آخرت را تکذیب کردند آنان را (برای کیفر) در عذاب دوزخ حاضر کنند. روز قیامت که بر پا شود عذاب منکرین قهری است چنانکه سرور ایمان آورندگان حتمی است.

* نکته چهارم رابطه با عالم آخرت خواه به نحو رابطه ای مثبت و یا منفی انسان را متوجه می سازد که، به خود وا گذاشته نشده و خداوند متعال بر حرکات و اعمال او، هر چند ناچیز و کوچک نظارت کامل دارد و خلقت جهان و انسان عبث و بیهوده نیست.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ۱: آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم و (پس از مرگ) هرگز به سوی ما باز نخواهید گشت. از این آیه شریفه استفاده می شود که اگر خدای متعال مردم را برای همین دنیا آفریده بود، نه برای عالم آخرت و بازگشت بسوی خودش، آفرینش آنها عبث و بیهوده بود و فرمود: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَسِيطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنا حَاسِبِينَ ۲: و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و ستمی به هیچ نفسی نخواهد شد و اگر عملی به قدر دانه خردلی باشد در حساب آریم و تنها علم ما از همه حساب گران کفایت خواهد کرد.

مفسرین گفته اند که مراد از این جمله عمل انسان است از خیر یا شر که خداوند آنرا در قیامت حاضر می کند یا دین او به دیگران است که اگر به وزن خردل هم باشد به حساب می آید، و اگر انسان هر چند اندک به خود وا گذاشته شده بود به حساب آوردن خردل از عمل معنا و مفهومی نداشت.

بنقل از قرآن مجید لقمان در این مورد به پسرش گفت: يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صِيْرِهِ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ۳:

ای فرزندم براستی که خداوند اعمال و خصلتهای خوب و بد مردم را اگر چه به مقدار خردلی در میان سنگی یا در آسمان هیا در زمین پنهان باشد همه را (در محاسبه) می آورد که خدا توانای دقیق و آگاه است.

توجه انسان به جهان آخرت و رابطه مثبت با آن سبب به نظم در آمدن اعمال و رفتار

ارادی انسان است. ضامن اجراء عدالت و تسلیم شدن به او امر و نواهی الهی است. در بردارنده پاکي روح و نیالودن آن به ذره ای از گناه است. انحراف از وابستگی محض ارادی هر چند ناچیز باشد و قرار گرفتن در صراط وابستگی خالص ارادی ولو به اندازه یک خردل باشد، در قیامت کیفر و پاداش آن را خواهد دید. فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۱: پس هر کس به قدر ذره ای کار خوب و نیک انجام داده باشد (پاداش) آن را خواهد دید و هر کس به قدر ذره ای کار زشت و بد مرتکب شده باشد (کیفر) آن را خواهد دید.

خلاصه این که رابطه با عالم آخرت در بردارنده وابستگی خالص ارادی انسان به خداست.

* نکته پنجم رابطه اعتقادی با عالم آخرت اثری خالص در بینش انسان نسبت به خود و مرگ دارد. و آن این که وقتی ما رابه ایمان آوردن به قیامت دعوت می کنند، در واقع به ما می باوراندند که حقیقت وجودی تو امری است که جاوید می ماند و با مرگ نیست نمی شوی، بلکه مرگ پلی است که تو را از عالم دنیا به عالم دیگر انتقال می دهد. به عبارت دیگر مرگ پلی است ما بین دنیا و آخرت تو. آنانی که رابطه اعتقادی به آخرت ندارند چنین گمان می برند که پس از مرگ و پوسیدن بدنشان، نیست می شوند و اثری از آنها باقی نمی ماند(۱) و به همین جهت استدلال می کنند که پس از مرگ چیزی باقی نیست تا به عالمی دیگر انتقال پیدا کند. این نوع تحلیل از آخرت و مرگ و انسان، تحلیلی در ظرف احساس می باشد. و اثر چنین تحلیلی نفی رابطه اعتقادی با آخرت است. و در جای خود این مطلب تبیین شده که رابطه اعتقادی با دین و مسائل اصولی آن معلول فطرت و درک عقلی است. وقتی قرآن بازگشت به سوی خدا را مطرح می کند به طور غیرمستقیم بیان می دارد که حقیقت وجودی تو نمی میرد، نمی پوسد، نیست نمی شود بلکه پس از مرگ باقی می ماند و به این نحو نوعی معرفت به نفس را به انسان می دهد.

* نکته ششم درک انسان از معاد درکی عقلی است. و انسان در مرتبه درک حسی قادر به فهم آن نیست و درک عقلی ما از معاد و عالم پس از مرگ کلی بوده و نمی توان توسط عقل به جزئیات آن پی برد. را معرفت به مسائل جزئی معاد، وحی است که پیامبران از طریق وحی به آن آگاه می شوند و مردم به واسطه پیامبران به شناخت آن نائل می گردند.

ص: ۱۲۶

۱- (۲) - وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۰۱) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي
وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ! سورة سجده، آیه ۱۰-۱۱.

به همین جهت رابطه انسان با آخرت رابطه ای حسی و تجربی نیست، بلکه رابطه ای عقلانی می باشد. کسانی که با تکیه بر حس و تجربه می خواهند معاد و مسائل آن را بفهمند و با آن رابطه ای حسی داشته باشند. ثمره ای جز انکار معاد و نادیده گرفتن این واقعه عظیم و حوادث آن برایشان نخواهد داشت. و رابطه آنان با آخرت صرفاً جنبه منفی پیدا خواهد کرد.

به بیان قرآن مجید، اینان از اصحاب جهنم هستند.

لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۱: اگر - حقایق دینی و اصولی و احکام دین را - می شنیدیم و یا - درباره آنها - تعقل می کردیم از یاران جهنم نبودیم.

پس از بیان نکات فوق به بررسی کیفیت رابطه صحیح با جهان آخرت و فوایدی که بر آن مترتب است. (به اختصار می پردازیم:

رابطه صحیح با آخرت

چگونگی آخرت هر فردی وابسته به کیفیت ایمان، اعتقاد و نحوه روابطی است که با مراتب وجودی خود و رابطه با اجتماع، طبیعت و از همه مهمتر با خدا دارد. تحقق رابطه صحیح با آخرت معلول ظهور فعلی رابطه صحیح با موارد فوق است. زیرا با توجه به نکته دوم رابطه با آخرت، رابطه با ثمره و نتیجه اعمال و رفتار است. اگر روابط فوق روی موازین عقل و دین باشد، رابطه صحیح بوده و ثمره و نتیجه اعمال مثبت خواهد بود و در غیر این صورت رابطه.

خارج از موضع مناسب بوده و ثمره و نتیجه منفی را به همراه خواهد داشت. در اینجا به آثار مثبت و منفی رابطه با آخرت اشاره می کنیم:

رابطه مثبت با آخرت در دنیا

رابطه مثبت عبارت از رابطه عقلانی و دینی با عالم پس از مرگ است. این رابطه از دو بُعد مثبت برخوردار است:

۱

بُعد علمی رابطه مثبت با آخرت.

۲

بُعد عملی رابطه مثبت با آخرت.

ص: ۱۲۷

ارتباط مثبت با عالم آخرت این امر علمی را در نفس ایجاد می کند که جایگاه اصلی انسان دنیا نیست. بلکه جایگاه ابدی او در سرایی دیگر بوده و با توجه به چگونگی خُلق او تعیین می شود. انسان با علم به این مطلب، آگاه می گردد که دنیا جز راهی به سوی آخرت نیست، و گذشت هر لحظه ای از لحظات عمر، انسان را به عالم پس از مرگ نزدیک می کند تا آنجا که به مرحله ای از بزرگسالی می رسد که قابلیت ماندن در دنیا را از دست می دهد. و با دریافت روح توسط فرشته مرگ به عالم پس از مرگ انتقال پیدا می کند. (۱) با توجه به این که ارتباط او با عالم آخرت در شعاع درک توحیدی از هستی آخرت، می باشد و اعتقاد به حاکمیت اصل حکمت بر دنیا و آخرت دارد، دنیا را به عنوان راهی به آخرت ملاحظه می کند که تعیین کننده کیفیت معیشت در آن عالم است (۲). پس به این فهم نائل می شود که باید توجه لازم بلکه کافی به اعمال و گفتارش داشته باشد. و از محدوده خواسته های دین و عقل خارج نشود. زیرا در آن عالم مواجه می شود با آنچه از دنیا بدان جا فرستاده است (۳). و برای این که از محدوده خواسته های دین و عقل خارج نشود، خود را مسؤول شناخت دین و حکم عقل قرار می دهد و به معرفت احکام و حقایق دین قیام می کند.

علم به این که آخرت هست کفایت نمی کند بلکه باید به طور دقیق آن را شناخت و از کیفیت و چگونگی آن عالم باخبر شد. هر قدر معرفت ما نسبت به آن عالم بیشتر باشد، پرده از عظمت آن بیشتر برداشته می شود. و در این هنگام دنیا هر چند هم زیبا جلوه کند در دید ما کوچک و تحقیر شده است (۴).

بعد علمی رابطه انسان با آخرت با توجه به بیان عقل و دین افراد معتقد را به معرفتی عالی از دنیا و آخرت و کیفیت زندگی در دنیا می رساند. که به اختصار به توضیح آن می پردازیم. عالم برزخ و پس از آن عالم قیامت. دو جهان وسیعتر از دنیا هستند و به همین

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ! - سوره های السجده، آیه ۱۱. اعراف، آیه ۳۷. انفال، آیه ۵۰. نحل، آیه ۳۲.

۲- (۲) - الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (۵). سوره نمل، آیه ۳-۴-۵.

۳- (۳) - يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ... سوره ال عمران، آیه ۳۰.

۴- (۴) - چنانکه امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: وَاللَّهِ لَدُنِّيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي.

جهت محیط بر دنیا می باشند(۱). دنیا به جهت ظرفیت بسیار محدود که دارد، حق و باطل در آن در آمیخته و شناخت حق از باطل چه بسا بسیار دچار مشکل می شود. و حقایق آنچنان در آن پنهان می ماند که هرگز ظهوری پیدا نمی کند و خوبیها و بدیها احیاناً ظهور ندارند و بطون اعمال واقعیت خود را نشان نمی دهد. و زمانی ظاهراعمال بد زیبا جلوه کرده و زمانی خوبیها در نظرها بد جلوه می کنند. اما جهان برزخ ظهور فعلی حقایق در قالب مثال است. و برخی از حقایق هویدا و روشن می شود؛ به این نحو که دریچه ای از جنت و بهشت و یا دوزخ و جهنم به روی شخص گشوده می شود. امّا در قیامت هیچ چیز فروگذار نمی شود و حقایق به تمام و کمال از خوب و بد و... ظهور فعلی و تجسّمی پیدا می کند آیه «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۲)» گواه روشن مطلب فوق است. آیاتی که از قیامت به عنوان یَوْمُ ۳ الْفَضْلِ، یَوْمُ مَشْهُودٌ ۴، اَلْيَوْمِ الْحَقُّ، یَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْاَبْصَارُ (۳) و... یاد کرده، دلالت به ظهور حقایق پنهان در آن روز دارد. و این آیه که در خصوص افراد مجرم نازل شده است «وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ۶: و کتاب (نامه اعمال در قیامت) گذارده می شود پس گناهکاران را می بینی از آنچه در آن (نامه اعمال) است ترسان و وحشت زده اند و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است، که هیچ (عمل) کوچک و بزرگ و انگذاشته است جز این که آن را شماره کرده است؟ و آنچه (در دنیا) انجام داده است حاضر می بینند و پروردگار تو به احدی ظلم و ستم نمی کند.

و نیز آیاتی که بیانش در ظهور فعلی اعمال در روز قیامت است، چون آیه ۱۴ از سوره تکویر: عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضَرَتْ.

بنابراین علم به این که دو جهان برزخ و قیامت محیط بر ما و اعمال ما است و آنچه در

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - به کتاب معاد شناسی، ج ۲، مجلس یازدهم رجوع شود.

۲- (۲) - سورة ال عمران، آیه ۳۰.

۳- (۵) - سورة ابراهیم، آیه ۴۲.

دنیا انجام می گیرد در قیامت تجسم خواهد یافت، بیانگر رابطه خاصی است که بین این دو جهان وجود دارد. و اینطور نیست که دنیا و آخرت، دو پدیده ای در نهایت بیگانه از یکدیگر باشند. با توجه به چنین معرفتی، کوچکترین حرکتی که در دنیا دارد، و نمود و شکل و اثری در آخرت. و پس از انتقال حقیقت وجودی انسان به عالم برزخ و سپس به عالم قیامت، برای ما آشکار خواهند شد هر چند گاهی برای صاحبان نفوس زکیه (انبیاء، اوصیاء، اولیاء دین و پیروان صدیق آنها) در همین دنیا نیز ظاهر و روشن است، به داستان ذیل توجه کنید:

نبی اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح در مسجد چشمش به جوانی افتاد... پس به او فرمود: چگونه صبح نمودی؟ عرض کرد: صبح کردم در حالی که مؤمن حقیقی و ثابت و پا برجا هستم. حضرت فرمود: برای هر امر حق و ثابتی حقیقتی است، پس حقیقت ایمان تو چیست؟ عرض کرد: ای رسول خدا، براستی همین یقین مرا محزون و اندوهگین ساخته و بیداری شب و تشنگی روزهای گرمم بخشیده و از دنیا اعراض نموده و اعتنایی به آن ندارم (حبّ دنیا در دلم نیست) تا (آنجا در یقین) پیش رفته ام که گویا عرش پروردگار را مشاهده می کنم که برای رسیدگی به حساب (آفریدگان) برپا شده و مردم برای حساب محشور شده اند و من در میان آنها هستم. و گویا اهل بهشت را نظاره می کنم که در بهشت راحت و بهره مند از لذّات هستند و بر تختها تکیه زده اند و یکدیگر را معرفی می کنند. و گویا اهل جهنم را می نگرم که در آن دچار عذاب هستند و (با آه و ناله) فریادرس می طلبند و گویا الان صدای زبانه کشیدن آتش دوزخ را می شنوم به نحوی که در گوشم طنین افکنده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش فرمود: این جوان بنده ایست که خداوند قلبش را به نور ایمان متور و روشن ساخته است. سپس به او فرمود: بر این حال که هستی ثابت باش. جوان عرض کرد:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدا بخواهید که شهادت در رکاب شما را روزیم گرداند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای او دعا کردند، زمانی نگذشت که در جنگی به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد و بعد از نه نفر به مقام شهادت رسید و او دهمین فرد از شهداء آن جنگ بود (۱).

به هر حال چنین معرفتی در رابطه با آخرت اثر عالمانه خود را در نگرش به دنیا نسبت به آخر و آخرت نسبت به دنیا خواهد گذاشت. چنانکه قرآن با چنین دیدی از آخرت به

ص: ۱۳۰

توصیف دنیا پرداخته و آن را سرای فانی (۱)، متاع قلیل (۲)، متاع غرور (۳) و لعب و لهو (۴) دانسته است. این نگرش به دنیا، بیانگر حرکت مثبت فکری آنانی است که دنیا را با توجه به وجود آخرت تفسیر می کنند و نگاه استقلالی به دنیا در قبال آخرت ندارند. و با چنین سنجشی آخرت را ستوده و جایگاه خیر می شناساند، البته برای آنانی که در مسیر صحیح هستی گام نهند و از صراط مستقیم عبودیت منحرف نگردند. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ ۵: زندگی دنیا جز لعب و لهو نیست و خانه آخرت بهتراست برای آنانی که تقوا برگزیدند. آیا پس تعقل نمی کنید.

رابطه تعقلی شما با آخرت و مقایسه آن با دنیا و نگرش به دنیا در شعاع اعتقاد به آخرت این آگاهی را به شما ارزانی خواهد داشت. که آخرت بهتر است اگر رابطه مثبت با آن داشته باشید. رابطه علمی با آخرت این آگاهی را نیز به شما می دهد که آخرت جهان قرار، ثبات و ابدی و همیشگی است. و مؤمنان فرعون که از جمله افرادی است که رابطه مثبت شناختی با آخرت دارد، و در شعاع آن شناخت به دنیا می نگرد، رو به قوم و مردم جامعه خویش کرده می گوید: يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ۶: ای قوم من براستی و حقیقت که زندگی دنیا جز متاع ناچیزی نیست و آخرت حقیقتاً خانه ثبات و جاوید است.

دنیا را در شعاع شناخت صحیح از آخرت ملاحظه کردن و به ارزیابی آن پرداختن، علم به چگونه بودن در دنیا و چه رنگی پیدا کردن را نیز در نفس به نحو کلی ترسیم می کند و آن علم به اینست که دنیا کشت زار آخرت است. (۵) دنیا نسبت به آخرت عنوان مزرعه ای را دارد که آنچه در آن کشت شود، پس از پایان یافتن مدت آن محصولی مناسب با همان کشت خاص را خواهد داد. به همین جهت شخص معتقد و متوجه به چگونگی دنیا و آخرت، این فهم را

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - سورة الرحمن، آیه ۲۶.

۲- (۲) - سورة توبه، آیه ۳۸.

۳- (۳) - سورة آل عمران، آیه ۱۸۵ - سورة حدید، آیه ۲۰.

۴- (۴) - سورة انعام، آیه ۳۲ - سورة عنکبوت، آیه ۶۴.

۵- (۵) - الدنيا مزرعه الآخرة.

پیدا می کند، که تنها راه نجات در آخرت و داشتن زندگی راحت و دائمی در گرو افشاندن بذری است که محصول آن بهشت، رضوان و رحمت خاص الهی باشد. و چنین بذری در هستی ادراکی توحیدی عبودیت است که همان تسلیم و وابستگی خالص ارادی به خدای متعال می باشد. حضرت نوح - سلام الله علیه - ضمن فراخوانی مردم به بندگی خدا آنان را از عذابی که برای سرباز زندگان از عبودیت، مهیا شده، هشدار می دهد. **أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ** ۱: جز خدا را نپرستید برآستی که من بر شما عذاب روزی دردناک را می ترسم.

و آنانی که بذر عبودیت غیر خدادار دمر مزرعه نفس و دنیا پاشیده اند، محصول آن در قیامت جهنم است و آتشی که در آن برافروخته می شود. **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ** ۲: (در روز قیامت خطاب به کافران گفته می شود) برآستی که شما و آنچه را که غیر خدا مورد پرستش قرار دادید امروز همه آتش افروز دوزخید و در آن آتش وارد می شوید.

با توجه به رابطه علمی مثبت با آخرت به بیان بُعد رابطه عملی مثبت با آخرت می پردازیم.

بُعد عملی رابطه مثبت با آخرت

بُعد عملی رابطه مثبت با آخرت، در شعاع چند رابطه ظهور فعلی پیدا می کند:

۱ - رابطه با خدا ۲ - رابطه با خود

۳ - رابطه با اجتماع ۴ - رابطه با طبیعت (۱)

رابطه مثبت با آخرت ما را به رابطه صحیح و دقیق با خدا، خود، اجتماع و طبیعت فرا می خواند. و مثبت بودن رابطه عملی با آخرت اینست که رابطه با خدا محیط بر دیگر روابط باشد. به عبارت دیگر رابطه با خود، اجتماع و طبیعت در شعاع رابطه با خدا انجام می شود.

البته تحقق رابطه مثبت با خدا رابطه صحیح و درست با رسول و جانشینان بر حق رسول

ص: ۱۳۲

۱- (۳) - در چند شماره قبل راجع به این روابط سخن گفته ایم.

است (۱). در چند مقاله قبلی تا حدود امکان رابطه صحیح با خدا، خود، اجتماع و طبیعت را ترسیم کردیم. آیات الهی حاکی است که قیامت نمودی از اعمال انسان است (۲). و بهشت و نعمتهای وافر از جانب خداوند متعال نمود اعمال نیک است نمودی از رابطه صحیح با خود، اجتماع، طبیعت، و در رأس آنها رابطه با خدا.

... وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۳: هر قومی را دوره ای و اجل معینی است که چون فرا رسد لحظه ای مقدم و مؤخر نتواند کرد.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۴: و آنانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند در گلزارها و جاهای باصفای بهشت هستند. و آنچه بخواهند، در نزد پروردگارشان، برایشان مهیا است.

این همان فضل و رحمت بزرگ خداوند است.

اعمال خواه جوانحی باشند یا جوارحی، دارای دو جنبه هستند یکی جنبه دنیوی آنها است، که در محدوده زمان و مکان انجام می گیرند و بعد از انقضای زمان آنها، دیگر لمس نمی شوند و نمودی ندارند جز آثار مادی عمل، مانند ساختمانی که اثر مادی بنا و کارگران است. و یا کشف و اختراع یک وسیله مادی که اثر اندیشه توأم با عمل جوارحی است.

حرکاتی که بنا و کارگران انجام داده اند و یا حرکات اندیشه ای و جوارحی که توسط مخترع انجام شده با به پایان رسیدن زمان آن پایان یافته و دیده نمی شود؛ زیرا جنبه دنیوی بقاء و دوامش وابسته به بقاء و دوام شرائط طبیعی آن دارد و آنگاه که عمر آن شرایط پایان یافت دیگر دوامی برای آن نیست.

و اما جنبه دیگر اعمال، جنبه ملکوتی آنها است. که وابسته به نفس انسان می باشد، و معلول نیت و انگیزه، و مرتبه ای از نفس است که از آن صادر می شود. و دیگر این که تا چه اندازه عقل و دین به آن نظر دارد. اگر نفس عمل به طور جامع مورد تأیید عقل و دین باشد و شخص در انجام آن انقطاع کامل از هواهای نفسانی و امور دنیوی داشته باشد و انگیزه اش رضایت خدا باشد، جنبه ملکوتی چنین عملی الهی بوده و شخص دارنده چنین عملی داخل

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.

۲- (۲) - الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعلمون، سوره مائده، آیه ۱۰۵.

در رحمت خاص خدا می شود و در جنات عدن مسکن می گیرد. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ۱ : اما آنانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، خداوند آنها را در رحمت خود داخل می سازد، این است کامیابی و سعادت آشکار.

جهاد در راه خدا از جمله اعمالی است که صد در صد مورد تأیید عقل و دین است، آنگاه که مؤمن به خدا و رسول باجان و مالش به دفاع از حریم حق و حفظ نظام دینی قیام می کند عملش سبب غفران و مسکن گرفتن در بهشت عدن می شود. و در واقع آن عمل است که سیئات و بدیها را شسته و پس از مرگ، در قیامت به صورت بهشت تجسم پیدامی کند. و این همان رحمت خاص خدا و فوز مبین است. به آیات ذیل بنگرید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۰۱) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَعْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۲ : ای آنانی که ایمان آورده اید آیا دلالت کنم شما را بر تجارتی که از عذاب دردناک نجات دهد و رهایی بخشد؟، به خدا و رسولش ایمان آورید و در راه خدا با اموال و جانتان جهاد کنید اگر دانا باشید این (ایمان و جهاد) برای شما بهتر است (از علاقه و متاع دنیا)، (خداوند به وسیله این کار) گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند، بهشتی که نهراها از زیر درختانش جاری است و در بهشتهای جاودانی منزلهایی نیکو عطا فرماید این همان رستگاری بزرگ است. و اما اگر عمل از حدود عقل و شرع خارج باشد یا به این صورت که نفس عمل مورد تحریم واقع شده به نحوی که هرگز در شرایط عادی، مطلوب دین و عقل نیست و یا به این صورت که عمل جایز و احیاناً واجب است ولیکن خروجش از مسیر حق به جهت صفتی است که از طریق انگیزه نامطلوب نفس به آن اضافه شده، مانند خواندن نماز از روی ریا و یا انفاق مال به جهت شهرت و رسیدن به هواهای پست شهوات مادی و حیوانی، و یا تواضع و احترام گذاشتن به دیگران برای رسیدن به مطامع دنیوی و... جنبه ملکوتی چنین عملی بسیار زشت است و در قیامت بلکه در برزخ به

صورت موجودات موزی و یا آتش تجسم پیدامی کند. خوردن مال یتیم از جمله اعمالی است که نفس آن مورد تحریم واقع شده و حقیقت تجسمی این عمل آتش است. إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْرِفُونَ سَعِيرًا ۱: برآستی آنانی که اموال یتیمان را به ظلم می خورند. جز این نیست که آتش می خورند و به زودی به آتش سوزانی می رسند. و نیز از جمله اعمالی که دارای ملکوتی زشت هست و صورت ناری در عالم برزخ و قیامت دارد کتمان حق، و حق را وسیله دنیاخواری خویش قراردادن است. إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۲: به حقیقت کسانی که آنچه خدا از کتاب نازل کرده، کتمان می کنند و (آن را) به بهای کمی (که متاع دنیا است) می فروشند آنها جز آتش در شکمهای خویش چیزی نمی خورند (و آنچه اموال از این طریق بدست می آورند آتش سوزانی است) و خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی گوید و آنها را تزکیه (و پاک) نمی کند و برای آنها عذابی دردناک (در آخرت) است.

به هر حال اعمال انسان اگر چه بعد دنیوی آن که محدود به زمان و مکان خاص است از بین می رود و لکن بعد ملکوتی آن در نفس باقی می ماند. و اشخاص در قیامت آن را به نحو کامل و تمام دریافت خواهند کرد. فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۳: پس چگونه خواهد بود، آن هنگامی که آنها را جمع کنیم در روزی که شکی در آن نیست (قیامت) و به هرکس آنچه کرده و (از اعمال و صفات) بدست آورده داده شود. و به اینان ستمی نخواهد شد. (بلکه محصول اعمال خود را می چینند).

و آیه ای که ظهوری عالی در حضور فعلی اعمال در نزد عمل کننده در قیامت دارد، آیه ۳۰ از سوره آل عمران است. يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ: روزی که هرکس آنچه را از عمل خیر و شایسته انجام داده حاضر می بیند و دوست می دارد میان او و آنچه از اعمال بد و ناشایسته انجام داده فاصله دور و زیادی باشد و خداوند شما را از (نافرمانی و عذاب) خود برحذر می دارد و خدا به بندگان رؤف و مهربان است.

رابطه مثبت عملی با آخرت دارای مراتبی است، و شدت و ضعف در رابطه مثبت عملی با آخرت وابسته به حدّ انقطاع از دل‌بستگی به عالم طبیعت است. هر قدر حرکت نفس خالی از شوائب و انگیزه‌های مادی باشد و دواعی حرکت جنبه انسانی و الهی داشته باشد و اعمال ارادی از وابستگی بیشتری به خواست خدای متعال برخوردار خواهد بود و در صورت انقطاع کامل شدیدترین مرتبه مثبت را خواهد داشت، و برعکس هر اندازه اعمال از انگیزه‌های طبیعی، حیوانی و دنیوی بیشتری برخوردار باشد رابطه مثبت ضعیف‌تر می‌شود تا جایی که رابطه مثبت به صفر می‌رسد بلکه احیاناً زیر صفر قرار می‌گیرد که در این صورت صفت کاملاً منفی پیدا می‌کند. به هر حال رابطه مثبت با آخرت زنده‌کننده عشق و امیدواری به لقاء خداوند است و ثمره این امیدواری عمل صالح (۱) است، و بسوی او بالا- میرود سخنان پاک و خوب، و عمل صالح را بالا میبرد (۲). و آثار بسیار مثبت دیگری که در اخلاق شخص ظهور فعلی پیدا می‌کند.

رابطه منفی با آخرت

رابطه منفی با آخرت نیز دارای دو بُعد می‌باشد:

۱

۲

بُعد علمی بُعد عملی

بُعد علمی رابطه منفی با آخرت یا ابتدایی است و یا این که در ضمن رابطه منفی عملی با آخرت پیدا می‌شود.

بُعد علمی رابطه منفی ابتدایی اینست که شخصی که منکر معاد و حشر و نشر و در قیامت است دنیا در نظر او مقصد ذاتی و نهائی می‌باشد. و تمام شؤون زندگی و خواسته وجودیش را در محدوده اسباب دنیوی و وسایل مادی طلب می‌کند. به عبارت دیگر انکار و تکذیب معاد نوعی شناخت را در مورد دنیا و زندگی در ذهن انسان به وجود می‌آورد. به این نحو که دنیا را به عنوان مقصد حقیقی می‌شناسد. حقیقت و واقعیت خویش را در شعاع دید دنیوی توجیه و تفسیر می‌کند. به گونه‌ای که تسلیم محض دنیا می‌گردد و هر مسأله‌ای که از مرز دنیا می‌گذرد و خارج از مرز حواس و مسائل دنیوی باید تحلیل شود؛ آن را به مسخره

ص: ۱۳۶

۱- (۱) -... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، سوره كهف، آیه ۱۱۰.

۲- (۲) - إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ، سوره فاطر، آیه ۱۰.

گرفته و غرور حاکم بر او مانع از اندیشه و حرکت علمی و شناختی به سمت آن می شود. و در نتیجه چنان در چاه عمیق دنیا قرار می گیرد که حیات را در انحصار حیات دنیوی قرار می دهد. و می گوید: *إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۱*: زندگی جز این چند روزه حیات دنیوی بیشتر در کار نیست که پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرند و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

بسیار می شود که انکار معاد متکی بر احساسگرایی شخص است. انحصار شناخت در احساسگرایی نتیجه آن غالباً انکار معاد است، و استدلال پوچی است که در مقام تکذیب قیامت بیان می دارند *أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَاباً وَ عِظَاماً أَنَّكُمْ مُعْرَجُونَ (۵۳)* *هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ۲*: (آیا این مدعی رسالت) به شما وعده و نوید می دهد که پس از آن که مرید و خاک و استخوان شدید، حقیقتاً شما (از قبر) بیرون می آید (باز زنده می شوید) از خاک سر بر می آورید؟! چه دوراست چه دور وعده هایی که به شما داده می شود.

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که شخص منکر معاد، حقیقت انسان را حقیقتی جسمانی می شناسد. و چنین درکی را محور استدلال خویش قرار داده است و فکر می کند که این بدن می پوسد از بین می رود. و نتیجه می گیرد، که آنچه می پوسد عودت و بازگشتی ندارد.

پس قیامت تحققی نخواهد داشت. در اینجا شناخت از مرحله حسی می گذرد و جهت و همی و خیالی محض پیدا می کند، آنگاه زندگی و مسائل دنیوی و خواسته موجود در انسان بر اساس و هم و خیال مورد درک و فهم قرار می گیرد. که نتیجه آن جز خسران نیست. *قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً (۳۰۱) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً: ۳* (ای رسول ما) بگو که می خواهید شما را به زیانکارترین مردم در کارهاشان آگاه سازم؟ زیانکارترین مردم آنهایی هستند که سعی و کوشش خود را در راه حیات دنیای فانی تلف و تباه کردند و اینان چنین می پنداشتند و گمان می بردند که نیکوکاری می کنند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُنْقِمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا: ۴ آنها دنیاطلبانی هستند که به آیات خدای خود کافر شدند و روز معاد و ملاقات جزای

خدا را انکار کردند، به همین جهت تمام اعمالشان تباه گشته و روز قیامت آنها را هیچ وزنی و ارزشی نخواهیم داد.

فروافتادگان در و هم و خیال که بر کبر پنداری خویش تکیه کرده اند و بر بافته های دنیوی خویش دل خوش هستند؛ و با انکار معاد و لقاء خدای یکتا قلم بطلان بر دین و پیام فرستادگان الهی (که از وابستگی ارادی دنیوی نهی کرده مردم را به وابستگی ارادی الله فرا می خوانند) می کشند در پایان حرکت دنیوی خویش جایگاهی جز جهنم نخواهند داشت.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا ۱: این است سزا و جزایشان جهنم به سبب کفرشان (و انکار حق) و به اینکه به استهزاء و به مسخره گرفته آیات من و رسولانم را.

برخی رابطه منفی آنها در بُعد علمی با آخرت در ضمن رابطه عملی منفی پیدا می شود.

اینان افرادی معتقد به معاد هستند، قیامت، حساب، میزان، حشرو... را قبول دارند؛ لکن به خاطر حفظ بعضی از منافع دنیوی و تناقص آنها با اعتقاد به عالم آخرت به توجیه غیرمنطقی مسائل اخروی و کیفیت حسابرسی، صراط و میزان و... می پردازند، تا با خاطری آسوده به منافع دنیوی خویش نایل شوند و هم این که در آخرت از عذاب الهی رهایی یافته و به نعمتهای بهشتی دست یابند، غافل از این که نظام الهی، نظامی دقیق بوده که با تفسیر و توجیه آن گروه تغییر نمی کند و سنتی ثابت است که در آن تبدیل حاصل نمی شود در نظام حاکم بر قیامت چنین مقرر شده است که آنانی به سعادت اخروی نائل می شوند که صراط مستقیم عبودیت را در دو بُعد اندیشه و عمل پیموده باشند(۱) و آنهایی که گرفتار نعمتهای اخروی می گردند بر صراط نفس امّاره و پرستش دنیا گام نهاده و از مسیر بندگی الله خارج شده اند(۲). توجیه و تفسیر مسائل اخروی به نحوی که مقدمات کار و عملی را فراهم آورد؛ که مورد تأیید شرع و عقل نباشد. و راه ارتکاب گناهی رابه روی شخص باز کند. تفسیر و فهمی دور از واقعیت و حقیقت موجود در عالم آخرت خواهد بود. زیرا که اسلام بعنوان راه عبودیت

ص: ۱۳۸

-
- ۱- (۲) - إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ. سوره حج، آیه ۲۳.
- ۲- (۳) - إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ سوره انبیاء، آیه ۹۸. وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا. سوره جن، آیه ۲۳،

و بندگی خدا و وابستگی خالص ارادی به او پاک و منزّه از مطلب و مسأله ای که مقدمه و یا وسیله خروج انسان از اصل بندگی خدا شود.

به همین جهت در جایی که مسأله ای طرح شود و یا مطلبی از مسائل دینی را به گونه ای توجیه و تفسیر کنند که سبب خروج از مسیر عبودیت شود، کشف از باطل بودن و صحیح نبودن آن تفسیر و طرح آن مسأله خواهد کرد. بنابراین در صورتی که شخص معتقد به قیامت، مسائل اخروی را به گونه ای تفسیر کند و رابطه علمی اش به نحوی باشد که سبب گرفتن حقی از مردم و افتادن در هواهای نفسانی و شهوی شود و شخص را از یاد خدا غافل گرداند. آن تفسیر و رابطه علمی منفی بوده و بطلان آن حتمی است انگیزه چنین تفسیری گاهی در ضمن برخورد با اعمالی است که جز با تغییر محتوای مسائل دینی نمی توان مرتکب آن شد. نظیر توجیه و تفسیری که منافقین (۱) از آخرت داشتند. آنها آنگاه که اعتقاد به آخرت را منافی با اصول مارکسیسم و اهداف سیاسی خود دیدند به توجیه و تفسیر غلط از آخرت پرداختند (۲). آنها برای رسیدن به اهداف مادی و سیاسی خویش چنانکه ترور و قتل را چون اربابان غربی و شرقی خود جایز می دانستند از تحریف واقعیتها نیز باکی نداشتند. اینان و کسانی که به هر نحوی آخرت را به لحاظ اهداف دنیوی خویش تفسیر و توجیه می کنند؛ مصداق بارز آنهایی هستند که محبت دنیا را بر محبت آخرت ترجیح دادند و در حکم همان افرادی هستند که جز خسران و زیان در آخرت نصیبی ندارند (۳).

... وَ وَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ : وای بر کافران از عذاب سخت و شدید الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يُصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۴ : آنانی که محبت زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و (مردم را) از راه خدا باز دارند و (با ایجاد شک و شبهه و تفسیرهای غلط) آن راه را منحرف و کج گردانند، آنان گروهی در نهایت گمراهی هستند.

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - آنانی که در پوشش به اصطلاح مجاهدین خلق بزرگترین ضربه را با اعمال زشت منافقانه خویش بر پیکر مسلمان ایران زدند و می زنند.

۲- (۲) - به کتاب «شناخت» آنها صص ۶۶-۶۷ رجوع شود.

۳- (۳) - سورة نمل، آیه ۴ و ۵.

بُعد عملی رابطه منفی با آخرت

رابطه منفی عملی با آخرت احیاناً معلول رابطه منفی علمی با آن جهان است. به بیان روشن تر رابطه منفی عملی یا ناشی از انکار آخرت و یا منشأ آن تفسیر و توجیه غیر واقعی از مسائل قیامت است. رابطه منفی با آخرت در بُعد عمل، قبل از آن که اثر منفی در منکرات موت، عالم برزخ و قبر و عالم قیامت بگذارد اثر منفی بر زندگی دنیوی شخصی دارند. به طور فشرده به آن اشاره می کنیم.

اثر منفی در زندگی دنیا

شخص منکر معاد و یا کسی که تفسیری غیر صحیح از مسائل معاد دارد؛ راه هر گونه گفتار، رفتار و اندیشه دور از شأن انسانی را به روی خویش باز گذاشته است.

او فرقی بین راستگویی و دروغگویی، امانتداری و خیانت، خداپرستی و شرک، یکرویی و نفاق و... نمی بیند و چه بسا صفات رذیلت در نظرش جلوه ای بهتر داشته باشد، بدان جهت که راه رسیدن به مقاصد دنیوی و هواهای نفسانی را هموار کرده و حرکتش را سریعتر می کند، در نتیجه از ظهور کمال انسانی باز می ماند و به مطلوبی نایل می شود که نسبت به مرتبه انسانی منفی می باشد. دور شدن از خدا، دیانت، عزت انسانی و... از جمله آثار منفی، وابسته به آن مطلوب است. و نیز از جمله آثار منفی انکار یا توجیه خلافِ مسأله معاد اینست که شخص احیاناً اعمال زشت را زیبا می بیند و این بدان جهت است که در اندیشه اصلاح خویش نیست و غافل از حقیقت انسانی موجود در خود می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلَمَاتِ وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئِي أَعْمَالِهِ، فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمَفْرَطِينَ (۱): کسیکه خود را به غیر خویش مشغول کند در تاریکیهای - غفلت و ناآگاهی و هواهای نفسانی - متحیر و سرگردان خواهد ماند و در نابودیها و نیستیها فرو خواهد رفت و شیاطین (حاکم بر) او، او را به طغیان و سرکشی موجود در نفسش می کشانند و اعمال زشتش را زیبا جلوه می دهند. پس بهشت غایب و هدف سبقت گیرندگان به ایمان و عمل صالح است و جهنم غایب افراط گران است.

ص: ۱۴۰

انسان منکر معاد یا شخصی که تفسیری ناصحیح از معاد دارد، خود را مهمل گذاشته و چنین می اندیشد که به خود واگذاشته شده است، و این بدترین اثر منفی است که پیامدهای نامطلوب و غیرانسانی را در زندگی فردی و اجتماعی و... بدنبال می آورد. ظهور فعلی اثرات منفی در هنگام مرگ، و بعد از انتقال به عالم برزخ و نیز در عالم قیامت به صورت عذاب است.

انکار معاد و یا تفسیر غیر صحیح، مسائل اخروی اثری منفی در هنگام مرگ و خروج روح از بدن می گذارد. آنها به جهت علاقه و دلبستگی به دنیا در حالت ترس و حزن هستند.

ترس و وحشت نسبت به دنیایی که برای خود فراهم آورده اند و اینک می خواهند از آن جدا شوند و آینده ای که در پیش رو دارند و حزن و اندوه نسبت به گذشته و لذات و شادیهایی که در آن بوده اند و به اتمام رسیده و دستشان از آنها کوتاه گشته است. البته حالت حزن و ترس دو حالتی است که در تمام دوران زندگی با آنها همراه بوده است افراد دنیا طلب به جز مواردی که سرگرم بازیهای دنیوی هستند در بقیه اوقات محزون از لذات از دست رفته و دارای ترس از آینده مجهول می باشند. سرگرمی های دروغین دنیوی و زودگذر مانع ظهور فعلی حزن و ترس است. و بمحض اینکه پایان رسید اندوه از آنچه گذشته است و ترس از ناامنی آینده در نفسش آشکار می شود.

تنها اولیاء خدا هستند که به بیان قرآن مجید حزن و ترسی ندارند(۱) و در حال احتضار و فرا رسیدن مرگ فرشتگان او را بشارت به بهشت می دهند(۲) شخص فرو رفته در دنیا و لذات دنیوی که بسیار سخت جان می دهد، در حالی که فرشتگان مرگ او را می زنند، جان می سپارد(۳). و به این نحو آنگاه که وارد عالم آخرت شوند و زمان قیامت فرا رسد. در آنجا رابطه منفی خویش را با عالم آخرت ببینید. (۴) و (۵)

ص: ۱۴۱

۱- (۱) - سورة یونس، آیه ۶۲.

۲- (۲) - سورة فصلت، آیه ۳۰.

۳- (۳) - سورة محمّد، آیه ۲۷.

۴- (۴) - سورة اسراء، آیه ۹۷- ... وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلٰی وُجُوهِهِمْ عُمِیًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا مَا وَاٰهُمْ جَهَنَّمَ کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِیْرًا.

۵- (۵) - برای شناخت اثرات منفی رابطه عملی منفی با آخرت به کتب مفصل رجوع شود.

٨- صفات برجسته اخلاقی

اشاره

ص: ١٤٣

صفت عبارت از آن خاصیتی است که در یک موجود به صورت ذاتی و یا عرضی یافت می شود. مانند آتش که خاصیت ذاتی آن گرما و حرارت است و یا نمک که خاصیت ذاتی آن شوری است، (حرارت برای آتش و شوری برای نمک دو صفت ذاتی هستند) و یا مانند خاصیت علم حصولی برای نفس و یا خاصیت رنگ برای آب که عرضی هستند. (سفیدی برای لباس و قرمزی برای آب دو صفت عرضی هستند) آیا صفات اخلاقی از خصایص ذاتی نفس است یا از خصایص عرضی آن؟ منظور اینست که آیا صفات اخلاقی در نفس پنهان است و با گذشت زمان در شعاع اراده و رفتار ظهور فعلی پیدا کرده و در نفس آشکار می شود.

و یا این که در نفس هیچ چیز نیست؛ ولی دارای حالت انفعالی است و آنها را کسب کرده و از خارج می گیرد؟

شکی نیست در این که صفات در صورتی اخلاقی هستند که ظهور فعلی آنها جنبه ارادی و اختیاری داشته باشد. و اگر ظهور فعلی آنها جبری و تکوینی باشد داخل در خَلق و آفرینش انسان خواهد بود. و شکی نیست که تا موجودی قابلیت خَلقی و وجودی در داشتن یک خاصیت نداشته باشد، هرگز ملازم و همراه با آن صفت و خاصیت نخواهد شد. بنابراین صفات اخلاقی از جهتی ذاتی و از جهتی دیگر عرضی اند. از آن جهت که وجود استعدادی آنها در نفس است و خاصیت ذاتی نفس است، صفات ذاتی و از آن جهت که ظهور فعلی آنها در شعاع اندیشه، معرفت، اراده و انتخاب پیدا می شود عرضی اند. گرایش و میل به صفات فضیلت امری استعدادی در مرتبه انسانی است، میل به جود، مروّت، شرف، عزّت، عبودیت خدا، حلم، وقار، ایمان به خدا و آخرت، ایثار، گذشت، انصاف، عدل و... در مرتبه انسانی نفس

وجود دارد. این گرایش و میل، تکوینی است و لکن ظهور فعلی آنها در نفس که سبب زینت مرتبه انسانی می شود؛ ارادی و اختیاری است. بنابراین وجود فعلی صفات، عرضی است.

مراقبت و توجه به آنها سبب بقایشان در نفس و نبود مراقبت و التفات لازم موجب ضعف و چه بسا نفی فعلی آنها می شود. و امّا گرایش و میل به صفات رذیلت در مرتبه انسانی نفس وجودی ندارد و در صورتی که گرایشهای غریزی و حیوانی ر امستقل از خواستههای انسانی ملاحظه کنیم؛ به جهت این که اموری تکوینی هستند و به صورت طالب ارضاء خواسته های خود می باشند توصیف به رذیلت نمی شوند و نیز ارضاء آنها در حدود قوانین عقلی و شرعی سبب می شود که فعلیت این نوع میلها و گرایشها رنگ انسانی پیدا کند و فضیلت محسوب شود، تنها در یک صورت فعلیت امیال حیوانی وصف رذیلت پیدا می کند و آن زمانی که همراه با مرتبه انسانی ملاحظه شود و با ارزشهای انسانی سنجیده و مقایسه شود و به جای آن که وسیله جهت ارتقاء مرتبه انسانی و ارزشهای والای آن باشد. الی علیه آنها قرار گیرد و در عبارتی کوتاه ارضاء خواسته ها و امیال و غرایز حیوانی از حدود قوانین شرع و عقل خارج شود، اینجاست که ظهور فعلی آنها وصف رذیلت پیدا می کند و برخی از صفات قبح ذاتی دارند و به این معنا که رذیله بودن آنها عرضی نیست. ظلم، حسد، کبر، عُجب، دنیا محوری، دشمنی با بندگان و اولیاء خدا، کفر ناسپاسی، تحقیر مؤمن، شرک...

دارای قبح ذاتی اند زیرا از جنود جهل بوده و از جهل انسان ناشی می شود. صفات رذیلت مانع حرکت فعلی انسان به سمت کمال است و علّت محرومیت مرتبه انسانی از صفات خداوندی است. به همین جهت می توان گفت که صفات رذیلت برای نفس شَرند، چنانکه صفات فضیلت برای نفس خیرند.

ظهور فعلی فضائل در دیدگاه عقل و شرع، معیار کرامت و ارزش برای انسان است چنان که ظهور فعلی رذایل معیار پستی و ذلّت و زبونی و بی ارزشی برای انسان می باشد. و جامعه انسانی به آن جامعه ای گفته می شود که روابط بر اساس فضائل صورت بگیرد و انسانها در پی ظهور فعلی فضائل باشند. و چنین جامعه ای قادر خواهد بود که بزرگترین مشکل خود را در بُعد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی حلّ کند و جلوی بحرانها، ناامنی ها، روابط نامشروع جنسی و... که ناشی از وضع نابسامان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه است؛ را بگیرد. اما جامعه ای که حرکتهای فردی و اجتماعی در آن برپایه رذایل انجام می شود و مردم رذایل را بهتر از فضائل می پسندند و در پی ظهور فعلی آن هستند؛ این جامعه هر چند افراد

آن خَلق انسانی دارند و به آن لحاظ گفته می شود، جامعه انسانی ولکن در واقع جامعه ای حیوانی، مادی و ذلت و زبونی است. چنین جامعه ای هر چند عالی ترین امکانات علمی و صنعتی و رفاهی را داشته باشد، ولی هرگز قادر به حل مشکلات اخلاقی از برنامه های سیاسی، اقتصادی، تربیتی و فرهنگی نخواهد بود و در آتش ناامنی، بی حرمتی، شهوت مادی و جنسی روزگار ذلت و زبونی و حیوانی خود را خواهد، گذراند. آن چنان که در جوامع امروز مشاهده می شود.

آیا صنعت و تکنیک و رفاه مادی جامعه امریکا را از بحران فقر و تبعیض، آدم کشی، فساد جنسی و روابط ضد انسانی، جنایت و... رهانیده است؟! آیا جوامع غربی بحرانهای روانی سیاسی و فقر و تبعیض را بر طرف کرده اند، یا هنوز خبر از جنایت و قتل و دزدی و رشوه و فساد جنسی به گوش می رسد. و همچنین کشورهایی که مستعمره و محل چپاول غرب است. و سردمداران آن سر سپرده اند؛ دور از ذلت و زبونی هستند یا در تقلیدهای کورکورانه و پستی و ذلت بردگی غرب می سوزند، ولی آنقدر بی احساس و درک شده اند؛ که یک آخ هم نمی گویند. و برای بدست آوردن عزت ملی و دینی خود یک آه هم نمی کشند.

به هر حال آنچه انسان را از حیوان و جامعه انسانی را از جامعه حیوانی جدا می کند؛ معرفت فضائل و بکارگیری آنها در شئون زندگی فردی و اجتماعی و روابط است. در اینجا هر چند کوتاه و فشرده به بررسی عزت نفس و زهد در دنیا (که جاذب فضائل و طردکننده رذائل است) می پردازیم.

عزت نفس

برای فهم بهتر عزت نفس و عوامل و اسباب ذلت لازم است، که مفهوم عزت و نفس را توضیح دهیم.

مفهوم عزت: عزت به معنای عزیز شدن، گرامی شدن و شرافت، آمده است، عزت و عزیز شدن دو قسم است:

۱ - عزت واقعی و حقیقی.

۲ - عزت اعتباری.

عزت واقعی وابسته به ساختمان وجودی است و از حالت ثبات برخوردار است به عبارت

دیگر عزت واقعی هر موجودی عبارت از ظهور فعلی ویژگیهای عالی وجودی او است. مثلاً درختی عزیز و گرامی است که ویژگیهای درونی و واقعی اش ظاهر شود. درست رشد کند، محصول سالمی داشته باشد و از چوبی مرغوب برخوردار باشد و همینطور انسان زمانی عزت واقعی پیدا می کند که ویژگیهای عالی وجودی اش در گفتار و رفتار و اندیشه اش ظاهر شوند.

این نوع عزت در میان انسانها یکسان بوده و معلول شرایط زمانی، مکانی و مسائل اجتماعی نیست و هرگز محکوم آنها قرار نمی گیرد. و با تحول و دگرگونی در آنها دگرگون نمی شود.

دارای حالت ثابت است. عزت واقعی انسان وابسته به ساختمان وجودی و روحی انسان است. و اما عزت اعتباری وابسته به شرایط و جو حاکم است. عزیز شدن اشخاص به لحاظ اعتباری در نزد گروهها، احزاب، مکاتب، اجتماعات و... متفاوت است. یک گروه یا حزب و یا مکتب و یا اجتماع برای فردی عزت قائل است که دارای قدرت مالی و سیاسی باشد. و گروه یا... دیگر افرادی را عزیز می شمردند که از اشراف باشند و یا در خانواده اشرافی بزرگ شده باشند و یا کسانی را گرامی می دارند، که بهره بیشتری از مادیت داشته باشند و یا در خدمت منافع آنها باشند. و آنانی که دور از خواسته های نفسانیشان زندگی کنند دلیل و خوار می شمارند. و ممکن است مکتبی عزت افراد را در همان ظهور ویژگیهای عالی وجودی انسان بداند. و آن عزت را اعتبار کند که در این صورت عزت اعتباری مطابقت با عزت واقعی دارد. دین اسلام نظر به عزت واقعی انسان دارد و آن را عزیز اعتبار می کند. کیفیت عزت، خواه واقعی و یا اعتباری وابسته به دو مطلب است.

۱ - عزت برای چه کس. ۲ - عزت برای چه چیز.

به نحو کلی بیان می داریم آن کسی که عزیز می دارد و آنچه انسان به خاطر آن عزیز می شود تعیین کننده چگونگی عزت هستند. اگر آن کس که عزیز می دارد دنیا باشد و کسی که برده دنیا است و به خاطر رسیدن به آرزوی دنیوی عزیز داشته می شود. بطوری که هر قدر دنیا به او بیشتر روی آورد عزیزتر می گردد. عزت کیفیت دنیوی پیدا می کند. لذا صاحبان مقام اعتباری، و دارندگان ثروت و مکتب قدرت مادی و آنانی که درگیر مسائل و خواسته های دنیوی هستند؛ در نظر اهل دنیا عزیزند. و چنین کیفیتی امروز بر جوامع بشری حاکم است.

عزیز در نظرشان رفاه طلبان بی درد و صاحبان ثروت و مقام بی احساس هستند و اهل دیانت و واصلان به مقام تقوا و انسانیت در نظرشان دلیل و زبون می باشند و به نظر تحقیر به آنها می نگرند. و چنانچه آن کس که عزیز می دارد خدا و رسول او باشند و به خاطر

خوشنودی خدا و پاکی نفس عزیز شمرده می شوند؛ عزّت از کیفیت الهی و انسانی برخوردار خواهد بود و اسلام چنین عزّتی را از انسانها طالب است. آن عزّتی که با مرتبه انسانی سازگار است و سبب آن ایمان واقعی و تقوای الهی و پاکی نفس در جمیع مراتب است.

مفهوم نفس

نفس حقیقی است که عالی ترین مرتبه آن را روح الهی و نازلترین مرتبه آن بُعد جسمانی است و منظور از عزّت نفس، عزّت در جمیع مراتب است چنان که منظور از تهذیب نفس، تهذیب در جمیع مراتب آن است. امّا کیفیت عزّت نفس در جمیع مراتب مطلبی است که باید بررسی شود.

عزّت نفس چیست؟

عزّت نفس به معنای واقعی این است که حقیقت خویش را آن چنان که هست بیابد و از گرایش و میل به آنچه دون شأن انسانی و ایمانی او است دوری می کند و از اعمالی که او را به پستی انسانی و ایمانی می کشاند، پرهیز و به آنچه سزاوار مرتبه عالی نفس است؛ روی آورد. با چنین تعریفی روشن است که عزّت نفس جذب کننده صفات فضیلت و طرد کننده صفات رذیلت است. و عزّت نفس را در واقع می توان ریشه گرایش به خوبیها و نفی میل به بدیها دانست. کسی که نفسش را عزیز و گرامی بدارد، خواسته های مرتبه حیوانی و جسمانی را مطابق با قوانین شرعی و عقلی پاسخ می گوید و خویشتن را بخاطر هواها و لذتها و شهوات زودگذر دنیاوی در دناوت و پستی نمی اندازد. و از کنار آنچه لغو، لهو و لعب است، با کرامت می گذرد. (۱) در هنگام روبرو شدن با حوادث و گرفتاریها و احیاناً فقر، تن به اعمال و صفات پست نمی دهد، بلکه صبر می کند.

کسی که هستی انسان را در شعاع توحید تفسیر کند، خواهد دانست که عزّت نفس انسان در وابستگی ارادی نفس به خدای متعال است.

ص: ۱۴۹

۱- (۱) - وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا، سوره فرقان، آیه ۷۲.

عزت در شعاع وابستگی ارادی به خدا

قرآن مجید عزت را ابتداء صفت الله و سپس رسول و آنگاه برای مؤمنین معرفی کرده است. **وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ۱**
عزت برای خدا و برای رسول خدا و برای مؤمنین است.

عزت رسول وابسته به عزت خدا است و عزت مؤمنین به واسطه تبعیت و پیروی از رسول وابسته به خدا می باشد. و تمام عزت منحصر در وجود خداوند است و او از عزت ذاتی برخوردار می باشد. و دیگران عزتشان تبعی است یعنی تا مادامی که وابستگی ارادی به خدا دارند. شرافت دارند و عزیز شمرده می شوند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْأَكْفَارِينَ أُولِيَاءٍ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَيْسَ لَهُمْ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۲: آنانی که کافرین را به دوستی گرفتند و ترک دوستی با مؤمنین کردند آیا عزت را در نزد کافران می طلبند؟! پس به حقیقت که تمام و جمیع عزت برای خدا است.

آنانی که کافرین را به دوستی می گیرند و پیروی می کنند شکی نیست که قطع رابطه ارادی با خدای متعال کرده اند و با قطع وابستگی ارادی به خدا، از آنها سلب عزت می شود کافر خروج ارادی از نظام توحید و کمال مطلوب دارد، و نفسش تهی از عزت واقعی است. و افراد، چگونه از نفس خالی از عزت، عزت طلب می کنند، و چگونه با پیروی او عزیز خواهند شد؟!

طالبان عزت، باید آن را در نزد خدا جستجو کنند. **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ۳**: هر کس که خواهان عزت است (باید بداند) که جمیع و تمام عزت خاص خدا است. کلمه طیب و پاک به سوی او بالا می رود و عمل صالح را بالا می برد.

اگر حضرت یوسف علیه السلام در کاخ عزیز مصر تسلیم ذلت شهوانی نمی شود و هفت سال زندان را می پذیرد، و اگر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام آتش نمودیان را بر تسلیم آئین آنها ترجیح می دهد، و اگر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رنج و ناراحتی و شکنجه قریشیان را تحمل می کند و امام حسین علیه السلام مرگ سرخ را بر ذلت بیعت با یزید ترجیح می دهد و موسی بن

جعفر علیهما السلام سالیان شکنجه و زندانی هارونی را بر آسایش در خانه می پذیرد و... فقط به خاطر حفظ عزت نفس و نفی هرگونه پستی و ذلت از خویشتن است. زیرا که عزت را در نزد خدا می جستند نه در کاخهای نمرودی و هارونی و... وابستگی وجودی به خدای متعال اقتضا می کند که عزت وجودی انسان به او وابسته باشد نه بغیر.

و نیز رفعت و بلندی، خاص هستی مطلق است و وابستگان به او عزت شأن و بلندی مقام برخوردار خواهند بود. امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، عرض می کند:

يا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالشُّمُورِ وَالرَّفْعَةِ، وَ اَوْلِيَاءَهُ بَعْزَهُ يَعْتَزُّونَ يا مَنْ جعلت له الملوک نیرالمذلّه علی أعناقهم فهم من سطواته خائفون: ای کسی که مرتبه و مقام بلند را به خود اختصاص داد و دوستانش به عزت او خویش را عزیز می گردانند.

بر اساس همین مطلب امام صادق علیه السلام فرمود:

والعزیز بِغَیْرِ اللَّهِ ذَلِيلٌ... (۱) جستن شرافت و عزیز شدن به غیر وابستگی به خداوند متعال ذلت است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام درباره صفت دنیا فرمود:

و عَزُّهَا ذُلٌّ (۲): عزت دنیا عین ذلت است.

به هر حال عزت نفس در بندگی و طاعت خداوند متعال است.

إلهی کفی بی عزاً أن أكون لك عبداً (۳): معبودم همین عزت برای من بس، که عبد و بنده تو باشم.

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: أَنَا رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارِينِ فَلْيَطْعِ الْعَزِيزَ (۴): براستی که خدا در هر روزی می فرماید: من پروردگار عزیز و شکست ناپذیر شما هستم پس کسی که عزت دنیا و آخرت را خواهان است باید از (خدا که) عزیز (علی الاطلاق است) اطاعت کند.

شناخت عزت نفس در شعاع شناخت ذلت نفس

ضد عزت، ذلت است. ذلت نفس عبارت از رام شدن آن در مقابل هوسهای حیوانی در آنجایی که خروج از دستورات عقلی و شرعی را بدنبال داشته باشد، و مرتبه انسانی به فراموشی سپرده شود و مورد التفات و توجه نباشد. و لذا در آنجایی که هواهای نفسانی در

ص: ۱۵۱

۱- (۱) - بحار، ج ۷۸، ص ۱۰، روایت ۶۷.

۲- (۲) - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۹۱.

۳- (۳) - بحار، ج ۷۷، ص ۴۰۰، روایت ۲۳، طبع ایران.

مقابل عقل و دین رام شود؛ عزت مرتبه انسانی نفس را به همراه دارد.

حسد، کبر، عجب و نفاق و... ملازم با ذلت هستند. تا شخص دچار ذلت درونی نشود به صفات رذیلت روی نمی آورد. بدگویی از دیگران، تمسخر، عیبجویی، تحقیر افراد و... سببش جز احساس ذلّتی که شخص در نفسش دارد، نیست. البته شخص دارای صفات ناپسند ممکن است متوجه این مطلب نباشد. امام صادق علیه السلام در مورد تکبر فرمود:

مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِمَدَلِّهِ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ (۱): نیست فردی که تکبر و سرکشی می کند جز به خاطر ذلّتی که آن را در نفسش یافته است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا يَتَكَبَّرُ إِلَّا وَضِيعٌ خَامِلٌ (۲): تکبر نمی کند مگر شخص فرومایه و پست.

پدیده ذلت در نفس معلول خروج انسان از حد کمال وجودی و معرفت و قابلیت وجودی خویش است. اگر شخصی دانشی ندارد ولی ژست دانشمندان را به خود می گیرد. ثروتی ندارد ولی رفتار ثروتمندان را تقلید می کند، تدبیر و مدیریت ندارد ولی به کارهایی اقدام می کند، تا نقش مدیران را ایفاء کند، تخصصی در کار مشخصی ندارد ولیکن، خود را متخصص آن فن معرفی می کند دلیل خروج انسان از حد کمال و قابلیت وجودیش می باشد. و همینطور است شخصی که در مرتبه ای از دانش است ولیکن کتمان علم و دانش می کند. به رشد رسیده است، لکن دست به حرکات بچه گانه می زند. از هنر و تدبیری که دارد استفاده لازم را نمی برد و... تمام این موارد مصداق خروج انسان از مرتبه کمال و قابلیت وجودی خویش است. و نیز انسانی که از حیث شأن وجودی برای آخرت و قرب خدا، آفریده شده است ولی حیاتش را در آمال دنیوی خلاصه و منحصر می کند؛ مصداق بارز خروج از مرتبه شأن و کمال می باشد و چنین مصادیقی سبب پدیده ذلت در نفس می شوند.

در مقابل آن عزت است که حرکت و سیر نفس در مرتبه کمال وجودی و علم خویش است. در حدّ توانش سخن می گوید؛ به تدبیر خود و اتباع می پردازد، در حدّ قدرت مالی خویش به زندگی اش توسعه می دهد و به دیگران یاری می رساند. به اندازه عقل و اندیشه، مثبتش به کارهایی اقدام می کند که در حدّ توان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی،

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - بحار، ج ۷۳، ص ۲۲۵، روایت ۱۷، طبع تهران.

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۶، ص ۴۰۷، ش ۱۰۸۰۸.

اخلاقی و... اوست. با کسانی همنشین می شود که یا از آنها علم بیاموزد و بر رشد دینی اش بیفزاید، یا با دیدنش به یاد خدا بیفتد و یا خود به او تعلیم دهد و او را در مسیر خدا قرار دهد و به هر حال از کسالت معنوی بیرون بیاید. و همانگونه که اقدام شخص به اعمال صفات ناپسند، به جهت ذلتی است که در خود می بیند، اقدام شخص به صفات ناپسند، به جهت ذلتی است که در خود می بیند، اقدام شخص به صفات فضیلت و اعمال آنها به جهت عزتی است که در متن نفسش مشاهده می کند.

کیفیت کسب عزت نفس

عزت نفس به نحوی که بیان شد، واقعیتی است که در مرتبه انسانی نفس مطرح است انسان به عنوان انسان طالب عزت انسانی است. این طلب و خواسته هر چند امری تکوینی در نفس می باشد ولیکن ظهور فعلی آن ارادی و اختیاری است از آنجا که مراتب نفس موجود در یک وجود هستند تأثیر متقابل آنها در یکدیگر حتمی است. عزت نفس در مرتبه انسانی وابسته به رعایت شرایط عزت در مراتب نازل نفس است. اگر انسان در مراتب جسمانی و حیوانی به اعمال عقلانی و شرعی اقدام کند؛ موفق به عزت نفس در مرتبه انسانی خواهد شد. ولی غفلت از اعمال عقلانی و شرعی و ارتکاب کارهایی که با شأن انسانی سازگار نیست؛ مانع ظهور فعلی عزت نفس خواهد شد.

انسان به گونه ای آفریده شده که برای کمال انسانی ناچار از استفاده و بهره گیری از بدن و بُعد حیوانی و میلها و کششهای موجود در آنها است حیات معنوی در دنیا وابسته به حیات مادی و اصلاح در آن حیات است. اگر چشم از نگاه به نامحرمان بازداشته شود، و دست و پا از خیانت و انحراف دور باشند؛ حرکتی به سوی دزدی، تضییع حقوق، ظلم و... نداشته باشند، و زبان از فحش، ناسزا، غیبت، حرفهای لغو و... باز گرفته شود؛ و در معده جز نعمتهای حلال داخل نگردد. و به طور کلی حرکت نفس در مرتبه حیوانی و جسمانی حرکتی عقلانی و دینی باشد؛ استعداد حرکت برای پیدایش حیات معنوی و عزت نفس پیدا خواهد شد. البته برای حرکت از حیات مادی به حیات معنوی و عزت انسانی ابتداء ایمان، آویختگی به خدا و استعانت از او لازم است. زیرا نبود چنین شرطی کافی است؛ که نفس حرکتی در شهوات حیوانی و خواسته های جسمانی بدون توجه به خواسته های انسانی داشته باشد. سیری کوتاه در دُعاهاى صحیفه سجادیه ما را به چنین ایمان و استعانتی فرا می خواند. حضرت در

بسیاری از مناجات‌ها و دعا‌های خود، خدا را به کمک می‌طلبند. و یاری طلبیدن از خدا برای حرکت انسانی در فرازهایی از دُعا‌های صحیفه سجّادیه به نحوی است که حرکت نفس از حیات مادی به حیات انسانی جز در سایه عنایت و استعانت از حق ممکن نیست برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم.

«صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَادْنِنَا إِلَى قُرْبِكَ... فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا... وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ اضْلالُ الْمُضَلِّينَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَمْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ وَأَغْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِزْفَادِكَ وَأَسْأَلُكَ بِسَبِيلِ الْحَقِّ بِإِزْفَادِكَ...» (۱): درود بر محمد و آل او فرست و ما را به قرب خود شریک گردان... پس درود بر محمد و آل او فرست و ما را هدایت کن... و کسی را که تو هدایت کنی گمراه ساختن گمراه کنندگان او را اغواء و منحرف نخواهد کرد پس بر محمد و آلش درود فرست و به مقام عزت خودت ما را (از اظهار حاجت به بندگان) منع فرما و با بخشش و عطای خودت ما را از غیر خودت بی‌نیاز گردان، و با راهنمایی و ارشاد خودت ما را به راه حق سالک گردان.

وَازِلْ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ وَشُبُهَةٍ وَاجْعَلْ لِي فِي الْحَقِّ طَرِيقًا مِنْ كُلِّ رَحْمَةٍ... وَأَشْرِبْ قَلْبِي عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طَاعَتَكَ... (۲): و هر شک و شبهه ای را از من زایل گردان و در حق و درستی راهی به هر رحمتی برایم قرار ده (۳)... و در آن هنگام که عقلها در غفلت و بی‌خبری است، قلبم را به طاعت و فرمان خود اشراب گردان (مخلوط و آمیخته ساز).

اللَّهُمَّ وَثَبْتُ فِي طَاعَتِكَ نَيْتِي وَأَحْكَمَ فِي عِبَادَتِكَ بَصِيرَتِي وَوَفَّقَنِي مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تُغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَايَا عَنِّي... (۴): خدایا! نیت مرا در طاعت و فرمانبری از خودت ثابت و پایدار گردان و عقل و بصیرتم را در عبادت و پرستش خود محکم و استوار ساز و مرا موفق به اعمالی گردان که پلیدی و ناپاکی خطاها و گناهان را از (جان و روح) من شستشو داده و پاک سازد.

برای این که میلها و کششهای مادی و حیوانی به استعانت از حق و ایمان خالص در مسیر صحیح انسانی قرار بگیرد و منجر به عزت نفس در مرتبه انسانی شود؛ نیازمند به اقرار

ص: ۱۵۴

۱- (۱) - دعای پنجم از صحیفه سجّادیه «و کان من دُعائه علیه السلام لنفسه و اهل و لایته».

۲- (۲) - صحیفه سجّادیه، اواخر دُعای ۴۷، «و کان من دُعائه علیه السلام فی یومِ عرفه.»

۳- (۳) - ترجمه این قسمت، از ترجمه صحیفه سجّادیه که توسط دفتر انتشارات جامعه مدرسین انتشار یافته انتخاب شده است.

۴- (۴) - صحیفه سجّادیه، اواسط دُعای ۳۱، «و کان من دُعائه علیه السلام فی ذکر التوبه و طلبها.»

قلبی و عملی به غنای ذاتی خداوند و فقر ذاتی مخلوقات می باشد. نیاز خویش را در محضر نیازمندان جستجو کردن و از بی نیاز مطلق غافل بودن نهایت ذلت نفس و انحطاط نفس است. نیاز پیش مخلوق بردن و آبروی خویش را در گرو بخششهای ناچیز آنها گذاشتن به خاطر رسیدن به رفاه دنیای و تأمین تجملات زندگی بسیار ذلت آور است. و اما قناعت کردن به آنچه هست و سختیهای معیشتی، صبر و تحمیل نشان دادن و خود را از خلق بی نیاز داشتن و رفع نیازهای خویش را با تلاش و کوشش و تدبیر عاقلانه از خداوند متعال خواستن کمال عزت نفس است. انسانی که معتقد به وابستگی خالص وجودی موجودات به خداست و حقیقت وجودی آنها را عین فقر و ناداری و نیازمندی می داند. و خدا را به صفت غنا و بی نیازی ذاتی پذیرفته است. سزاوار است که در شئون زندگی تسلیم خداوند گردد تا با انقطاع از خلق و اتصال ارادی خالص به حق به عالی ترین درجه از عزت نفس نائل گردد.

روزی جبرئیل بر رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و عرض کرد، خدا - جلّ و جلاله - سلامت می رساند و می فرماید:

هَذِهِ بَطْحَاءُ مَكَّةَ لَكَ رَضْرَاضُهُ ذَهَبًا قَالَ: فَنظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى السَّمَاءِ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ: لَا يَا رَبِّ، وَلَكِنْ أَشْبَعُ يَوْمًا فَأُحْمَدُكَ وَأَجُوعُ يَوْمًا فَأَسْأَلُكَ: (۱) این سرزمین بی درخت و گیاه و پر از شن و ماسه است. برای توست که بخواهی شن و سنگ ریزه های آن را طلا قرار دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه مرتبه به آسمان نظر کرد. سپس عرض کرد: ای پروردگرم، چنین چیزی را طلب نمی کنم. ولکن (دوست دارم) یک روز سیر باشم پس تو را ستایش کنم و روز دیگر گرسنه باشم، پس تو را سؤال کنم (و نیاز خویش به نزد تو آورم).

امام زین العابدین علیه السلام در مقام مناجات و دُعا خدا را به احساس بی نیازی از خلق می خواند.

و عزت نفس را در احساس بی نیازی از خلق و نیازمندی به خدا طلب می کند.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَأَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ وَصَيَّرْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَيَّ رِفْدِكَ وَقَلْبْتُ مَسْئَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَن فَضْلِكَ: بار خدایا به حقیقت که من خود را با بریدنم (از غیر تو) و پیوستنم به تو و برای سیر به سوی تو اطاعت تو خالص کردم. و با تمام وجودم به جانب تو روی آوردم. از کسی که (خودش) به عطا و بخشش تو محتاج است (به سوی تو) روی گردانیده ام و از کسی که بی نیاز از فضل تو نیست. خواسته هایم را (بسوی تو)

ص: ۱۵۵

برگرداندم.

وَرَأَيْتُ أَنْ طَلَبَ الْمُحْتَاجُ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَيْفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَضَلَّهُ مِنْ عَقْلِهِ فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ يَا هَلِي مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بَعِيرِكَ فَذَلُّوا وَرَأَمُوا التَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا وَحَاوَلُوا الِازْتِفَاعَ فَاتَّضَعُوا: و مشاهده کردم که حاجت بردن نیازمند به سوی نیازمند سبکی و بی خردی در اندیشه و انحراف و گمراهی از (طریق) عقلش است. پس ای خدایم چه بسا مردمی را دیدم که عزت را «در اتصال ارادی» به وسیله غیر تو جستند. پس ذلیل شدند.

(دچار ذلت نفس شدند) و ثروت و بی نیازی را از سوی تو طلب کردند پس فقیر شدند و بلندی مقام را از غیر تو خواستند، پس خوار و پست گردیدند.

فَصَيَّحَ بِمُعَايَنَةِ امْتِثَالِهِمْ حَازِمٌ وَفَقَّهُ اعْتِبَارَهُ وَأَرَشَدَهُ إِلَى طَرِيقِ صَوَابِهِ اخْتِيَارُهُ (۱): به سبب مشاهده امثال این افراد است که شخص دورانندیش (از بیماری غفلت) شفا یافته و به عبرت و پند گرفتن موفق شده و به راه درستی که اختیار کرده؛ ارشاد گشته است.

به هر حال با ایمان به خدا و یاری جستن از محضر او، انسان حرکتی ایمانی در بُعد حیوانی و جسمانی پیدا می کند؛ و با نیالودن نفس به پلیدیهای شهوانی موفق به عزت نفس می شود. آن کس که از حرکت‌های نامطلوب در بُعد جسمانی و حیوانی برخوردار است؛ هرگز عزت انسانی پیدا نمی کند و نفسش در نزد خدا و رسولان و اوصیاء و اولیاء او عزیز و گرامی نمی شود. زیرا چنین نفسی از نظر آنها ارزش و قیمت ندارد، هر چند اهل دنیا به خاطر برخی از مصالح دنیوی برایش اعتبار و ارزش قائل باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ عَصَى اللَّهَ ذَلَّ قَدْرُهُ (۲): هر کس خدا را نافرمانی کند، قدرش ذلیل و خوار شود.

و نیز فرمود:

إِنَّمَا الْكِرْمُ التَّنُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي (۳): گرامی بودن جز پاک بودن از گناهان و بدیها نیست.

و نیز فرمود:

الْمَعْصِيَةُ هِمَّةُ الْأَرْجَاسِ (۴): معصیت و نافرمانی همت پلیدان و ناپاکان است.

ص: ۱۵۶

۱- (۱) - صحیحفه سجادیه، دعای ۲۸، «وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَّفَرِّعًا إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ».

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۵، ص ۱۷۷، ش ۷۸۲۱.

۳- (۳) - شرح غرر، ج ۳، ص ۷۷، ش ۳۸۷۰.

مَنْ تَلَدَّذَ بِمَعَاصِي اللَّهِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ ذُلًّا (۱): هر کس به معصیت های خدا لذت جوید خداوند ذلت را به او میراث دهد (او را ذلیل و خوار گرداند).

خلاصه این که: کیفیت و چگونگی عزت نفس در گرو فعالیت های انسانی در بُعد حیوانی و جسمانی است. و فعالیت های انسانی در آن دو بُعد معلول ایمان به حق و استعانت و یاری جستن از حق می باشد. و ایمان و استعانت از خداوند در شعاع این درک است که خدا دارای غنای ذاتی و بخشنده صفات نیکو است، ولی مخلوق از فقر ذاتی برخوردار است. و فهم این مطلب که وابستگی ارادی به مخلوق (به صورتی که جهت ذلت و خواری داشته باشد) سبب خروج از ایمان و عقل می شود. و انسان را گرفتار نافرمانی از خدا می گرداند. عمل به ظواهر دین، انجام فرایض و ترک حرامها، ایمان و استعانت ما را به خدا قوی تر و فهم ما را در غنای ذاتی خداوند و ضعف مخلوق بیشتر می کند.

غالب اشخاصی که مبتلا به ذلت نفس می شوند، بدان جهت است، که مخلوق را مؤثر در سرنوشت، روزی، حیات و بقاء خود می دانند. و برای این که از وابستگی ارادی به آنها خارج نشوند، به اعمال و رفتاری اقدام می کنند که در دید توحیدی و انسانی پست محسوب می شود؛ نظیر اعمالی که مردم در برابر زورمندان جامعه، مرتکب می شوند. که تاریخ شاهان، یزیدیان و عمر سعدها از آنها پر است. کشتن امام حسین علیه السلام برای رسیدن به حکومت ری یا جایزه گرفتن از یزید و اقدام به ترورهای کور از سوی منافقین و در یوزگی در نزد مقامهای بالا برای رسیدن به پست و مقام و... نمونه ای بارز از ظهور فعلی ذلت نفس است.

كُلُّ عَزٍّ لَا يُؤَيِّدُهُ دِينَ مَدَلَّةً: هر عزتی که دین آن را تأیید نکند و قوی نگرداند ذلت است.

نفسی که عزت نفس پیدا می کند؛ استعداد و میل به فضائل در او تقویت می شود خویشتن را در پناه فضائل قرار می دهد تا رذایل به او آسیبی نرسانند. چنانکه شخص خود را در پناه علم قرار می دهد تا از آفات جهل در امان باشد. و چنانکه افراد در جبهه نبرد در پناه سنگر (در حین مبارزه با دشمن) خود را از آماج گلوله های دشمن حفظ می کنند. در پناه تواضع و فروتنی در مقابل خدا نفس خویش را از تکبر و آفات آن مصون می دارد. و در سنگر شکر از افتادن در دام کفر مصون می ماند و با داشتن عفت از شر تهتک نجات می یابد و با عبودیت و بندگی خدای یکتا از بندگی مخلوق و طاغوت حفظ می شود و...

عزت جامعه جدای از عزت افرادش نیست. آنگاه که افراد جامعه تصمیم و عزم بر عزت نفس داشته باشند. جامعه عزت پیدا می کند. البته افراد پس از ایمان و اقرار به غنای ذاتی خداوند و فقر ذاتی دیگر موجودات و عبودیت ذات خالق، برای رسیدن به عزت جامعه و دوام و بقای آن باید دو مطلب دیگر را مورد توجه داشته باشد.

۱- امر به معروف و نهی از منکر. ۲- جهاد.

امر به معروف و نهی از منکر انتقال عزت و نفی ذلت است. شخصی که منکری را مرتکب می شود و یا معروفی را ترک می کند، ذلت را بر خویشتن روا داشته و از خویش سلب عزت کرده است. امر به معروف و نهی از منکر او را به عزت نفس باز می گرداند و با عمل به معروف ذلت از نفسش محو می شود. امام باقر علیه السلام فرمود:

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر خلقان من خلق الله عزوجل - فمن نصرهما أعزه الله ومن خذلهما خذله الله (۱):

امر به معروف و نهی از منکر دو خلق از آفرینش خدای عزوجل هستند. کسی که آن دو را یاری کند خدا به او عزت می دهد و کسی که دست از یاری آن دو بردارد خداوند او را خوار می کند و یاریش نمی نماید.

یاری کردن امر به معروف و نهی از منکر از جانب آمر و ناهی اینست که با عمل به معروف و ترک از منکر و با بیان معروف و منکر به افراد جامعه آگاهی دهد و افراد تارک معروف را به انجام آن فراخواند و عامل منکر را از اعمال زشتش بازدارد. و یاری کردن آن دو از جانب تارک معروف و عامل منکر اینست که حق را بپذیرد، توبه کند و به راه راست درآید.

نفسش را به زشتیها و رذایل نیالاید و از انجام اعمال شایسته غفلت نکند. جمله »

من نصرهما أعزه الله» ممکن است شامل هر دو جانب شود. و خداوند به هر دو طرف عزت بخشد. و جمله »

خذلهما خذله الله» نیز شاید شامل هر دو طرف می شود و در صورتی که به انجام این فریضه الهی اقدام نکنند. خداوند تارک امر به معروف و نهی از منکر را و نیز تارک معروف و عامل منکر را در آخرت و احیاناً در دنیا ذلیل و خوار می گرداند.

جهاد خواه جهاد با نفس و یا با دشمن دین و انسانیت نیز سبب عزت و شوکت و عظمت

ص: ۱۵۸

جامعه می شود. مردم از تحت حاکمیت طاغوت، فاسق، فاجر و ظالم خارج شده، در شعاع حاکمیت (الله) قرار می گیرند. و به این صورت از ذلت خارج شده، عزت پیدا می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به یارانش فرمود:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى، وَدَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةَ، وَجُنَّتَهُ الْوَثِيقَةَ، فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ، أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثُوبَ الدُّلِّ وَشَمَلَةَ الْبَلَاءِ وَدِيَّتْ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ، وَضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِشْهَابِ... (۱). «پس از حمد و ستایش خداوند و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» پس براستی که جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است. و جهاد لباس تقوا، و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است. مردمی که از جهاد روی برگردانند، خداوند لباس ذلت بر تن آنها می پوشاند و در دام بلا گرفتار می شود.»

جامعه ای که در برابر متجاوزین فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ارضی و... سکوت اختیار می کند و در حقیقت لباس ذلت بر فرهنگ، سیاست، اقتصاد و سرزمین و... خویش پوشانده است. و خود را برای انواع ذلت‌های شهوی و مادی آماده کرده است. جهاد این لباس ذلت و خواری را می درد و فجر عزت را به روی مردم می گشاید. و به بیان بلند امیرالمؤمنین علیه السلام جهاد عزت برای اسلام است.

وَالْجِهَادُ عَزًّا لِلْإِسْلَامِ (۲) و جهاد با نفس امیاره، مطلبی است که ما را از طاعت شیطان و افتادن در بدیها خارج ساخته و به طاعت الله درمی آورد. و این جهاد برتر از جهاد با دشمنان است زیرا که تحقق آن جهاد در شعاع جهاد با نفس امکان پذیر می شود، و الا- ملتتی که تن به ذلت هوی و هوس نفس داده هرگز به جهاد با طاغوت تن نخواهد داد. و چون هوای نفس، دشمن داخلی است جهاد با آن به مراتب مشکل تر و لازم تر است و چون همیشه و تا آخر با انسان هست جهاد با آن همیشگی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ جِهَادٍ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ النَّفْسِ (۳) جهادی افضل و برتر از جهاد با نفس نیست.

عزت اعتباری

عزت اعتباری امری اضافی است که واقعیته ندارد لکن مردم و جامعه آن را برای

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۴، ص ۴۵۱، ش

۳- (۳) - شرح غرر، ج ۶، ص ۸۴، ش ۹۶۱۴.

شخص عزت اعتبار می کنند؛ و چنانچه شرایط تغییر کند، ممکن است همان امر اضافی را ذلت اعتبار کنند. مانند عزتی که مردم برای افراد ثروتمند، رئیس و وابستگان به آنها اعتبار می کنند. چنانکه برای افراد فقیر و نادار و یا ساقط شده از مقام ریاست ذلت را اعتبار می کنند.

این چنین عزتی ما به ازائی در خارج و در افراد ندارد و به اعتبار افراد ظاهر بین وابسته است.

ممکن است مردم بر طبق شرایطی عکس مسأله فوق را اعتبار کنند. فقر را عزت و ثروت را ذلت، وابسته به فلان مقام ریاست را ذلت و دوری از او را عزت لحاظ کنند. مانند جامعه انقلابی امروز که عزت را در نفی وابستگی به رژیم طاغوت می داند و ذلت را در وابستگی به آنها. برعکس جامعه دیروز که عزت برای طاغوت و وابستگان به آنها بود و عزت افراد دیگر به اندازه علاقه آنها به شخص شاه بستگی داشت.

عزت اعتباری کمال نفس نیست ولکن اگر در مسیر صحیح انسانی قرار گیرد می تواند وسیله ای برای عزت واقعی نفس قرار گیرد. عزت اعتباری با ذلت نفس جمع می شود. فرد ثروتمند یا فلان مقام ممکن است فردی پست و فرومایه از نظر اخلاقی و رفتاری باشد، ولکن به خاطر داشتن ثروت و مقام، مردم او را گرامی بدانند. مانند احترامی که مردم برای معاویه، یزید، فرعون و امثالهم قائل بودند و آنها را گرامی می داشتند، در صورتی که از ذلت واقعی برخوردار بودند؛ باید توجه داشت که افراد پست جز در نظر اشخاص امثال خود عزیز نمی توانند باشند، انسانهایی که از عزت نفس واقعی برخوردارند هرگز برای طاغوتیان و فاسقین عزتی را اعتبار نمی کنند. عزت اعتباری با عزت نفس نیز جمع می شود. و این در آنجایی است که اشخاص عزت اعتباری را در شعاع عزت نفس جستجو کنند و آن را وسیله برای رشد عزت واقعی قرار دهند.

زهد در دنیا

از جمله صفات فضیلت داشتن زهد در دنیا است. لازم است قبل از بیان هر مطلبی راجع به زهد به تفهیم در مفهوم «زهد» و «دنیا» اشاره کنیم.

زهد: زهد به معنای ترک، بی رغبتی و اعراض آمده است (۱). این مفهوم در فرهنگ اسلامی معنای خاصی را دارد و آن این که زهد رابطه خاصی است با موجودات، آن چنانکه

ص: ۱۶۰

مرتبۀ وجودی آنها اقتضا می کند؛ رابطه ای در حدّ شأن و کمال آنها. کسی که دنیا و آنچه آویخته به آن است، بشناسد، و آگاهی درست از آخرت و مسائل آن داشته باشد؛ و درکی صحیح از خدا و خود کسب کند؛ و... و تصمیم داشته باشد که در مقام عمل رعایت شأن و کمال هر کدام را بنماید، شکی نیست که از رابطه عملی صحیح با آنها برخوردار شده است. و این همان زهد است. زهد هر چند در معنای لغوی عبارت از اعراض، کناره گیری و بی رغبتی است. و بی رغبتی به دنیا و آنچه در آن است، زهد گفته می شود ولیکن در فرهنگ اسلامی، زهد حفظ بی رغبتی نیست، نادیده گرفتن شهوات دنیوی نیست، بلکه علاوه بر چشم پوشی از شهوات دنیوی باید نظر واقعی به خدا (که هدف اعلای انسان را تشکیل می دهد) داشت و شکرگزار بود. و الا- بی رغبتی و بی میلی نسبت به دنیا جدای از توجه و عبودیت (الله) اصطلاحاً زهد نامیده نمی شود. روایات شاهد روشنی بر این مطلب است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام:

أضلُّ الزُّهْدِ حُسْنُ الرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ (۱) اساس زهد نیکویی رغبت و علاقه است در آنچه نزد خدا است.

زُهِدُ الْمَرْءِ فِيمَا يَفْنَى عَلَى قَدَرِ يَقِينِهِ بِمَا يَبْقَى (۲): زهد انسان در آنچه فانی شدنی است به اندازه یقین او به چیزی است که باقی می ماند. (یعنی آخرت).

هر اندازه علم و آگاهی ما به مرتبۀ وجودی خدا و آنچه نزد خداست (۳)، بیشتر باشد بی رغبتی ما نسبت به دنیا و آنچه در آن است (۴)، بیشتر خواهد شد. زیرا لازمه آخرت شناسی و خداشناسی نیز هست.

مَنْ إِتَّقَنَ بِمَا يَبْقَى زَهَدَ فِيمَا يَفْنَى: کسی که به آنچه باقی است یقین داشته باشد. نسبت به آنچه فانی است، بی رغبت شود.

ان الزَّهَادَةَ قَصْرَ الْأَمَلِ وَالشُّكْرَ عَلَى النِّعَمِ وَالْوَرَعَ بِرَأْسِهَا كُنْهَ الْغَيْرِ وَبِی رَغْبَتِي، عبارت از آرزوی کوتاه و شکر بر نعمتهای (الهی) و پارسایی است.

روایت بالا- روشن دارد در این که زهد در فرهنگ اسلامی همراه با شکر است. بنابراین «زهد» عبارت است از رابطه عملی صحیح با دنیا و پدیده های آن و رابطه ای صحیح همراه

ص: ۱۶۱

۱- (۱) - شرح غرر، ج ۲، ص ۴۱۵، ش ۳۰۸۶.

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۴، ص ۱۱۳، ش ۵۴۸۸.

۳- (۳) - ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ، سوره نحل، آیه ۹۶.

۴- (۴) - الدنيا فانیة، شرح غرر، ج ۱، ص ۶۴، ش ۲۴۴.

با حسن رغبت به خدا و آنچه در نزد خدا است.

رابطه فوق دارای مراتبی است، که هر مرتبه ای وابسته به مرتبه شناخت و ایمان به خدا است. هر اندازه معرفت و ایمان به خدا بیشتر باشد، رابطه با خدا از حسن رغبتی بیشتر و رابطه با دنیا از رغبتی کمتر برخوردار خواهد بود. و زمانی عشق به خدا و لقاء خدا به حدی می رسد. که علاقه و میل به دنیا و شهوات آن به نازلترین مرتبه تنزل می کند.

دنیا: در بسیاری از روایات دنیا توصیف به فناء، جیفه، دام، بلاء، پیچیده شده در مکر، سایه، زودگذر، معکوس، غنیمت نادانان، خانه غربت، سم، معدن بدی و محل غرور، فاسدکننده ایمان، خانه فاسد و... شده است. (۱) و در روایاتی نیز عشق به دنیا آفت نفس، ثروت دنیا نیازمندی آخرت، شیرینی دنیا تلخی آخرت، خشنودی به آن سوء اختیار، زیادی آن کم، عزت آن ذلت، و مواهبش فانی، عمل برای آن زیان، اعتماد به آن شقاوت، متاع آن خشک شده، خوشحالی در آن هلاکت آخرت، رغبت به آن زیان آخرت و... (۲).

جهان مادی که دنیا نامیده می شود و انسان در آن زندگی می کند، توصیف به صفات فوق نمی شود. جز برخی صفات، مانند صفت فانی، گرفتاری، زودگذر، و... ولی جهان مادی از آن جهت که مادی است فاسدکننده ایمان، آفت نفس و... نیست. زیرا انبیاء و اولیاء در این دنیا چشم گشودند و بهره خویش را کمال معنوی است، بردند. و ایمانشان تقویت شد. و زهد و بی رغبتی به آن دنیایی که سبب تقویت دین، عقل، ایمان می شود، ضرر و خسران است. زیرا مواهب چنین دنیایی باقی است نه فانی. رغبت به آن سود آخرت است نه زیان، آفت نفس نیست که کمال نفس است و... چنین دنیایی معکوس نیست، بلکه در موضع مناسب خویش قرار گرفته است. از بعضی کلمات موجود در روایات، مانند: «سایه» و «معکوس» استفاده می شود. که دنیایی که باید به آن بی رغبت بود، دنیایی است، که شخص آن را از موضع مناسب و حد وجودی اش خارج کرده باشد. در برخی از روایات حد وجودی دنیا تعیین و مشخص شده است.

الدُّنْيَا مَعْبَرَةٌ الْآخِرَةُ (۳): دنیا محل عبور آخرت است.

إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوا لِاتَعْمُرُوهَا (۴): دنیا پلی است (به سوی آخرت) پس آن را

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - در وارد فوق به کتاب غررالحکم مراجعه شود.

۲- (۲) - به کتاب غررالحکم مراجعه شود.

۳- (۳) - شرح غرر، ج ۱، ص ۱۲۰، ش ۳۴۳۹.

۴- (۴) - بحار، ج ۱۴، ص ۳۱۹، روایت ۲۱، طبع ایران.

محل عبور قرار دهید و آبادش نکنید.

...وبالدنيا تحرز الآخرة... (۱): در دنیا است که آخرت بدست می آید.

...انما الدنيا دار مجارٍ (۲): دنیا جز خانه گذر و عبور نیست و آخرت است که خانه همیشگی است...

ومن كلامه عليهم السلام: ايها الناس، انما الدنيا دار مجاز والاخره دار قرار فخذوا من ممركم لمقرکم... (۳): و از کلام حضرت علی علیه السلام است: ای مردم بدرستیکه دنیا سرای مجازی است و آخرت محل و خانه همیشگی است پس توشه بگیرید از محل عبور و سرای مجازتان برای خانه همیشگی تان.

ظهور روایات فوق در این است که دنیا وجودی در حدّ و مرتبه وجود راه عبور، مزرعه، و پل دارد. ارتباط صحیح با آن اینست که آن را راه بینیم، و در جهت رسیدن به سعادت ابدی به خدمت بگیریم. آنانی که این پل و راه را جایگاه ابدی، خانه آرزوها، هدف نهایی و..

می بینند، و کمال مطلوب خویش را در آن خلاصه می کنند، دنیای بی اعتباری چون سایه و دنیایی معکوس است. دنیایی که آن را از مرتبه وجودی اش خارج ساخته اند. چنین دنیایی معدن شر (۴)، دام شیطان و جای فساد ایمان (۵) است و انسان به (خریدن) آن (در مقابل آخرت) مغبون خواهد بود. (۶) دنیایی که توصیف به زشتیها و بدیها شده است دنیای معکوس است، دنیایی که در ظرفِ وهم و خیال اشخاص دنیا طلب وجود دارد! حبّ چنین دنیایی منشأ، رذالتها، شرارتها و گناهان است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

إِيَّاكَ وَحُبِّ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَضَلُّ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَمَعْدِنُ كُلِّ بَلِيَّةٍ (۷): از دوستی با دنیا بپرهیز پس براستی که (دوستداری) دنیا اساس هر خطا و معدن هر غم و گرفتاری است.

إِنَّ الدُّنْيَا لَمُفْسِدَةٌ لِلدِّينِ مُسْلِبَةٌ الْيَقِينَ وَأَنَّهَا لِرَأْسِ الْفِتَنِ وَأَضَلُّ الْمَحْنِ (۸): براستی که

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - بحار، ج ۶۷، ص ۶۷، روایت ۲۶، طبع ایران.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۳.

۳- (۳) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۳.

۴- (۴) - شرح غرر، ج ۱، ص ۳۸۳، ش ۱۴۷۳.

۵- (۵) - شرح غرر، ج ۲، ص ۲۷۹، ش ۲۶۰۸.

۶- (۶) - شرح غرر، ج ۲، ص ۷۱، ش ۱۸۸۳.

۷- (۷) - شرح غرر، ج ۲، ص ۲۹۷، ش ۲۶۶۹.

۸- (۸) - شرح غرر، ج ۲، ص ۵۳۲، ش ۳۵۱۸.

دنیا فاسد کننده دین و زایل کننده یقین است و به حقیقت که سرمنشأ فتنه ها و ریشه محتتها است.

با توجه به تعریفی که از مفهوم زهد و مفهوم دنیا ارائه شد؛ روش می شود که منظور از زهد در دنیا کناره گیری و قطع رابطه و نهایت بی رغبتی و بی میلی از دنیای معکوس است دنیای وارونه ای که درهای نقص و پستی و تنزل از انسانیت را به روی انسان گشوده و راه آدمی را به سوی کمال، بلندی مقام انسانی و قرب الهی بسته است. از امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود:

الزهد مفتاح باب الآخرة، والبراءه من النار وهو تركك كل شيء يشغلك عن الله، من غير تأسفٍ علی فوتها،... (۱) زهد از چنین دنیایی گشودن باب سعادت و مسدود ساختن باب آن فرود آمدن در آتش جهنم است.

کیفیت زهد در دنیا

در برخی از روایات سخن از زهد در دنیا است. دنیا ظرف برای کناره گیری و بی رغبتی و بی میلی واقع شده و این دلالت دارد بر این که دنیا از آن جهت که آفریده ای از آفریده های الهی است و راه برای آخرت می باشد؛ دلیلی برای کناره گیری و قطع علاقه نسبت به چنین دنیایی وجود ندارد، بلکه بر عکس از آن باید استقبال کرد، و برای آخرت بهره گرفت. بنابراین اگر انسان در ارتباط با دنیا حدّ و مرتبه وجودی آن را ملاحظه کند آن را خانه صدق و عافیت خواهد یافت (۲) و اندیشه و عمل در آن سبب سعادت خواهد شد. در این دنیا مسائل، دنیای شخصی خواهد بود که آن را طلب کرده و بهره خویش را از آن خواهان است.

زهد و بی رغبتی متعلق و آویخته به این دنیا است. زهد در دنیا این است که از آن مسائلی که دنیا را از مرتبه وجودی اش خارج می کند بپرهیزیم. اسراف، مقام طلبی، تبلی و کسالت، ثروت اندوزی، همنشینی با ناهلان، مکر، شهرت طلبی، تجمل پرستی و... هستند که انسان در ظرف دنیا با آنها روبرو می شود و انتخاب هر کدام یا همه آنها کافی است که دنیای شخصی قرار گیرد. یعنی آنچه شخص به آن نزدیک شده و با آن در ارتباط است. زهد

ص: ۱۶۴

۱- (۱) - بحار، ج ۷۰، ص ۳۱۵، روایت ۲۰، طبع ایران.

۲- (۲) - إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا... شرح غرر، ج ۲، ص ۶۵۲، ش ۳۶۸۹.

در این مسائل و بسیاری از مسائل دیگر باعث می شود که دنیای منتخب انسان از مرتبه حقیقی دنیا خارج نشده و به عنوان راه برای آخرت محفوظ بماند. به عبارت دیگر دنیایی که انسان انتخاب می کند باید هماهنگ با آن حقیقی باشد که خداوند متعال آفریده است. زیرا آن دنیایی که خداوند آفرید و به اطاعت خدا درآمد همان وجودی است، که مزرعه و پل برای آخرت است. آدمی آنگاه که در جاژه یا روی پل حرکت می کند و یا به مزرعه ای می نگرد، در واقع روی به مقصد و محصول دارد. سوء انتخاب آن زمان پدید می آید که انسان روی از مقصد برگرداند و نظر اصلی به همان مزرعه و پل داشته باشد. و لذا در روایات بیان شده که آن کس به تو روی می آورد تو مخالفتش کن و شخصی که روی از تو برگرداند او را مطیع باش. (۱)

افرادی که روی به دنیا می آورند مسائلی را برمی گزینند که با اصل وجود دنیا هماهنگ نیست و با مرتبه هستی دنیا برابری نمی کنند، در واقع مسائلی موهوم و خیالی را طلب می کنند. رفاه و آسایش را می خواهند، بقاء و جاودانگی را می طلبند. لذت و محبت خالص را خواهند، خواسته های نامتناهی خویش را از متناهی و بی نیازی را از فقیر می جوید و... در صورتی که دنیا ظرف چنین مسائلی نیست. بنابراین مفقود طلب می کنند و با طلب مفقود، آنچه در مرتبه دنیا موجود است، را از دست می دهند. دنیا را خداوند برای انسان برگزید تا از آن بهره بگیرد و از قوه انسانی، به ظهور فعلی انسانی برسد و به آسایش دائمی، لذت و محبت خالص، و خواسته نامتناهی خویش در سرای آخرت برسد. بنابراین کیفیت زهد در دنیا به این نحو است، که از دنیا به نحوی استفاده شود که از راه آخرت بودن خارج نگردد.

قانع بودن، در حد اعتدال به خواسته ها پاسخ گفتن، به فرمان عقل و دین بودن و... مازاد بر حد نیاز را به نیازمندان رسانده و چگونگی زهد را در دنیا تشکیل می دهد. در مورد چگونه بودن زاهد به چند روایت اشاره می کنیم: در حدیثی از پیامبر خدا (صلی الله علیه واله) نقل شده، که فرمود: به جبرئیل گفتم: تفسیر زهد چیست؟ عرض کرد:

الزاهد یحب من یحبه خالقه، و یبغض من یبغض خالقه، و یتحرّج من حلال الدنیا ولا یتلفت الی حرامها فان حلالها حساب و حرامها عقاب، و یرحم جمیع المسلمین کما یرحم نفسه و یتحرّج من الکلام کما

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خلق الله الدنيا امرها بطاعته فأطاعت ربها فقال لها: خالفي من طلبك و وافقي من خالفك، فهي ما عهد اليها الله و طبعها عليه. بحار، ج ۷۰، ص ۳۱۵، طبع ایران.

يَتَحَرَّجُ مِنَ الْمَيْتَةِ الَّتِي قَدْ اشْتَدَّ فَتْنُهَا، وَيَتَحَرَّجُ عَنْ حَطَامِ - الدُّنْيَا، وَ زِينَتِهَا كَمَا يَتَجَنَّبُ النَّارَ أَنْ تَغْشَاهُ وَيَقْصُرَ أَمَلَهُ وَكَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَجَلُهُ(۱): زاهد کسی است که دوست می دارد کسی را که آفریننده او دوست می دارد او را. و به دشمن می گیرد، کسی را که خالقش دشمن می دارد، از حلال دنیا به قدر کمی که از حرج و سختی بیرون رود برمی گیرد و استفاده می کند نه زیادتیر، و روی از حرام آن برمی گرداند، زیرا در حلال آن حساب، و در حرام آن عذاب است. و به تمام مسلمانان مهر می ورزد آن چنانکه به خودش شفقت و رحم می کند و از سخن گفتن در ضرورت و شدت نیاز استفاده می کند و از غیر آن می پرهیزد آن گونه که از مردار، که تعفن شدید پیدا کرده است؛ دوری می جوید مگر بقدر ضرورت شدید و از نعمتها و زینت دنیا جز بقدر ضرورت فاصله می گیرد به آن نحو که از آتش دور می شود. جز بقدر ضرورت مبادا که او را فراگیرد و آرزویش را کوتاه می کند و اجل و مرگش در پیش روی او برابر دو چشمش می باشد. (که آنرا فراموش نکند).

امام صادق علیه السلام فرمود:

الزاهد المذی يختار الآخرة على الدنيا والدّل على العزّ، والجهد على الرّاحة والجوع على الشّبع، وعاقبه الآجل على محبّه العاجل والدّكر على الغفله ويكون نفسه في الدنيا وقلبه في الآخرة(۲): زاهد آن کسی است که آخرت را بر دنیا و ذلت (دنیا) را بر عزّت (آن تا دین و ایمانش محفوظ بماند) تلاش و کوشش (در بندگی خدا) را بر آسایش (فکر و بدن)، گرسنگی را بر سیری و عاقبت و آخرت (خیر) را بر محبّت و دوستی دنیای حال و ذکر (و یاد خدا) را بر غفلت، اختیار می کند. نفس او در دنیا است، در حالی که قلبش در آخرت است.

دنیا در نظر زاهد وسیله سعادت اخروی است و به همین جهت عزّت، راحتی، سیری اخروی و سعادت ابدی و یاد خدا و یاد مرگ برای او در مرتبه مقدّم است، هر چند عزّت اعتباری و راحتی و سیری دنیوی از دستش برود و زاهد نتیجه و ثمره زهد را قبل از آن که به جهان آخرت کوچ کند، در نفسش مشاهده می کند. و آن زهد، علم و حکمت، هدایت و شرح صدری(۳) است که خداوند به او می بخشد.

ص: ۱۶۶

۱- (۱) - بحار، ج ۷۷، ص ۲۰، روایت ۴، طبع ایران و ج ۷۰، ص ۳۱۲، روایت ۱۴.

۲- (۲) - بحار، ج ۷۰، ص ۳۱۵، روایت ۲۰، طبع ایران.

۳- (۳) - بحار، ج ۷۷، ص ۸۰.

۹- صفات اخلاقی ۱

اشاره

ص: ۱۶۷

از جمله وظایف علم اخلاق، تعریف صفات «فضیلت» و «رذیلت» و تبیین آنها از نظر معنا و مفهوم، و به عبارت دیگر، تبیین ارتباط صفات خوب و بد (حسنه و سیئه) از دید فرهنگ اسلامی است. چه بسیار اشخاصی که خود را «صبور» می دانند، ولی آن گاه که به واژه «صبر» و جایگاه آن در فرهنگ اسلامی مراجعه می کنند، عکس آن را می یابند. یا فکر می کنند که دارای صفت «قناعت» هستند، ولی پس از شناخت آن، خلاف آن را می بینند و...

شاید یکی از جهات ترغیب و توصیه به محاسبه نفس از جانب اولیای دین علیهم السلام این معنا باشد که: افرادی که نفس خویش را خالی از حرص، حسد و شهوت می پندارند، و یا آنان که خود را از صفات مثبت (تواضع، مدارا، شجاعت، قناعت و...) برخوردار می دانند، به اصل صفات مثبت و منفی توجه کرده و ملاحظه نمایند که آیا صفت موجود در نفسشان مصداق همان چیزی است که در باورشان بوده است؟ اگر باور داشته اند که شجاعند، آیا صفت موجود در نفس، مصداق آن است؟ یا اگر بر اساس شناختی که از مفهوم حرص و حسد داشته و نفس خویش را خالی از آن پنداشته اند؛ آیا با واقعیت مطابق بوده است؟ هر فرد مسلمان برای این که مطمئن شود که اخلاقش مطابق با بیان دین بوده و بر اساس آداب الهی تأدیب می شود، لازم است آگاهی و شناخت به مفاهیم صفات از دیدگاه فرهنگ اسلامی داشته باشد.

در این شماره - و شماره بعد - بر آنیم تا به بیان برخی از مفاهیم اخلاقی که در دعای «استعاذه» حضرت سجاد علیه السلام آمده است، اشاره ای گذرا داشته باشیم. در این دعا، حضرت، از صفات منفی اخلاقی به خدای بزرگ پناه می برد و ما در ضمن بیان و توضیح آنها به ذکر بعضی صفات مثبت در مقابل آنها خواهیم پرداخت.

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ وَ سَيِّئِ الْأَخْلَاقِ وَ مَذَامِ الْأَفْعَالِ:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ، وَسُورَةِ الْغَضَبِ، وَغَلْبَةِ الْحَسَدِ، وَضَعْفِ الصَّبْرِ، وَقَلَّةِ الْقِنَاعَةِ، وَشَكَاةِ الْخُلُقِ، وَإِلْحَاحِ الشَّهْوَةِ، وَمَلَكَهَ الْحَمِيَّةِ، وَتُبَاعَهُ الْهُوَى وَمُخَالَفَهُ الْهُدَى وَسِنَّهُ الْغُلْفَةَ، وَتَعَاطَى الْكُلْفَةَ، وَإِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ...»

چند نکته در بیان استعاذه

۱

استعاذه بیانگر آنست که انسان با یاری و خواست خدا و قرار گرفتن در پناه او است که قادر به نجات خویش از شرّ صفات رذیله و وسوسه های شیطانی خواهد بود.

۲

پناه خدا همان قلعه محکمی است که خدای متعال به وسیله رسولش حضرت محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - برای نجات ما قرار داده است؛

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ کلمه «توحید» قلعه من است؛ کسی که داخل قلعه ام شود از عذابم در امان است.

همچنانکه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را هم حصن و قلعه محکمی جهت ایمنی از عذاب قرار داد؛

«ولایه علی بن ابیطالب علیه السلام حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام قلعه من است؛ کسی که داخل قلعه من شود از عذاب من در امان است.

از جمع این دو حدیث استفاده می شود که: شرط حصن بودن لا إله إلا الله، ولایت علی علیه السلام است. چنانکه امام رضا علیه السلام در جمع مردم نیشابور فرمود: [کلمه توحید، قلعه محکم برای هر انسان معتقدی است] «به شرط ولایت من (۱)». راه رهایی از صفات بد و منفی و قرار دادن صفات پنهان در نفس در جهت مستقیم، اینست که امیرالمؤمنین و ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام را الگو و راه رسیدن به پناهگاه امن الهی (توحید) قرار دهیم.

هَيْجَانِ الْحِرْصِ

«هیجان» به معنای «برانگیختن»؛ و «حرص» به معنای «زیاده روی در آزمندی» (۲).

ص: ۱۷۰

است و شخص مفرط در خواهش و آزمندی را از آن جهت حریص می گویند که در به دست آوردن شیء مورد نظر، شدت اهتمام را دارد(۱).

از امیرالمؤمنین علیه السلام از معنای حرص پرسیدند فرمود:

«هو طلبُ القليلِ بإضاعه الكثير(۲)»؛ حرص، طلب کم است (از متاع دنیا(۳))، به ضایع ساختن بسیاری «از عمرش و فکر و معنویات و آخرتش»

برخی از قوا و استعدادهای انسانی که ظهور فعلی آنها به صورت یک صفت یا غریزه است، از دو جنبه مثبت و منفی برخوردارند؛ هم می توانند عامل رستگاری و تقوا باشند و هم عامل انحطاط و فساد گردند. صفت حرص که در نفس انسان موجود است(۴)، هم در بعد مثبت به کار گرفته می شود و هم در بعد منفی.

قرآن راجع به نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ... (۵)»؛ براستی رسولی از خودتان (برای هدایت شما) آمد، سختی و رنج و پریشانی شما بر او سخت است و همو بر (آسایش و نجات و هدایت) شما حریص است...

حرص بر خیر و آخرت، هدایت مردم، حریص بودن به داشتن نفس پاک و آگاه، از صفات مثبت بوده و نیکو شمرده می شود.

«مَنْ حَرَصَ عَلَى الْآخِرَةِ مَلَكَ (۶)»؛ کسی که بر آخرت حریص باشد، آن را مالک می گردد.

اما حرص بر ثروت اندوزی، ریاست و مقامات اعتباری جهت شهرت و دنیای بهتر مذموم است. زیرا بعد منفی پیدا کرده و تحت عنوان «قبح» قرار می گیرد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: کدام ذلت بدتر است؟ فرمود: «

الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا (۷)»؛ حرص و آزمندی بر دنیا.

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - ریاض السالکین، ص ۱۳۶

۲- (۲) - بحار، ج ۷۳، ص ۱۶۷، چاپ تهران.

۳- (۳) - «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» سوره نسا، آیه ۷۷.

۴- (۴) - «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»، سوره معارج، آیه ۱۹.

۵- (۵) - سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۶- (۶) - غرر، فصل ۷۷، شماره ۷۸۱.

۷- (۷) - بحار، جلد ۷۳، ص ۱۶۱، چاپ تهران.

این گونه حرص، نشانه شقاوت است.

نیز فرمود: »

أَلْحِرْصُ عَلَامَةُ الْأَشْقِيَاءِ (۱)؛ حرص نشانه افراد شقی است.

شقی کسی است که از کاروان رشد و تکامل باز مانده است؛ اگر بخواهیم نشانه ای از او داشته باشیم، آن نشانه حرص است. هر فرد حریص به دنیا و شهوات آن، شقی است و هر شقیّی دور از رشد وجودی و کمال انسانی است.

و سوره الغضب

«سوره» به معنای حدّت و شدّت، و «غضب» به معنای خشمی است که بر نفس عارض می شود، و ضدّ رحمت است. مرحوم مجلسی رحمه الله در این مورد می فرماید:

«انسان در به کارگیری این قوه و ظهور فعلی آن از سه حالت خارج نیست: یا حالت تفریط دارد یا افراط و یا اعتدال.

اما تفریط در قوه غضب، به ضعف کشاندن آن است، به گونه ای که در جایی که از نظر عقل و شرع پسندیده است، به کار گرفته نمی شود، مانند دفع ضرر از خود، جهاد در راه خدا و اقامه حدود به نحوی که مورد رضایت دین است و...

خدای متعال، پیروان اسلام را به اعمال قوه غضب و ظهور فعلی آن در برابر کفار فرا خوانده است، آن جا که می فرماید: «... أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ... ۲»؛ مؤمنین بر کافرین سخت دل و سخت گیر می باشند...

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ... ۳»؛ ای پیامبر! با کفار و منافقین مجاهده کن و بر آنها سخت بگیر.

اما افراط در غضب، اقدام به کاری است که زیبا نیست و حُسن ندارد و به کارگیری آن مورد مذمت شرع و عقل است؛ مانند: هجوم بردن، زدن، دشنام دادن، کشتن، غارت، چپاول و... اعتدال در غضب، تابع عقل و شرع است، که در وقت اعمال غیرت، شعله آن افروخته می شود و آن جا که حلم و بردباری نیکو است فرو می نشیند. و نگاهداشتن غضب در حدّ اعتدال همان چیزی است که خدای متعال بندگان را به آن تکلیف کرده است. و همان حدّ

ص: ۱۷۲

وسطی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را وصف کرده است؛ آن جا که فرمود:

«خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا(۱)»؛ بهترین امور، حدّ وسط و اعتدال آن است.

پناه بردن به خدا از «سُورَه» وحدّت غضب، همان حدّ افراط آن است که سبب بیرون رفتن از طریق حق و محکوم ساختن عقل و دین می شود. و الاّ داشتن حدّ اعتدال غضب از جمله صفات فضیلت است که مورد توجه و رضایت خدا و سبب رشد و ترقی انسان می گردد.

از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: «براستی غضب آتش پاره ای از شیطان است که در قلب فرزند آدم برافروخته می شود و چنین است که فردی از شما آن هنگام که غضب می کند، دو چشمش قرمز می شود و رگهای گردنش ورم کرده، شیطان بر او چیره می شود. پس آن وقتی که با وجود چنین صحنه ای، فردی از شما از خودش وحشت کرد، باید ملازم زمین شود.»(۲)

وَ غَلَبَهُ الْحَسَدُ

«حسد» عبارت از اینست که شخص، نعمتی را در نزد کسی مشاهده کند و از وجود آن در نزد آن کس کراهت داشته باشد و آرزوی زوال آن را بکند. نقطه مقابل حسد، «غبطه» است؛ یعنی، شخص از خدای متعال خواهان مثل آن نعمت برای خود می شود بدون این که آرزوی زوال آن را از غیر داشته باشد(۳). غبطه از صفات مؤمنین و حسد از صفات منافقین است(۴).

مرحوم علامه مجلسی می نویسد: «حسد از مرضهای بزرگی است که قلب به آن مبتلا می شود، و مرضهای قلبی جز به علم و عمل مداوا نمی شوند. علم نافع مرض حسد این است که بدانی حسد به ضرر دنیا و آخرت توست؛ در حالی که به دنیا و آخرت شخص مورد حسد ضرری وارد نمی شود، بلکه به نفع او نیز تمام می شود.

هرگاه ضرر حسد را از روی بصیرت شناختی و دشمن خودت و دوست دشمنت نبودی، بیدرنگ از حسد فاصله خواهی گرفت. اما ضررش در دین اینست که بر قضا و حکم خدا خشم بگیری و از نعمتی که برای بندگانش پراکنده و قسمت نموده، و از عدلی که در ملکش

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۷۰-۲۶۹، چاپ بیروت.

۲- (۲) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۷۸، روایت ۳۲؛ ملازم زمین شدن، شامل نشستن، خوابیدن و به سجده افتادن می شود.

۳- (۳) - مفردات راغب، ص ۷۷.

۴- (۴) - ریاض السالکین، ص ۱۳۷؛ بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۱، چاپ بیروت.

به حکمت خود برپا داشته است، بیزاری جسته و آن را انکار کرده و زشت بشماری که این جنایتی بر حقیقت توحید و خاشاکی در چشم ایمان و صفتی منافی با آن است... و اما این که به ضرر دنیایت تمام می شود؛ حسد، مایه تألم و عذاب روحی توست. به طوری که همیشه در کدورت و غم بسر میبری و از آن جا که خداوند دشمنانت را از نعمتهایش محروم نساخته است، همیشه به هر نعمتی که در آنها می بینی عذاب می کشی و به هر گرفتاری که از آنها برطرف می شود، اذیت شده و درد می کشی، پس مغموم و محزون و با قلبی پر از آشوب باقی می مانی... امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«لِلَّهِ دُرُّ الْحَسَدِ حَيْثُ بَدَأَ بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ»؛ شگفتا! از حسد که ابتدا صاحبش را می کشد.

... اما این که ضرری به دنیای فرد مورد حسد نمی زند روشن است، زیرا به حسد تو، نعمت مقدر شده از جانب خدا از او زایل نمی گردد و تا مدت مقرر شده از جانب خدا ادامه می یابد...

این که به نفع دنیایش هست، زیرا مهمترین غرض شخص اینست که دشمنش در سختی و غم و شقاوت، بدبخت، مغموم و معذب باشد و عذابی بالاتر از دردی که حسود می کشد نیست (۱). خدایا! از غلبه و پیروزی و چیره شدن حسد به تو پناه می بریم.

امام صادق علیه السلام فرمود: برای حسود لذتی نیست (۲).

وَضَعْفِ الصَّبْرِ

در مورد صبر گفته اند: «صبر، نیرویی ثابت و ملکه ای راسخ است که به سبب آن، شخص، توانایی پیدا می کند که نفسش را بر امور سخت و دشوار بازداشت کند.» (۳)

راغب می نویسد: «صبر، بازداشت نفس است بر آنچه عقل و شرع اقتضا می کند.» (۴)

به هر حال، صبر در لغت به معنای شکیبایی و خودداری؛ و در اصطلاح آنست که انسان، اراده و اختیارش را در محدوده تکالیف شرعی حبس نماید و بر رنجها و مصیبتهایی که در راه انجام تکالیف شرعی به وجود می آید، شکیبایی داشته و زبان به اعتراض نگشاید. در فقر

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۱-۲۴۲، چاپ بیروت.

۲- (۲) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۵۲، چاپ بیروت.

۳- (۳) - ریاض السالکین، ص ۱۳۷.

۴- (۴) - مفردات راغب، ص ۲۸۱.

و بی چیزی و در بیماری ها و پیش آمدهای ناگوار زندگی، جزع و فرع نکنند و خود را نبازد و با متانت و استقامت نفس و توکل به خدا، دنبال علاج و چاره جویی باشد. حبس نفس در محدوده تکالیف شرعی و عقلی سبب رشد انسانی و ظهور فعلی فضایل در بُعد انسانی می شود. ضعف و ناتوانی در صبر، چه بسا موجب ارتکاب معصیت و خروج از دین می شود؛ چنانکه صبر بر تکالیف الهی، سعادت دنیا و آخرت را به دنبال داشته، سبب استحکام ایمان می گردد. پس، باید به خدا پناه برد از ناتوانی در صبر که پی آمدهای بدی دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ» (۱) صبر نسبت به ایمان، به منزله سر نسبت به بدن است، هنگامی که سر از تن جدا شود، بدن فاسد می گردد و زمانی که صبر نباشد، ایمان هم نخواهد بود.

وَقَلِّهِ الْقَنَاعَةَ

برخی بیان داشته اند: اصل «قناعت» از «قناع» به معنای چیزی است که سر به وسیله آن پوشیده می شود. پس، قناعت کرد تا ساتر و پوشش فقر باشد. (۲) و به معنای «راضی شدن و بسنده کردن به مقدار کم» و نیز «خشنودی نفس به آنچه از روزی و معاش قسمت او می شود» نیز آمده است. (۳)

قانع بودن، مانع تلاش و فعالیت در جهت سود رسانی به اجتماع و بالا بردن سطح زندگی نیست. و بسنده کردن به آنچه خدای متعال روزی کرده، بدین معناست که انسان به خاطر زیادتی در اموال و موقعیت اجتماعی و ارتقای مقام دچار افراط نشود، زیرا لازمه آن پیدا شدن صفت حرص و طمع در وجود انسان است با آثاری منفی در امور دنیوی، که انسان را به ارتکاب اعمالی و او می دارد که موجب دوری از خدا می گردد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از حرص بپرهیزید که پیشینیان شما در نتیجه حرص هلاک شدند؛ حرص آنها را به بخل وادار کرد و بخیل شدند؛ به بریدن از خویشاوندان وادار کرد، از

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - بحار، ج ۶۸، ص ۸۱، چاپ بیروت.

۲- (۲) - مفردات راغب، ص ۴۲۹.

۳- (۳) - معجم الفاظ القرآن؛ ج ۲، ص ۳۹۸؛ فرهنگ معین.

خویشاوندان بریدند، به بدکاری و ادارشان کرد، بدکار شدند.»(۱)

در برخی از روایات آمده که اندازه قناعت در هر شخصی به قدر عفت اوست و عفت به معنای ترک خواهشهای نفسانی در هر چیزی است.(۲) عفت، در هر درجه ای که باشد، قناعت هم در همان درجه است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«عَلَى قَدْرِ الْعِفَّةِ تَكُونُ الْقَنَاعَةُ (۳)؛ قناعت، به قدر و اندازه عفت و ترک خواهشهای نفس است.

«مَنْ قَنَعَتْ نَفْسُهُ أَعَانَتْهُ عَلَى التَّزَاهِي وَالْعَفَافِ (۴)؛ کسی که نفسش قانع باشد، او را در نیل به پاکی و عفت و پارسایی یاری کند.

«مَنْ قَنَعَ كُفِيَ مَذَلَّةَ الطَّلَبِ (۵)؛ کسی که قانع شود، از خواری خواهش و طلب بی نیاز شود.

و شَكَاسِهِ الْخُلُقِ

کلمه «شکاسه» از «شکس» به معنای صعب و دشوار است. و در این جا منظور از صعب و دشواری خُلق، بداخلاقی و تند خوئی است.(۶)

خُلق، به معنای صفت حاصل در نفس است خواه مثبت باشد یا منفی؛ ولی خُلق در بیان حضرت، مضاف الیه «شکاسه» هست که در بر دارنده صفت منفی است.

خدایا از صفت زشت (تندخویی) به تو پناه می برم.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«سُوءُ الْخُلُقِ شَرُّ قَرِينٍ (۷)؛ زشتخویی بدترین همنشین و یار [انسان] است.

در مقابل، حُسن خلق، بهترین همنشین است؛

«حُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرُ قَرِينٍ (۸).

ص: ۱۷۶

۱- (۱) - نهج الفصاحه، ص ۱۹۹، شماره ۹۹۲.

۲- (۲) - المعجم الوسيط.

۳- (۳) - شرح غرر، ج ۴، ص ۳۱۲، شماره ۶۱۷۹.

۴- (۴) - شرح فارسی غرر الحکم، ج ۵، ص ۳۴۲، شماره ۸۶۶۳.

۵- (۵) - شرح غرر، ج ۵، ص ۲۷۹، شماره ۸۴۵۱.

٦-٦) - رياض السالكين، ص ١٣٨.

٧-٧) - شرح غرر، ج ٤، ص ١٣١، شماره ٥٥٦٧.

٨-٨) - شرح غرر، ج ٣، ص ٣٩٠، شماره ٤٨٤٠.

«إلحاح الشهوه»، عبارت از مبالغه و زیاده روی و نیز مداومت بر خواسته های نفسانی است.

غرایز و قوای موجود در نفس، هر کدام خواسته ای دارند و حدّ و حصری برای آن خواسته ها نیست. ادب و تربیت دینی اقتضا می کند که بین غرایز و خواسته های انسان هماهنگی وجود داشته باشد تا در جهت کمال و رشد به کار گرفته شوند. افراط و زیاده روی و مداومت بر آن خواسته ها موجب می گردد که نفس، توانایی اش را در حرکت به جانب خواسته های معنویش از دست بدهد و انسان در مرحله پست وجودی (حیوانیت) سقوط نماید.

(خدایا!) از زیاده روی در خواسته های نفسانی به تو پناه می برم، تا موجب گمراهی من نشوند.

التبه وجود شهوت در انسان بر اساس حکمت بوده است. اگر شهوت نبود، انسان از لذت دنیوی، از تولید مثل، از بهره مندی نعمتها و زیبایی های جهان طبیعت محروم می ماند.

شهوات اگر در محدوده قوانین دین و عقل قرار گیرند، ابراز خوبی جهت رشد انسانی هستند.

در غیر این صورت، شهوات عامل فجور و دامهای شیطان خواهند بود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«الشَّهَوَاتُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ (۱)»؛ خواست های نفسانی، شکارگاه و دامهای شیطان هستند.

زمانی که شهوات دامنند، از حیطة عقل و دین خارج شده، و ضدّیت کامل با عقل خواهند داشت.

«الْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانِ وَمُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَمَزِينُ الشَّهْوَةِ الْهُوَى وَالنَّفْسُ مُتَنَازِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا قَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ (۲)»؛ عقل و شهوت (خواسته های نفسانی که خارج از حدود شرع و عقل باشند) در مقابل هم قرار دارند. علم، پشتیبان عقل و هوای نفس پشتیبان شهوت است. و نفس، محل نزاع آنهاست، هر کدام غلبه پیدا کند، نفس به جانب او مایل خواهد شد.

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - شرح غرر، ج ۱، ص ۱۵۴، شماره ۵۸۲.

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۲، ص ۱۳۷، شماره ۲۱۰۰.

«ملکه» عبارت از صفت راسخ و ثابت در نفس است؛ ولی در این جا به «غلبه» معنا شده است و «حمیت» به عنوان صفت موجود در نفس، دو قسم است:

الف

صفت مذموم (عصیت)

ب

صفت پسندیده (غیرت)

حمیت، آن جا که از کبر و نخوت و طرفداری باطل ناشی شود، و روی گرداندن از حق را به دنبال داشته باشد مذموم است؛ چنانکه قرآن راجع به دوران جاهلیت بیان می دارد:

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ ۗ»؛ هنگامی که کافران در دلهایشان حمیت و تعصب [از نوع] تعصب جاهلی قرار دادند، در تعصب جاهلی حق را انکار کرده و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبر نمودند.

در صلح حدیبیه، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بنویس؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سهیل بن عمرو - که مأمور صلح از جانب مشرکین قریش بود - گفت: من با این جمله آشنایی ندارم و «رحمان و رحیم» را نمی شناسم؛ بنویس: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ (به نام تو ای خداوند)... سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بنویس؛

«هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ این پیمانی است که محمد رسول خدا، با سهیل نماینده قریش بست. سهیل گفت: ما رسالت تو را به رسمیت نمی شناسیم و اگر معترف به رسالت و نبوت تو بودیم، هرگز با تو از در جنگ وارد نمی شدیم (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارنده چنین حمیت و عصیته را در ردیف اعراب جاهلی قرار داده است. تا آنجا که فرمود:

«مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصِيْبِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی تعصب باشد، خدای متعال او را در قیامت با اعراب جاهلی بر می انگیزد.

امّا حمیت و عصیت و پافشاری بر حق که باعث نصرت حق و مجد و شرف خانواده و ملت است ممدوح بوده و «غیرت» نامیده می شود (۲).

١- (٢) - فروغ ابدیت، ج ٢، ص ٥٩٠.

٢- (٣) - ریاض السالکین، ص ١٣٩.

از حضرت علی علیه السلام است که فرمود: «

عَلَى قَدْرِ الْحَمِيَّةِ تُكُونُ الْغَيْرَةُ (۱)»؛ غیرت به قدر و اندازه حمیت است.

و نیز فرمود: «

إِنْ كُنْتُمْ لَامِحَالَهُ مُتَعَصِّبِينَ فَتَعَصَّبُوا لِنَصْرِهِ الْحَقِّ وَإِغَاثِهِ الْمَلْهُوفِ (۲)»؛ اگر چاره ای ندارید که از متعصبین باشید، پس برای یاری حق و فریاد رسی ستمدیده تعصب کنید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تحریص و برانگیختن مردم به یاری خویش می فرمود:

«... لَا أَبَا لَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ؟ أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِشُكُمْ؟! (۳)»؛ ای ناکسان! برای نصرت و یاری پروردگار خود چرا در انتظارید؟ آیا دینی نیست که شما را گرد آورد و آیا حمیت و غیرتی نیست که شما را (برای دفع دشمن) تکان بدهد.

امام سجاد علیه السلام از حمیت مذموم به خدا پناه می برد و ما نیز از چنین حمیتی به خدا پناه می بریم.

وَمَتَابِعِهِ الْهَوَى

«متابعت» موافقت کردن است و «هوی» به معنای میل نفسی است که امر کننده به بدی می باشد (۴).

(خدیا!) پناه می برم به تو از پیروی هوای نفس اماره و خروج آن از حدود شرع و عقل.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «

إِنَّ طَاعَةَ النَّفْسِ وَمَتَابِعَةَ أَهْوِيَّتِهَا أَسُّ كُلِّ مِخْنَةٍ وَرَأْسُ كُلِّ غَوَايَةٍ (۵)»؛ براستی نفس را فرمان بردن و میلهايش را پیروی کردن اساس هر رنج و سرمنشأ هر گمراهی است.

وَمُخَالَفَتِهِ الْهُدَى

«هدی» هدایت به راه راست و راهی است که به مطلوب منتهی شود. همان راهی که در

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۳۱۱، ش ۶۱۷۵.

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۳، ص ۲۰، ش ۳۷۳۸.

۳- (۳) - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۳۹.

٤-٤) - رياض السالكين، ص ١٣٩.

٥-٥) - شرح غرر، ج ٢، ص ٥٢٠، ش ٣٤٨٦.

نماز هنگام خواندن سوره حمد از خدای متعال تقاضا می کنیم؛ «إهدنا الصراط المستقیم».

البته این هدایت متکی بر هدایت درونی (فطری) می باشد. تا آن هدایت نباشد، تقاضای این هدایت بیهوده خواهد بود.

دعوت انبیا و ائمه علیهم السلام به راه راست، بیداری همان امر فطری است و چنانچه انسان به فطرتش روی نیورد و مخالف آن باشد، مخالفت با دعوت انبیا و امامان معصوم علیهم السلام حتمی خواهد بود. بنابراین، کلمه «هدی» در کلام امام شامل هدایت فطری و هدایت رسولان الهی نیز می شود.

وَسِنَّهُ الْغَفْلَةُ

«سنه» از «وسن» به معنای «چرت زدن» و فتوری است که قبل از خواب بر انسان عارض می شود (۱). «غفلت» عبارت از فراموشی ای است که به جهت کمی حافظه عارض انسان می شود (۲).

به نظر می رسد - و محتمل است - که غفلت در کلام امام علیه السلام عبارت از جهل به یک مطلب است به شرط سرگرم شدن به غیر. و چنین غفلتی موجب انحراف بوده و مذموم است؛ ولی غفلتی که به سبب کمی حافظه باشد، امری تکوینی است.

غفلت - خواه کم یا زیادش - باعث انحراف و دور شدن از حق می باشد. به همین جهت، حضرت، کلمه «سنه» فتور و سستی و چرت زدن) را به کار برد نه کلمه «نوم» را. لذا نه تنها از خواب غفلت، که از فتور نیز باید به خدا پناه برد.

وَتَعَاطَى الْكُلْفَةَ

در «ریاض السالکین» (۳) آمده است: منظور از «تعاطی الکُلفه»، ارتکاب امور پر مشقت است؛ اموری که خستگی و فرسودگی برای نفس به ارث می گذارد. از اقدام به چنین امری در امور دینی و دنیوی به طریق اولی نهی شده است.

و می توان جمله «تعاطی الکُلفه» را چنین معنا کرد: [خدایا پناه می برم به تو] از ستیزه

ص: ۱۸۰

۱- (۱) - ریاض السالکین، ص ۱۴۰.

۲- (۲) - مفردات راغب، ص ۳۷۵.

۳- (۳) - ص ۱۴۰.

کردن در گرفتن چیزی که حق من نیست، و یا به دست گرفتن کار سختی که خارج از حیطه نیاز من باشد؛ و یا چیزی که فوق توانایی من بوده و سبب پریشانی و حزن من گردد.

از جمله مصادیق حسن خلق در زندگی اینست که شخص در زندگی فردی و اجتماعی بیش از مورد نیاز و حاجت، و بیش از توانایی اش، خود را به مشقت نیندازد، سبب پریشانی و افسردگی نفس نگردد و ملامتی در اعصابش به وجود نیاورد. در عبارتی کوتاه، حسن خلق ایجاب می کند که هر فردی آنچه را شایسته او نیست انجام ندهد. ستیزه کردن در گرفتن چیزی که حق ما نیست و یا اقدام به گرفتن بیش از مورد نیاز که سبب پریشانی و ناگواری زندگی شود. و یا بیش از توانایی، خود را به سختی انداختن، شایسته مقام انسانی ما نیست.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«أَكْبَرُ الْكُلْفِ تَعْيِيكَ فِيمَا لَا يَغْنِيكَ (۱)»؛ بزرگترین مشقت و پریشانی تو، رنج بردن و حزن توست در چیزی که شایسته تو نیست.

و نیز فرمود: »

أَهْنَى الْعَيْشِ إِطْرَاحُ الْكُلْفِ (۲)؛ گواراترین زندگی، دور افکندن و کنار گذاشتن کارهای پر مشقت است.

و إِيثارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ

«ایثار» از «اثر» به معنای «اختیار کردن، ترجیح دادن و مقدم داشتن» است. باطل در این جا، عبارت از «غیر خدا را محور امور زندگی قرار دادن است» چنانچه حق، «خدای متعال و اطاعت از اوست». باطل، علت نقص و انحطاط و ماندن؛ و حق، علت کمال و رشد است.

خدایا! به تو پناه می برم از ترجیح دادن، اختیار کردن و مقدم داشتن باطل بر حق.

ص: ۱۸۱

۱- (۱) - شرح غرر، ج ۲، ص ۴۳۲، شماره ۳۱۶۶.

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۲، ص ۳۹۲، شماره ۲۹۶۴.

۱۰- صفات اخلاقی ۲

اشاره

ص: ۱۸۳

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ... [وَالْأَصِرَارِ عَلَى الْمَأْثِمِ وَاسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ وَاسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ وَ مَبَاهَاتِ الْمُكْثِرِينَ وَالْأَزْرَاءِ بِالْمُقَلِّينَ وَ سُوءِ الْوِلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا وَ تَرْكِ الشُّكْرِ لِمَنْ أَضْيَطَّنَعَ الْعَارِفَهُ عِنْدَنَا أَوْ أَنْ نَعْضُدَ ظَالِمًا أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُونًا، أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ، أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غِشٍّ أَحِيدٍ، وَ أَنْ نُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا، وَ نَمِيدَ فِي أَمَالِنَا، وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ، وَ اخْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ، وَ أَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يَنْكَبِنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ، وَ مَتْنِ فَقْدَانِ الْكِفَافِ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتِهِ الْأَعْيَادِ، وَ مَتْنِ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ، وَ مَتْنِ مَعِيشَتِهِ فِي شِدَّةٍ، وَ مِتِّهِ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَشِيرَةِ الْعُظْمَى وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَ اشْتَقَى الشَّقَاءِ، وَ سُوءِ الْمَابِ وَ حِزْمَانِ الثَّوَابِ، وَ حُلُولِ الْعِقَابِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اعْزِنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكِ بِرَحْمَتِكَ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

وَالْأَصِرَارِ عَلَى الْمَأْثِمِ

«اصرار» عزم و ثبات محکم بر عمل است و «إثم» و «مأثم» به معنای فعلی که از آن نهی شده است (۱). اصرار بر گناه، ثبات در آنست. قرآن درباره اصحاب شمال (کسانی که نامه عملشان به دست چپشان داده می شود) می فرماید:

ص: ۱۸۵

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ؛ وَكَانُوا يُصْعِقُونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ ۱»؛ [گرفتاری اصحاب شمال در عذاب، بدان جهت است که] در دنیا در ناز و نعمت و عیاشی فرو رفته بودند و بر گناه بزرگ اصرار داشتند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«أَعْظَمُ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ ذَنْبُ أَصِيْرٍ عَلَيْهِ عَامِلُهُ (۱)»؛ بزرگترین گناه نزد خدا گناهی است که گناه کننده بر آن اصرار داشته باشد.

ثبات در گناه، یک وقت به اینست که شخص گناهکار توبه نمی کند و بر عدم توبه و بازگشت به سوی خدا باقی می ماند. و چون رابطه روحی او با آن گناه قطع نشده است، اگر بدون توبه بمیرد، گناهکار مرده، مؤاخذه می شود. برعکس، اگر توبه حقیقی کرده، و رابطه او با آن گناه قطع شده باشد، مشمول رحمت خدای بزرگ قرار می گیرد. اما گاهی، دوام و استواری بر گناه به اینست که نه تنها رابطه روحی با گناه دارد بلکه مرتکب آن نیز می شود. کلام امام علیه السلام عام است و شامل هر دو مورد می شود.

وَاسْتِضْغَارِ الْمَعْصِيَةِ

خدایا! پناه می برم به تو از کوچک شمردن معصیت و سرباز زدن از فرمان تو.

انسان وقتی عظمت خدای بزرگ را در نظر بگیرد، هر گونه تخلف و نافرمانی و ترک اطاعت در مقابل عظمت خدای متعال معصیتی کبیره و بزرگ به شمار می آید. و این چنین است که ائمه علیهم السلام کوچک شمردن گناه را بزرگترین و شدیدترین گناهان دانسته اند.

«أَعْظَمُ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبُ صَغُرٍ عِنْدَ صَاحِبِهِ (۲)»؛ بزرگترین گناه نزد خدا گناهی است که دارنده اش آن را کوچک شمارد.

وَاسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ

به خدا پناه می برم از «بزرگ دیدن و عظیم شمردن طاعت».

«طاعت»، در فرمان خدا بودن است؛ لازمه بزرگ شمردن طاعت، عُجْب و غروری است

ص: ۱۸۶

۱- (۲) - شرح غرر، ج ۲، ص ۴۲۵، شماره ۳۱۳۱.

۲- (۳) - شرح غرر، ج ۲ ص ۴۲۷، شماره ۳۱۴۱.

که در نفس، ظهور فعلی می یابد؛ بنابراین، لازم است که انسان طاعت خود را کوچک شمرده و به کوتاهی نفسش در مقابل آن، اعتقاد داشته باشد، زیرا طاعت تمام مخلوقات در جنب و کنار عظمت خدای متعال بسیار کوچک است.

وَمَبَاهَاتِ الْمُكْتَرِينَ

«مباهات»، فخر کردن و نازیدن به حسن و زیبایی است؛ ولی در مطلق «مفاخره» به کار می رود. «مکثرین» جمع «مکثر» اسم فاعل است به معنای کسی که دارای مال فراوان است (۱).

«خدایا! از فخر و مباهات توانگرانه به تو پناه می برم»

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود:

«لَا حَمَقَ أَعْظَمَ مِنَ الْفَخْرِ (۲)؛ حماقتی بالاتر و بزرگتر از فخر کردن نیست.

«مَا لِبْنِ آدَمَ وَ الْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ (۳)»

آدم را با فخر و نازیدن چه کار؟ که اول او نطفه و آخر او مردار بدبو است؛ نه خود را روزی می دهد و نه مرگ خویش را دفع می نماید.

به خود نازیدن و مفاخره کردن، معلول نظر استقلالی به خود است. انسان آنگاه که خود را موجودی وابسته به خدا ببیند، جز به بندگی خداوند متعال افتخار نخواهد کرد. چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود:

«إِلَهِي! كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا (۴)». خدایا! مرا این عزت کافی است که بنده تو باشم و این افتخار برایم بس که تو پروردگار و صاحب اختیارم باشی.

وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقَلِّينَ

«خدایا! به تو پناه می برم از این که بی ارزش و خوار شمارم فقیران را.»

«إِزْرَاءِ»، به معنای خوار و بی ارزش شمردن و «مُقَلِّينَ» به معنای فقیر و کم چیز است.

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - ریاض السالکین، ص ۱۲۶.

۲- (۲) - شرح فارسی غرر الحکم، ج ۶، ص ۳۸۳، شماره ۱۰۶۵۵.

۳- (۳) - نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۴۴۵.

۴- (۴) - مفاتیح الجنان، ذیل مناجات منظوم.

خداوند، راجع به اصحابِ صُفَه - که افرادی مؤمن ولی فقیر بودند - خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...»^(۱) آنان را که صبح و شام - در عین فقر - خدا را می خوانند و بندگی می کنند و مراد و مقصدشان فقط خداست، از خود مران و دور منما... این خطاب بدان جهت بود که کسی به خود حق ندهد، نادرها و فقرا را به خاطر فقرشان تحقیر نماید.

وَسُوءِ الْوَلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا

«ولایت» به معنای سرپرستی، تصدی و صاحب اختیار بودن در امر است. سوء ولایت به این معناست که قیام به حقوق زیردستان نکند؛ حقوقی را که دین و شرع برای آنها قرار داده است^(۱).

«خدایا! از بد رفتاری و نپرداختن حقوق زیر دستان به تو پناه می برم.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر - که به فرمانداری مصر منسوب شده بود - فرمود:

«ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدَيْهِمَا»^(۲) به کارهای آنها رسیدگی کن، همچون پدر و مادری که به فرزندانشان رسیدگی می نمایند. و نیز فرمود:

«وَأِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَيْدِلِ فِي الْبِلَادِ...»^(۳) و نیکوترین چیزی که حکمرانان را خشنود می سازد، بر پا داشتن عدل و دادگری در شهرها و آشکار ساختن دوستی رعیت می باشد.

وَتَزَكِ الشُّكْرِ لِمَنْ اضْطَنَّ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا

«شکر» به معنای «به جا آوردن سپاس نعمت» است. شکر مافوق، اطاعت و ثنای او؛ شکر همانند، مکافات و پاداش دادن؛ و شکر مادون و پایین تر از خود، ثواب رساندن به اوست^(۴).

خدا را باید سپاس گفت، زیرا او نعمت دهنده ماست و بندگان صالح را باید سپاس گفت،

ص: ۱۸۸

۱- (۲) - ریاض السالکین، ص ۱۲۶.

۲- (۳) - نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۱۰۰۵.

۳- (۴) - نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۱۰۰۶.

۴- (۵) - ریاض السالکین ص ۱۲۷.

چون سبب خیر از جانب خدا به مردم هستند. پس، به خدا پناه می‌بریم از این که افرادی که احسان و خوبی به ما کرده‌اند را ناسپاسی کنیم.

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«وَأَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرَهُ... (۱)» حق کسی که به تو احسان کرده، اینست که او را سپاس گفته و احسان و نیکی اش را به یاد آوری و درباره او گفتار و بیانی نیکو داشته باشی...

أَوْ أَنْ نَعُذَّ ظَالِمًا أَوْ نَخْذَلَ مَلْهُوفًا

«عُذَّةٌ» به معنای «بازو» است؛ ولی در مورد مُعِين و یاری کننده به کار می‌رود. «ظلم»، نهادن شیء است در غیر موضع آن، اطاعت غیر را به جای اطاعت خدا برگزیدن ظلم است در صورتی که فطرت، دعوت به اطاعت خدا می‌کند.

«خذلان» یاری نکردن؛ و «ملهوف» به معنای مظلوم است. از دیدگاه اسلام، یاری کردن ظالم در جهت ظلمش حرام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عَلَى جَبْهَتِهِ مَكْتُوبٌ: اِيْسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (۲)»؛ کسی که ظالمی را بر ظلم و ستمش یاری نماید، روز قیامت می‌آید در حالی که بر پیشانی اش نوشته شده: ناامید از رحمت خدا.

أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ

«رُومٌ» به معنای خواستن و اراده کردن است. «نَرُومُ» یعنی، طلب کنیم، بخواهیم (۳). یا چیزی را بخواهیم که حق ما نیست.

گاهی طمع حرص، جاه طلبی و... موجب می‌گردد تا انسان چیزی را که حق او نیست، از دیگران طلب کند. و شکی نیست که چنین خواستنی، فسادهایی نیز در پی دارد. و در واقع پناه بردن به خدا از طلب چیزی که حقش نیست، پناه بردن از حرص، فساد و دیگر عواملی است که چنین نتیجه منفی را به همراه دارد.

ص: ۱۸۹

۱- (۱) - تحف العقول، ص ۲۷۱، چاپ اسلامیة.

۲- (۲) - کنز العمال، ج ۶، ص ۸۴، شماره ۱۴۹۵۰.

۳- (۳) - المنجد الطلاب.

أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِنَيْبِ عِلْمٍ

کلمه «فی العلم» شامل تمام معارف و علوم می شود.

اظهار نظر در مسائل علمی، اعتقادی و... باید از روی علم و آگاهی لازم به آنها باشد. و اظهار نظر در اعتقادات و در مسائل فروع دین - که جنبه عملی دارد - اگر مطابق با واقع نباشد سبب گمراهی می شود.

خداوند متعال ما را مکلف به تکالیف کرده و ما موظف به انجام آنها هستیم، و حکم عقل اینست که درست به انجام رساندن تکلیف در گرو علم به آن است. پس، آن جا که خود، علم به آن نداریم و از روی جهل به بیان حکم (حکم فقهی، اعتقادی، اخلاقی، آداب اجتماعی و فردی و...) می پردازیم، راه انحراف پیموده ایم و دیگران را نیز به انحراف کشانده ایم، و طبق خواسته الهی عمل نکرده ایم.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«... بِالْعِلْمِ يُطَاعَ اللَّهُ وَيُعْبَدُ...»؛ به واسطه علم است که خدای متعال اطاعت و عبادت می شود و به سبب علم است که خدا شناخته می شود و او به یگانگی پرستش می شود.

همچنین صله رحم، شناخت حلال و حرام در گرو علم است. علم پیشوای عقل، و عقل تابع آن است (۱)...

از امام موسی بن جعفر علیهما السلام است که فرمود:

«لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَالْإِطَاعَةِ بِالْعِلْمِ... وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالَمِ رَبَّائِي (۲)» نجاتی جز به طاعت نیست و طاعت به علم است... و علم صحیح و مفید در نزد عالم ربانی و الهی است.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: حق خدا بر خلقش چیست؟ فرمود: «این که بگویند چیزی را که می دانید و خود را از بیان چیزی که نمی دانید باز دارید. هنگامی که به این سفارش عمل نمایید، حق خدا را ادا کرده اند (۳)».

و نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غِشٍّ أَحَدٍ

«غِشٌّ» در بر دارنده مکر و خیانت است؛ (خدایا) پناه می بریم به تو از این که مکر و

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - بحار، ج ۱ ص ۱۶۶.

۲- (۲) - وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸، روایت ۷.

۳- (۳) - وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲، روایت ۱۰.

خیانت به کسی را در دل داشته باشیم (قصد کنیم).

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«الْمُؤْمِنُ لَا يَغْتَشُ أَخَاهُ وَلَا يَخُونُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا يَتَّهَمُهُ وَلَا يَقُولُ لَهُ أَنَا مِنْكَ بَرِيءٌ» (۱) مؤمن، برادرش را مورد مکر و خیانت، خواری و اتهام قرار نمی دهد و به او نمی گوید: من از تو بیزارم.

«مَنْ غَشَّ النَّاسَ فِي دِينِهِمْ فَهُوَ مُعَانِدٌ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ» (۲) کسی که مردم را در رابطه با دینشان فریب دهد، دشمن خدا و پیامبر خداست.

وَأَنْ تُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا

خدایا! به تو پناه می برم از این که به اعمال و کارها و عباداتمان ببایم و مغرور شویم و چونان اعمال خود را بپسندیم که هیچ گونه تقصیر و نقصان در آن احتمال ندهیم.

عمل اعم از اینست که جوانحی و قلبی و یا جوارحی و توسط اعضای بدن باشد. عُجِبَ به اعمال، اینست که صالح عملش را عظیم و بزرگ بشمارد و آن را کثیر و زیاد بداند و حالت شادمانی بیجا برای او پیش آورد که سبب منت گذاشتن بر خدای متعال شود و هیچ گونه تقصیر و کوتاهی در نفسش برای خود نبیند (۳). البته سرور و شادمانی به انجام عمل صالح که تواضع الهی و شکر گزاری خالق متعال و طلب ازدیاد آن عمل و غفران تقصیرهای در عمل را در بر داشته باشد، بسیار نیکو و ممدوح است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثِّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيُمَحِّقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ» (۴) از خودپسندی و تکیه به چیزی که تو را به خود پسندی و دارد پرهیز. و از این که دوست بداری که مردم تو را بسیار بستایند، زیرا این حالت از مهمترین فرصتهای شیطان است تا نیکی نیکو کاران (و اثر معنوی آن) را از بین ببرد.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

«الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ، مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيَعْجِبُهُ وَيَحْسِبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا وَمِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»

ص: ۱۹۱

٢-٢) - شرح فارسی غرالحکم، ج ٥، ص ٣٩٠، شماره ٨٩١.

٣-٣) - ریاض السالکین، ص ١٢٩.

٤-٤) - نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامهٔ ٥٣، ص ١٠٣٠.

وَلَلَّهُ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنْ (۱) عَجَب دارای انواعی است. از جمله این که عمل بد و گناه بنده برایش زینت داده می شود و آن را نیکو می بیند و خوشش می آید و گمان می برد که کاری نیکو می کند.

و دیگر این که بنده ایمان می آورد به پروردگار خودش و بر خدای بزرگ و با جلالت مَنّت می گذارد. در صورتی که برای خداست که بر او منت گذارد (به جهت اسلام و ایمانی که دارد).

و نَمَدَّ فِي آمَالِنَا

«مَدَّ» به معنای «بسط، پهن کردن و کشیدن» است و «آمال» جمع «أَمَل» به معنای آرزو امیدواری. در حقیقت، أَقْبَل شادی نفس است به انتظار چیزی که محبوب آن می باشد (۲).

[پناه می برم به خدا] از آرزوهای دور و دراز.

آرزو داشتن خوب است؛ اگر آرزو و امید وجود نداشته باشد، احیاناً رشدی هم وجود نخواهد داشت. آرزوی عالم شدن، باتقوا شدن، مفید بودن برای اجتماع، به مقام معنوی رسیدن و... بسیار نیکو است و مورد تأیید شرع و عقل.

چنین گفته شده که روزی حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام نشسته بود و پیرمردی با بیل زمین را می کند، شاید از باب امتحان یا به جهت دیگر حضرت عیسی علیه السلام عرض کرد: خدایا! او را محروم از آرزو گردان، (دعا مستجاب شد). پس، پیرمرد، بیل را انداخت و خوابید. ساعتی درنگ کرد. آن گاه حضرت عیسی علیه السلام از خدا خواست آرزو و امید را به او برگرداند. پیرمرد بلند شد و شروع به کار کرد... (۳)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «آرزو، رحمتی برای امت من است؛ اگر امید و آرزو نبود، هیچ مادری به فرزندش شیر نمی نوشانید و هیچ باغبانی درختی را غرس نمی کرد (۴).»

به هر حال، آرزو و امید به عنوان یک صفت در انسان بسیار ضروری است، لکن مفید بودن آن تا وقتی است که کشیده و طولانی و دور و دراز نباشد، مقهور خواسته های نفسانی قرار نگرفته باشد و إلاً موجب گناه و هلاکت عقل و دین است، که در این صورت اثر منفی در

ص: ۱۹۲

۱- (۱) - کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، روایت ۳، طبع تهران، بازار سلطانی.

۲- (۲) - ریاض السالکین، ص ۱۲۹.

۳- (۳) - بحار، ج ۱۴، ص ۳۲۹، طبع تهران.

۴- (۴) - بحار، ج ۷۷، ص ۱۷۳، طبع تهران.

نفس خواهد داشت.

توضیح این که: آنچه آرزو به آن تعلق می گیرد، یا گناه است و یا گناه نیست. آن جا که مورد آرزو، گناه باشد چنین آرزویی باطل بوده و از آن نهی شده است.

امام علی علیه السلام فرمود:

«إِتَّقُوا بَاطِلَ الْأَمَلِ (۱)»؛ از آرزوی باطل (خارج از حدود شرع و عقل) بپرهیزید.

اما موردی که آرزو گناه نیست، در صورتی جنبه منفی دارد که صفت «طولانی و دراز» (طول الأمل) به خود بگیرد.

امام علی علیه السلام فرمود:

«إِيَّاكَ وَ طُولَ الْأَمَلِ (۲)»؛ از آرزوی دراز بپرهیز.

«مَنْ أَطَالَ أَمَلَهُ أَفْسَدَ عَمَلَهُ (۳)»؛ هر که آرزویش را دراز گرداند، عمل خود را فاسد کرده است، زیرا باعث فراموشی خدا و آخرت و سبب انحراف در فکر و عمل می گردد. اما آرزویی که گناه نیست؛ و کوتاه و دارای جنبه مثبت است، انسان را به انحراف نمی کشاند.

امام علی علیه السلام فرمود:

«مَنْ قَصَرَ أَمَلَهُ حَسَّنَ عَمَلَهُ (۴)»؛ هر که آرزویش کوتاه باشد عملش نیکو باشد.

وَتَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ

(۵)

«سریره» عبادت است از آنچه در قلبها از نیات و عقاید و... پنهان است.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«مَنْ حَسَّنَتْ سَرِيرَتَهُ حَسَّنَتْ عِلْمَهُ (۶)»؛ کسی که دارای باطنی نیکو باشد، ظاهرش نیکو خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«فَسَادُ الظَّاهِرِ مِنْ فَسَادِ الْبَاطِنِ وَ مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلْمَهُ (۷)»؛ فساد ظاهر ناشی از فساد باطن است؛ کسی که باطنش را اصلاح نماید، خداوند ظاهرش را نیکو خواهد گردانید (و اعمال شایسته از او صادر خواهد شد).

- ۱- (۱) - غرر، فصل سوّم، شماره ۹۴. شرح فارسی غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۶۹ شماره ۲۵۷۲.
- ۲- (۲) - شرح فارسی غرر، ج ۲، ص ۳۱۰، شماره ۲۷۱۵.
- ۳- (۳) - شرح فارسی غرر، ج ۵، ص ۲۵۹، شماره ۸۴۴۵.
- ۴- (۴) - شرح غرر، ج ۵، ص ۲۹۵، شماره ۸۴۴۴.
- ۵- (۵) - ریاض السالکین، ص ۱۲۹.
- ۶- (۶) - شرح غرر، ج ۵، ص ۲۱۱، شماره ۸۰۲۶.
- ۷- (۷) - بحار، ج ۷۳، ص ۳۹۵، روایت ۱، طبع تهران.

وَ اِخْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ

«احتقار»، کوچک شمردن و اعتنا نکردن است. و «صغیره» در مقابل کبیره به معنای عمل زشتی که چندان مورد توجه نیست؛ ولی از کنار آن بی اعتنا گذاشتن موجب سوء باطن، و تکرار آن سبب راسخ شدن آن در نفس است.

پناه می بریم به خدا از کوچک شمردن گناه صغیره.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ (۱)»

و نیز فرمود:

«أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ (۲)» سخت ترین گناهان (نزد خدا) گناهی است که شخص آنرا آسان و کوچک پندارد.

وَأَنْ يَسْتَحُوذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ

«ءَسْتَحُوذَ عَلَيْهِ»: چیره شد؛ غالب شد بر او.

و (پناه به خدا) از این که شیطان بر ما چیره و غالب گردد.

غلبه شیطان بر روح و جان انسان، فراموشی خدا را در پی می آورد. قرآن در این مورد می فرماید: «إِسْتَحُوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ۗ»؛ شیطان بر آنها غالب شد؛ پس ذکر خدا را فراموششان گردانید.

أَوْ يَنْكَبْنَا الزَّمَانَ

«نَكَبَ»: بدبخت شد.

انسان، دائم در معرض حوادثی است که زمان برای او پیش می آورد. البته، زمان سبب حوادث نیست بلکه شرایط واقع در یک زمان حادثه را پدید می آورند. و نسبت بدبختی به زمان، از باب مجاز است.

[خدایا! پناه می بریم به تو] از این که زمان، ما را در بدبختی نیفکند. و بزرگترین نکبت و بدبختی انسان، بی دینی و شقاوت اوست. و از این که انسان محکوم زمان و شرایط زمانی قرار گیرد و فاسد گردد، باید از شرّش به خدا پناه برد. چه بسیار افرادی که شرایط زمان آنان را

ص: ۱۹۴

٢- (٢) - نهج البلاغه فيض الاسلام، حكمت ٣٤٠ ص ١٢٤٩.

تا آخرین نقطه بی دینی سوق داد.

أَوْ يَتَهَضَّمَا السُّلْطَانَ

«تَهَضَّم» از هَضَم: ظلم کرد، حقش را خورد. مقصود از سلطان، حاکم جور است. مورد ظلم سلطان واقع شدن چند گونه است:

۱

این که اموال شخصی را به غارت برده و آبروی او را بریزد، یا او را به زندان انداخته و احیاناً اعدامش کند.

۲

با جبر و اکراه او را به خدمت گرفته و مجری افکار و طرحهای خود گرداند و عظمت و شأن انسانی اش قربانی مطامع سلطان شود.

ظلم سلطان در مورد اول، مادی است؛ ثروت و بدن جسمانی شخصی را می گیرد، اما دین و عقیده او از انحراف محفوظ می ماند.

ظلم در مورد دوم، معنوی است؛ ظلم به روح انسانی و اخلاقی الهی است. و این ظلم، بدتر از ظلم اول است.

باید پناه برد به خدا از ستم سلطان جائز، در امور مادی و معنوی.

«پناه بر خدا از این که سلطان بر ما ستم کند» (و به غارت اموال، آبرو، دین و اخلاق انسانی ما پردازد).

وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْأَسْرَافِ

«تناول» در اصل به معنای «اخذ و گرفتن با دست» است. سپس در معنای آن توسعه داده شده و در معنای اقدام بر اسراف و فعل آن به کار رفته است. که مقصود در این جا این معنا می باشد. (۱)

«اسراف»، تجاوز از حد اعتدال است. (۲) (تجاوز از حدود هر فعل و کار) (۳) در شناخت کلمه اسراف به بیان چند روایت می پردازیم.

از امام کاظم علیه السلام است که فرمود:

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - ریاض السالکین، ص ۱۳۰.

۲- (۲) - معجم الفاظ القرآن، ج ۱ ص ۵۸۶.

«مَنْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَآيَاهُ وَ الْفَسَادَ فَإِنَّ أَغْطَائِكَ الْمَالَ فِي غَيْرِ وَجْهِهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ ذِكْرَ صَاحِبِهِ فِي النَّاسِ وَ يَضَعُهُ عِنْدَ اللَّهِ... (۱)»؛ کسی که دارای مال و ثروت است از فساد بپرهیزد. پس اعطا و مصرف مال در راه غیر صحیح (بی مورد) تبذیر و اسراف است. و این گونه عطا کردن، نام عطا کننده را در بین مردم بالا برده، لکن در نزد خدا پایین می آورد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«... وَالسَّرْفُ مَثْوَاهُ وَ الْقَصْدُ مَثْرَاهُ... (۲)»؛ اسراف، ابزار هلاکت، و اقتصاد و میانه روی باعث زیادت است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «کسی که در غیر حق عطا کند به راستی که اسراف کرده است... (۳)»

از روایات مزبور چنین استفاده می شود که اسراف در مقابل اقتصاد و میانه روی است و اغلب در مورد مال به کار می رود.

به طور کلی، اسراف، خروج از حق است؛ و آنچه در محدوده عقل و شرع قرار گیرد، حق می باشد. بنابراین، اسراف نه تنها شامل مال، بلکه شامل تمام امور و شؤون زندگی خواهد بود. خروج از حق در هر شأن از شؤون زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و...

اسراف است. لذا در جهت حق قرار گرفتن و در آن رشد کردن هرگز اسراف نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَا خَيْرَ فِي السَّرْفِ وَ لَا سَرْفَ فِي الْخَيْرِ (۴)»؛ در اسراف، خیر و خوبی نیست و در خیر، اسراف نیست.

وَمِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ

«فقدان»، از دست دادن است و «کفاف»، وجود شی به اندازه حاجت، بدون کم و زیاد.

به قدر حاجت داشتن موجب می گردد که شخص قانع دست نیاز به سوی دیگران دراز نکند. زیاد بر قدر حاجت، احیاناً سبب اسراف و وابستگی بیشتر به دنیا می شود که در این صورت باید از خدا همان قدر حاجت را طلب کرد. و فقر باعث سؤال و احیاناً از دست دادن

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - میزان الحکمه، ج ۴، ص ۴۴۵.

۲- (۲) - بحار، ج ۷۲، ص ۱۹۲، روایت ۹.

۳- (۳) - نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۱، روایت ۱۰۹.

۴- (۴) - میزان الحکمه، ج ۴، ص ۴۴۸.

دین و عقل می گردد که در این حال نیز باید به خدا پناه برد. اما زیاده ای که وسیله ارتقای معنوی انسان، یاصبر بر فقری که موجب رشد انسانی و خشنود شدن بر قضا و قدر الهی باشد، مذموم نیست. به هر حال، به قدر حاجت داشتن، دور بودن از زیاده یا فقری است که سبب گناه می گردد.

و نَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ

«شماتت»، خوشحال شدن به مصیبت است؛ (خدایا) پناه می بریم به تو از خوشحال شدن دشمنان، و شادمانی آنان به گرفتاریهایی که به ما می رسد.

مراد از اعدا، دشمنان دین هستند. هر عملی که مسلمان برخلاف دین انجام دهد و هر اندازه که از خدا و دین و اولیای اسلام علیهم السلام فاصله بگیرد، دشمنان دین خوشحال تر می شوند و به جهت این مصیبت های دینی که به ما می رسد شاد می گردند.

وَمِنَ الْفَقْرِ إِلَى الْكَفَاءِ

«فقر»، احتیاج و نیازمندی است. و «اکفای» جمع «کفو» به معنای «همشأن».

خدایا! از این که محتاج به همانندان خود بشویم به تو پناه می بریم.

ظاهر مطلب اینست که نیازمندی به همسطح و همشأن، برای انسان بسیار سخت؛ خواه همشأن، مساوی با شخص نیازمند باشد یا در سطحی بالاتر از او باشد؛ ولی احتیاج به مساوی سخت تر است. لذا این که گفته شد: حضرت سجاد علیه السلام این قسم را به نحو خاص بیان فرمودند؛ به خاطر این است که: «فقر و نیاز به سوی اینان (کفر و مثل خود) بردن، برای انسان سخت تر و رنج آورتر است (۱)».

شاید مطلب، بالاتر از این باشد و آن این که مراد و منظور از کفو، همشأن در وجود می باشد و آن این که موجودات و پدیده های جهان هستی در این که همه وابسته به خدای متعال و نیازمند به او هستند، کفو و همشأن یکدیگر هستند و همه فقر وجودی دارند. پس، معنا این خواهد بود که: «خدایا! از نیازمندی به هر موجود ممکن که همشأن در فقر ذاتی و وابستگی است به تو پناه می بریم» زیرا وابستگی به وجود ممکن و نظر استقلالی به او در

ص: ۱۹۷

جهت رفع نیازمندی - چنانکه اکثر مردم گرفتار آن هستند - فراموش کردن خداست و تأثیر دادن آن وابستگی در حیات انسانی است. به عبارت کوتاه، باید فقیرِ اِلَى اللَّهِ بود که وجودی برتر و بی نیاز مطلق است، نه فقیر به موجودی که وجودش عین فقر و نیازمندی می باشد.

وَمِنْ مَعِيشَةٍ فِي سُدَّةٍ

«معیشت»، وسیله گذران زندگی و «شدت» فشار، تنگدستی و مشقت است (۱). (خدایا! پناه می بریم) به تو از مشقت در گذران زندگی.

ممکن است معیشت، اسم برای عیش، به معنای حیات و زندگی باشد. در این صورت می توان در گونه سختی را در زندگی ملاحظه کرد:

۱

سختی زندگی در اثر گرفتاری کاری و حوادث (بیماری، رنجهای روحی و...) و غنای بیش از حد.

۲

سختی در زندگی در اثر تنگدستی و فقر.

ولی آنچه در اذهان عامه مردم هست، قسم دوم است. به هر حال. از مشقت در زندگی باید پناه به خدا برد؛ از هر قسمتی که باشد.

وَمِيثَةٍ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ

(خدایا!) به تو پناه می بریم از فرا رسیدن مرگ، بدون آمادگی (و ساز و سامان آخرت).

«میتة» عبارت از مرگ است. و «عُدَّة» آنچه که برای روز حاجت و نیازمندی مهیا می کنند. به عبارت دیگر، تهیه توشه آخرت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«فَاَحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ اَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَ خَطْبٍ جَلِيلٍ... (۲)» ای بندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودن آن بترسید و بر حذر باشید و ساز و برگ آن را آماده دارید (کاری کنید که چون مرگ در رسد نگران نباشید) زیرا مرگ با امر بزرگ خطرناک می آید.

(پناه بر خدا) از مرگی که در آن توشه تقوی و پرهیزگاری نباشد.

١- (١) - رياض السالكين، ص ١٣١.

٢- (٢) - نهج البلاغه فيض الاسلام، نامه ٢٧ ص ٨٨٧.

وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعَظْمَى

«حسرت» به معنای تأسف و افسوس خوردن است (۱). پناه بر خدا از تأسف و افسوس بزرگ. تأسفی که انسان در آخرت به آن دچار می شود، این است که در قیامت افسوس می خورد که چرا لحظات دنیا را در معصیت گذرانده و عمل صالح انجام نداده. متأسف است از این که چرا بر اعمال صالحه خویش نیفزوده تا امروز به درجات عالی تر بهشت و قرب الهی راه یابد.

ولی تأسف و حسرت کافر و مشرک و منافق و گناهکارانی که بدون توبه و آمرزش از دنیا رفته اند بزرگ و بزرگتر است که برای جلوگیری از چنین حسرت هایی باید از همین دنیا به فکر چاره بود.

وَ الْمَصِيبَةِ الْكُبْرَى

«مصیبت» شدت و سختی است؛ و شاید مراد و منظور، سختی قیامت باشد. و شاید منظور مصیبت در دین باشد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ شخصی که عرض کرد:

شدیدترین مصایب کدام است؟ فرمود: مصیبت در دین (۲).

مصیبت در دین، همان دین فروشی است و به خاطر دنیا و مادیت، دین را رها کردن.

وَأَشْقَى الشَّقَاءِ

«شقاوت» افتادن در بدبختیهاست و بدترین بدبختی آنست که لذت ابدی و حیات ابدی را بقیه لذت زودگذر و حیات فانی بفروشد. چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد:

«فَأَيُّ الْخَلْقِ أَشْقَى؟» قال:

«مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ» (۳)

کدام خلق شقی ترند؟ فرمود: کسی که دینش را به دنیای غیرش بفروشد. کسی که دین را فدای دنیای خودش می کند شقی است و آن که دینش را به خاطر لذت و عیش دیگران از دست می دهد شقی تر است.

[پناه به خدا از] بدترین بدبختی ها که فروختن دین به دنیای غیراست.

ص: ۱۹۹

۱- (۱) - ریاض السالکین، ص ۱۳۱.

۲- (۲) - ریاض السالکین، ص ۱۳۲.

۳- (۳) - بحار، ج ۷۷، ص ۳۷۸، سطر ۱.

«مآب» از «أَوْب» به معنای رجوع و بازگشت است که همان عاقبت و پایان کار باشد. آن جا که تلاش انسان او ره سرانجامی زیبا و پایان پر از رحمت نرساند، دچار عاقبت سو و بد شده است. و قهری است که چنین شخصی از پاداش خیر محروم مانده و جایگاه بسیار سختی دارد (جهنم).

خدایا! از عاقبت بد و محروم شدن از ثواب (پاداش و نعمت بهشت) به تو پناه می بریم. بد عاقبتی و ناکامی معلول صفات منفی و رفتار دور از شأن انسانی است.

وَ حُلُولِ الْعِقَابِ

«حلول»، نزول و فرود آمدن در مکان است و «عقاب»، عقوبت و کیفر گناه.

آنچه سبب عقوبت فرد و اجتماع می شود گناهی است که فرد و جامعه مرتکب آنها می شوند. گناه، علاوه بر عقوبت اخروی، عقوبتهای دنیوی نیز دارد؛ گناهی که نعمتها را تغییر می دهد و انواع گرفتاری را برای انسان پیش می آورد، از جمله کیفرهای دنیوی است.

پس، باید به خدا پناه برد از نزول کیفر و از صفات و رفتار منفی ای که سبب فرود آمدن کیفر می گردد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْزِزْنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكِ بِرَحْمَتِكَ وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» خدایا! بر محمد و آل او درود و رحمت فرست و مرا و همه مردان و زنان مؤمن را از این صفات و رفتار منفی و آثار آنها به رحمت خود در پناه خود گیر، ای مهربانترین مهربانها.

آنچه در این قسمت و در قسمت گذشته بیان شد، ترجمه کوتاهی بود از دعای هشتم صحیفه سجادیه که در آن امام سجاد علیه السلام به بیان اوصاف و رفتار خارج از حد عقل و دین، و آثار گناهان پرداخته، از همه آنها به خدای بزرگ پناه می برید. ما نیز به تأسی از آن بزرگوار به خدا پناه می بریم. به امید روزی که جامعه اسلامی از صفات و رفتار زشت پاک و منزّه باشد.

فهرست مطالب

- ۱ مبادی اخلاق..... ۵
- نگاهی به دنیای جدید..... ۷
- مفهوم اخلاق..... ۹
- محور بودن انسان در مباحث اخلاقی..... ۹
- موضوع اخلاق..... ۱۱
- فطری بودن فضایل و رذایل..... ۱۱
- اخلاق و هستی ادراکی توحیدی..... ۱۳
- اخلاق و شخصیت..... ۱۵
- اخلاق دینی و اخلاق دنیوی..... ۱۶
- خصوصیات اخلاق دنیوی..... ۱۷
- ویژگیهای اخلاق دینی..... ۲۰
- آیا اخلاق نسبی است یا مطلق؟..... ۲۲
- در پاسخ این شبهه می گوئیم:..... ۲۳
- ۲ اخلاق در دو دیدگاه و کمال نهایی..... ۲۵
- اخلاق در فرهنگ غرب..... ۲۷
- اخلاق در فرهنگ اهل بیت:..... ۳۰
- ص: ۲۰۱

- اسلام اخلاق عملی است..... ۳۳
- اخلاق و کمال نهایی نفس..... ۳۴
- اخلاق و نفس..... ۳۴
- معنای کمال..... ۳۵
- کمال نهایی..... ۳۶
- ۳ رابطه انسان با خدا..... ۳۹
- بیان یک مطلب کلی..... ۴۱
- رابطه انسان با خدا..... ۴۳
- معرفت به خود..... ۴۵
- معرفت به خدا..... ۴۵
- ایمان قلبی..... ۴۵
- اخلاص در اندیشه و عمل..... ۴۶
- چگونگی رابطه انسان با خدا..... ۴۶
- انس با خدا..... ۴۹
- ذکر خدا..... ۵۱
- مفهوم ذکر..... ۵۲
- ذکر عظیم ترین نعمت خدا..... ۵۴
- نجات بشر و رابطه با خدا..... ۵۶
- ۴ رابطه انسان با خود..... ۵۹
- منظور از خود..... ۶۲

گام اوّل..... ۶۲

گام دوّم..... ۶۳

کدام غیر؟..... ۶۴

غفلت..... ۶۶

غفلت چیست؟..... ۶۶

اثرات غفلت بر نفس..... ۶۶

ص: ۲۰۲

خود فراموشی ۶۷

خدا فراموشی ۶۹

اثر دیگر غفلت، خدا فراموشی است ۶۹

راه نجات از غفلت ۷۲

۵ رابطه انسان با اجتماع ۷۷

بیان چند نکته ۸۰

نکته اول ۸۰

نکته دوم ۸۰

نکته سوم ۸۱

نکته چهارم ۸۲

نکته پنجم ۸۳

نکته ششم ۸۴

نکته هفتم ۸۴

انصاف ۸۶

وفای به عهد و وعده ۸۷

سفارش به حق و صبر ۸۸

حق ۸۹

صبر ۸۹

حفظ شخصیت ۹۱

صله رحم ۹۳

اجتماع اسلامی..... ۹۵

علت چیست؟..... ۹۵

۶ رابطه انسان با طبیعت..... ۹۹

طبیعت..... ۱۰۲

بهره گیری مادی..... ۱۰۲

بهره گیری معنوی..... ۱۰۹

ص: ۲۰۳

طبیعت، عبادتگاه حقّ..... ۱۱۳

یک بینش غلط..... ۱۱۵

۷ رابطه انسان با آخرت..... ۱۱۹

رابطه صحیح با آخرت..... ۱۲۷

رابطه مثبت با آخرت در دنیا..... ۱۲۷

بعد علمی رابطه مثبت با آخرت..... ۱۲۸

بُعد عملی رابطه مثبت با آخرت..... ۱۳۲

رابطه منفی با آخرت..... ۱۳۶

بُعد عملی رابطه منفی با آخرت..... ۱۴۰

اثر منفی در زندگی دنیا..... ۱۴۰

۸ صفات برجسته اخلاقی..... ۱۴۳

عزّت نفس..... ۱۴۷

مفهوم نفس..... ۱۴۹

عزّت نفس چیست؟..... ۱۴۹

عزّت در شعاع وابستگی ارادی به خدا..... ۱۵۰

شناخت عزّت نفس در شعاع شناخت ذلّت نفس..... ۱۵۱

کیفیت کسب عزّت نفس..... ۱۵۳

عزّت جامعه..... ۱۵۸

عزّت اعتباری..... ۱۵۹

زهد در دنیا..... ۱۶۰

کیفیت زهد در دنیا..... ۱۶۴

۹ صفات اخلاقی ۱۶۷..... ۱

چند نکته در بیان استعاذه..... ۱۷۰

هَيَجَانِ الْحِرْصِ..... ۱۷۰

وَ سُورَةِ الْغَضَبِ..... ۱۷۲

ص: ۲۰۴

و غَلَبَهُ الْحَسَدُ ١٧٣

وَضَعِفَ الصَّبْرُ ١٧٤

وَقَلَّه الْقَنَاعَةُ ١٧٥

وَشَكَسَهُ الْخُلُقُ ١٧٦

وَالْحَاحِ الشَّهْوَةُ ١٧٧

وَمَلَكَه الْحَمِيَّةُ ١٧٨

وَمَتَابَعَهُ الْهَوَى ١٧٩

وَمُخَالَفَهُ الْهُدَى ١٧٩

وَسِنَهُ الْغَفْلَةَ ١٨٠

وَتَعَاطَى الْكُلْفَةَ ١٨٠

و إِيثارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ ١٨١

١٠ صفات اخلاقي ١٨٣..... ٢

و الْإِضْرَارِ عَلَى الْمَأْتَمِّ ١٨٥

وَاسْتِضْغَارِ الْمَعْصِيَةِ ١٨٦

وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ ١٨٦

وَمُبَاهَاةِ الْمُكْتَرِبِينَ ١٨٧

وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقَلِّينَ ١٨٧

وَسُوءِ الْوِلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا ١٨٨

وَتَرْكِ الشُّكْرِ لِمَنْ اضْطَنَعَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا ١٨٨

أَوْ أَنْ نَعُضِدَ ظَالِمًا أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا ١٨٩

أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ ١٨٩

أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ١٩٠

وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غِشِّ أَحَدٍ ١٩٠

وَ أَنْ تُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا ١٩١

وَ نَمُدَّ فِي أَمَالِنَا ١٩٢

وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ ١٩٣

وَ اخْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ ١٩٤

ص: ٢٠٥

وَأَنْ يَسْتَعِذَّ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ..... ١٩٤

أَوْ يَنْكَبْنَا الزَّمَانَ..... ١٩٤

أَوْ يَتَهَضَّنَا السُّلْطَانَ..... ١٩٥

وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ..... ١٩٥

وَمِنْ فَقْدَانِ الْكُفَافِ..... ١٩٦

وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ..... ١٩٧

وَمِنَ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ..... ١٩٧

وَمِنْ مَعِيشِهِ فِي شِدَّةٍ..... ١٩٨

وَمِيَّتِهِ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ..... ١٩٨

وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى..... ١٩٩

وَالْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى..... ١٩٩

وَأَشْقَى الشَّقَاءِ..... ١٩٩

وَسَوْءِ الْمَأْبِ وَحِرْمَانِ الثَّوَابِ..... ٢٠٠

وَحُلُولِ الْعِقَابِ..... ٢٠٠

ص: ٢٠٦

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

